

پیرامون زنده‌گی سلطان زاده

خسرو شاکری



سلطان زاده کیست؟

پیرامون زنده گی سلطان زاده



سلطان زاده کیست؟

توضیح:

تاریخ معاصر جنبش کمونیستی ایران که شامل تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از انقلاب مشروطیت تاکنون می‌شود، به وسیله‌ی سران و تمام نویسندگان حزب توده که از روسیه شوروی تغذیه می‌کردند، در جهت تامین منافع ارباب‌شان، جعل و وارونه گردیده است. تقریباً می‌توان گفت، جعل کاری و دست کاری آگاهانه در منابع تاریخی این جنبش، به نفع استالینسم و مائویسم، در ایران تثبیت شده است. حتی بسیاری از نویسندگان و مورخان ایرانی که مخالف سیاست‌های استالینستی هم بوده‌اند، آگاهانه و یا ناآگاهانه گرفتار این تاریخ جعلی منبعث از حزب توده هستند. برای خنثا کردن این جعلیات، باید توسط مورخان مستقل و غیر وابسته به جریان استالینسم، مائویسم، سلطنت‌طلب‌ها، و دیگر جریان‌ات چپ بورژوازی، سال‌ها کار مداوم و پی‌گیر انجام گیرد.

خسرو شاکری یکی از مورخان مستقل و در عین حال آگاه از مسائل تاریخ معاصر ایران بوده است، که به منظور شفاف‌سازی تاریخ جنبش کمونیستی، تحقیقات گران‌بهایی انجام داده، که یک نمونه آن هم اکنون در اختیار دارید.

به نظر ما، کمونیست‌های ایرانی تا زمانی که به شیوه‌ی مارکسی، حساب و کتاب خود را با جریان‌ات بورژوازی مانند؛ استالینسم، مائویسم، تروتسکیسم، آنارشیزم و نماینده‌گان ایرانی آن‌ها، سوا نکنند، نمی‌توانند انتظار خلق آلترناتیوی انقلابی داشته باشند. این هم به دست نخواهد آمد، مگر به سراغ علم تاریخ بروند، و از منظر دیالکتیکی، علل واقعی ظهور این جریان‌ات بورژوازی که خود را منتسب به مارکس، انگلس، لنین و رزالوکزامبورگ می‌کردند و می‌کنند، کشف نمایند، تا

آن‌گاه بتوانند راه کار و راه برد درست دیالکتیکی، یک آلترناتیوی رادیکال ضد سرمایه‌داری را رو به جامعه ارائه دهند.

شکست جهانی کمونیسم، نه ناشی از قدرت تهاجمی سرمایه‌ی جهانی به مبانی کمونیسم مارکس، بل که ناشی از قدرت بسیار مخرب ضد مارکسی استالینیسیم و مائویسم و دیگر جریانات چپ بورژوایی که با پرچم مارکس حرکت می‌کردند، بوده است. زیرا این ایده‌نولوژی‌های بورژوایی، از سال ۱۹۲۰، تاکنون، با پاشیدن خاک بر چشم طبقه‌ی کارگر جهانی، کمونیسم مارکس را مانند ایده‌نولوژی بورژوایی، وارونه و واژگونه، جلوه داده و آن را کاملاً "در خدمت نظام سرمایه‌داری قرار داده‌اند. با وجود نابودی فیزیکی دو جریان استالینیسیم و مائویسم در دهه‌ی آخر قرن بیستم، آن‌ها هنوز در میان شهروندان جامعه جهانی نفوذ دارند و به ظاهر دشمن سرمایه، و در عمل همکار و هم‌فکر سرمایه، به زنده‌گی ننگین‌وار خود ادامه می‌دهند. نماینده‌گان این دو جریان در ایران نیز فعال و هم‌چنان بر طبل رسوای خود می‌کوبند.

در حقیقت کمونیست‌های ایرانی از سال ۱۳۲۰ تاکنون در منجلابی که حزب توده برای آن‌ها ساخته و پرداخته کرده است، گرفتار هستند. نخستین اولویت آن‌ها برای رهایی از این منجلاب، باید مبارزه رادیکال و بی‌امان مارکسی با سران و مروجین افکار ضد مارکسی حزب توده باشد، که پایه‌گذار اصلی استالینیسیم و مائویسم در ایران بوده‌اند. این اثر، واقعیت‌های تاریخی را از جعلیات «مورخان» استالینیسیت، تفکیک می‌کند. (س.س. بازنویس)

تنظیم: قطع A5

۱. آوتیس میکایلیان (سلطانزاده) ۱
۲. پیرامون زنده گی سلطانزاده ۴
۳. دو سند از حزب کمونیست ایران ۷۸
۴. آن چه ما از مجلس هفتم متوقعیم! ۷۹
۵. نامه‌ی سرگشاده‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ایران ۸۳
۶. سندی درباره‌ی روزنامه‌ی پیکار ۸۶
۷. ادعای نامه‌ی ما بر ضد رضاخان پهلوی ۸۷

آوتیس میکایلیان (سلطانزاده)

آوتیس سلطانوویچ میکایلیان، که به نام سلطانزاده شناخته می‌شود (۱۸۸۹ - ۱۹۳۸ میلادی)، از نظریه‌پردازان حزب کمونیست ایران است. او در مراغه (در استان آذربایجان شرقی) و در خانواده‌ی فقیر، که حاصل ازدواج یک مسلمان و یک مسیحی بود، به دنیا آمد. پدرش، سلطان، یک نجار مسلمان، و مادرش، مریم، رخت‌شویی مسیحی بود. آن‌ها آن زمان زیادی با هم زنده‌گی نکردند. زمانی که آوتیس به سن مدرسه رفتن رسید، پدر و مادرش از هم جدا شده بودند. او پس از آن به یک مدرسه‌ی ارمنی محلی رفت. از آن‌جا که مادرش توان تأمین هزینه تحصیل او را نداشت، او پس از پنج سال تحصیل در شهراش، به مدرسه‌ی ارمنیان در جماران فرستاده شد که وابسته به مرکزیت کلیساهای ارمنیان به نام اچمیادزین است و در نزدیکی ایروان قرار دارد. او در پرسش‌نامه‌ی که برای حزب کمونیست شوروی پر کرد، خود را یک «انقلابی حرفه‌ی» و «پسر یک رخت‌شوی» معرفی کرد.

سلطانزاده بعد از فارغ‌التحصیلی از آن مدرسه علوم دینی در ارمنستان به جنبش کارگری قفقاز پیوست و عضو شاخه‌ی بلشویکی حزب سوسیال دموکرات

کارگری روسیه شد. برخی منابع تاریخ عضویت او را ۱۹۰۹، و برخی دیگر ۱۹۱۲ ذکر می‌کنند. او از سال ۱۹۱۷ در فعالیتهای اتحادیه‌های کارگری حضور داشت. زمانی که در سن پترزبورگ بود، در انقلاب روسیه شرکت جست.

پس از انقلاب اکتبر، در دولت شوروی مشغول به کار شد. در سال ۱۹۱۹، مانند حیدر عمواغلی، برای تشویق کارگران ایرانی چون عضو حزب عدالت (که بعدها به حزب کمونیست ایران تغییر نام داد) به آسیای مرکزی رفت. او در آنجا از میان مهاجران ایرانی عده‌یی را به عضویت در ارتش سرخ جلب کرد، و سپس کنفرانس عدالت (آوریل ۱۹۲۰) در تاشکند و کنگره‌ی حزب کمونیست ایران در بندر انزلی (ژوئن ۱۹۲۰) را سازماندهی کرد.

آثار نظری و سیاسی او تا زمان کناره‌گیری اجباری‌اش از حزب در سال ۱۹۲۲، خط فکری و عملی اصلی حزب را تشکیل می‌داد. او خواستار اجرای فوری اصلاحات ارضی در استان گیلان چون نخستین گام برای عملی شدن «انقلاب اجتماعی» در ایران شد. او با کسانی که با میرزا کوچک‌خان هم‌کاری می‌کردند مخالف بود.

سلطان‌زاده رقیب سرسخت حیدر عمواغلی در حزب کمونیست ایران قلمداد می‌شد. حیدر عمواغلی او را به‌خاطر نداشتن پیشینه‌ی مسلمانی برای رهبری حزب مناسب نمی‌دانست. او یک نظریه‌پرداز انقلابی بود، بر عکس حیدر عمواغلی که بیش‌تر به جنبه‌های عملی انقلاب می‌پرداخت.

دستگاه تحت رهبری استالین او را از رده‌های بالای حزب کمونیست ایران کنار گذاشت و در بین‌الملل کمونیست کمیترن سمت‌هایی که داشت از او گرفته شد. **سلطان‌زاده** تا سال ۱۹۲۷ [به‌عنوان] اقتصاددان برای نظام بانکی اتحاد شوروی کار می‌کرد. در این هنگام چرخش تند مواضع در کمیترن زمینه‌ی بازگشت او به حزب کمونیست ایران را فراهم آورد. او این حزب را از نو سازمان داد و تا زمان انحلال حزب به دست شوروی‌ها در سال ۱۹۳۲ رهبری آن را بر

عهده داشت. دستگاه ایدئولوژیک استالین در سال ۱۹۳۲ **سلطانزاده** را به «انحراف و ضدیت با لنین» متهم کرد و مورد توبیخ و سرزنش قرار داد. با این حال، او تا سال ۱۹۳۵ به مبارزه با کمیترن و دیوان سالاری شوروی ادامه داد. و در این سالها کسانی را که در درون سیستم شوروی مسئول امور ایران بودند مورد انتقاد و سرزنش قرار داد. این تئوریسین و نظریه پرداز انترناسیونالیسم پرولتاریایی برجسته حزب کمونیست ایران در ۱۶ ژوئیه ۱۹۳۸ (۲۵ تیر ۱۳۱۷) به «جاسوسی برای آلمان» متهم، و به وسیله دشمنان یعنی گورکنان انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، تیرباران شد. بعد از کنگره بیست، در دوران حکومت نیکیتا خروشچف از او اعاده حیثیت به عمل آمد.

سلطانزاده در دومین (۱۹۲۰)، سومین (۱۹۲۱) و ششمین (۱۹۲۸) کنگره‌های کمیترن به نماینده‌گی حزب کمونیست ایران شرکت داشت، و ضمن مشارکت در بحث‌ها، از رهبران کمیترن، از جمله لنین و بوخارین انتقاد کرد.

سلطانزاده مقالات و کتاب‌های متعددی پیرامون موضوعات مختلف نوشته و برخی آثار کارل مارکس را نیز ترجمه کرده است، اما به دلیل سرکوب و اختناق استالینیسم، آن آثار تا اواسط دهه ۷۰ میلادی نسبتاً ناشناخته مانده بود. آثار او درباره‌ی ایران و خاورزمین کارهای بدیعی بودند و امروزه نیز منابع ارزشمندی برای مطالعه اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران در اوایل قرن بیستم به شمار می‌روند. **سلطانزاده** به زبان‌های ارمنی، روسی، فارسی، آذری، فرانسه و آلمانی تسلط کامل داشت.

پیرامون زنده‌گی سلطان‌زاده

سلطان‌زاده کیست؟

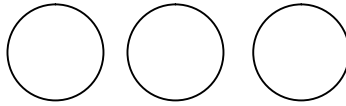
این پرسشی است که بسیاری از رزمندگان، پژوهش‌گران مارکسیست ایرانی با آن روبرو بوده‌اند؛ این نویسنده نیز زمانی با این سوال روبرو شد و مدت‌ها پاسخی بدان نمی‌یافت. و نخستین بار با این نام در کتاب روسیه و باختر در ایران نوشته‌ی جورج لنچافسکی^۱ آشنا شده بود.

^۱ - جورج لنچافسکی *G.Lenczowski, Russia and the west in Iran, N.Y.1948, p224* از مورخان ایران‌شناس آنتی کمونیست به نام امریکاست. وی از پیش‌قدمان تاریخ‌نگاری معاصر خاورمیانه از دیدگاه منافع خاص امپریالیست‌ها در این منطقه بود، بسیاری از «مورخان ایران‌شناس» از دست پرورده‌های او هستند. آثار وی در این زمینه، اهمیت «کلاسیک» داراست، و منبع اصلی بسیاری از پژوهش‌های بعدی قرار گرفته است. بسیاری، و از جمله سپهر ذبیح، نویسنده کتاب جنبش کمونیستی در ایران *The Communist Movement in Iran, Berkeley, 1966* در تدوین آثار خود، اساس کار را بر تحقیقات و موضع‌گیری‌های مورخ نام‌برده استوار ساخته‌اند، این «مورخ بزرگ» اگر کمی به خود زحمت می‌داد به راحتی می‌توانست تفاوت هویت سلطان‌زاده و پیشه‌وری (جوادزاده) را، به طوری که بعداً^۲ در متن این سرسخن خواهیم دید، دریابد. این که لنچافسکی یا دیگرانی که به وی تاسی جسته‌اند، مانند روح‌الله رضضانی و م. سمولانسکی *Soviet Foreign policy and world Revolution, Princeton, 1965, p.869* سلطان‌زاده را همان پیشه‌وری معرفی کرده‌اند، عمد داشته‌اند یا نه بر ما دقیقاً روشن نیست. به هر تقدیر چه عمد و چه سهو، انطباق هویت دوگانه این دو کمونیست ایرانی دست‌کم اشتباهی است نابخشودنی.

نویسنده اخیر مدعی است که **سلطانزاده** همان میرجعفر جوادزاده، پیشه‌وری، صدر جمهوری دموکراتیک آذربایجان (سال‌های ۲۵-۱۳۲۴) است، که به نام نماینده حزب کمونیست ایران در کنگره‌های کمینترن شرکت می‌جست. همین ادعای بیش از اندازه جسورانه‌ی لنجافسکی نویسنده حاضر را بر آن داشت تا در جهت شناختن **سلطانزاده** و کشف حقیقت در مورد این فرزند برجسته کارگران ایران به کوشش، پرده‌ی ابهام را کنار زند و توطئه سکوت را در هم شکند. کتاب حاضر [جلد ۲۰] که خواننده در دست دارد از جمله نتایج این تحقیقات است. کتاب کنونی ۴۶ سال پس از فقدان **سلطانزاده** نشر می‌یابد. انتشار این جلد سوم از آثار **سلطانزاده** به زبان فارسی تنها بدین علت حائز اهمیت نیست که شخصیت انقلابی ممتازی چون **سلطانزاده** را بیش‌تر به ما می‌شناساند، و بر گوشه‌های بسیار تاریکی از جنبش کمونیستی ایران پرتو می‌افکند، بل از این نقطه نظر نیز شایسته توجه است که از محتویات آن بسیار می‌توان آموخت.

متأسفانه ترجمه همه‌ی آثار **سلطانزاده** از زبان روسی به فارسی هنوز میسر نشده است، در کتاب پیشین (جلد چهارم) ما تمام آثار وی را که به زبان‌های آلمانی، فرانسه، انگلیسی یافته بودیم، منتشر کردیم. علاوه بر آن‌ها برخی را نیز از روسی به فارسی برگرداندیم. تنها یک مقاله به نقل از پیکار فارسی بود (که یکی از دوستان لطفاً در اختیار ما گذاشت). دیگر آثار این تئورسین انقلابی ایرانی به تدریج ترجمه و نشر خواهند یافت.

گردآوری آثار **سلطانزاده** از اکناف جهان کار آسانی نبوده است. هم‌چنین تحقیق در مورد وی کاری سهل نبوده، با موانعی که برخی بر سر راه این پژوهش ایجاد کرده‌اند سال‌ها به طول انجامید، و هنوز به پایان نرسیده است. در جمع‌آوری ترجمه این آثار رفقا و دوستانی چند از بذل کمک دریغ نه ورزیدند. نویسنده و خواننده هر دو مدیون اینان‌اند.



آوتیس سلطان زاده به سال ۱۸۸۹ میلادی (۱۲۸۶ خورشیدی) در خانواده‌یی از ارامنه شهر مراغه چشم به جهان گشود. دوران کودکی اش را در آذربایجان گذراند و از ۱۳ سالگی به منظور ادامه‌ی تحصیل به روسیه تزاری رفت و تا انقلاب اکتبر در آن کشور (سن پترزبورگ) زیست، و در سال ۱۹۱۲ به حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه (گروه بلشویک) پیوست و از فعالین مهم آن شد؛ بنا بر قول دایره‌المعارف تاریخ شوروی^۲ از شرکت کننده‌گان فعال در انقلاب اکتبر بود. در سال ۱۹۱۹، بنا بر تصمیم شعبه خاور زمین بین‌الملل کمونیست (کمیترن) به تاشکند اعزام شد تا در آنجا به بسیج ایرانیان مقیم آن خطه به پردازد، و در مبارزه علیه تحریکات عناصر ضد انقلابی محلی و امپریالیست‌های انگلیسی شرکت جوید. در سال ۱۹۲۰، پس از شرکت در کنگره خلق‌های خاور زمین، به عنوان نماینده ایران، همراه حیدرخان عمواوغلی، مسئولیت عضویت در شورای تبلیغاتی کمیترن در خاور را عهده‌دار شد.^۳ رضا روستا در مقاله‌اش در مورد حیدرخان - دنیا، سال ۳، شماره ۴- از **سلطان زاده** به عنوان رهبر حزب کمونیست ایران نام نمی‌برد و تنها حیدرخان را ذکر می‌کند. هم‌چنین در مقاله «یادداشت‌هایی درباره‌ی شرکت ایرانیان مقیم روسیه تزاری در حوادث انقلابی این کشور» - دنیا سال ۸، شماره ۴- یادی از **سلطان زاده** نمی‌شود. این‌ها را نمی‌توان جز به عناد «مورخان» رسمی با کمونیستی چون **سلطان زاده** دانست.

^۲ - دایره‌المعارف تاریخ شوروی Sovetskaja Istoriceskaja Ensekopedija Vol.13, Moskva, 1971, p.951

در دایره‌المعارف کبیر شوروی B.S.E. جلد ۴۱، چاپ مسکو، ۱۹۵۶ از آ.سلطان‌زاده یاد نمی‌شود.

^۳ - نگاه کنید به صورت جلسات کنگره خلق‌های خاور زمین *Le premier Congres Des peoples de l'orient, Bakou, 1920, reedition, paris 1971*

سلطانزاده در اواخر ۱۹۱۹ به عضویت حزب عدالت در آمد و از مبتکران

تشکیل حزب (فرقه) کمونیست ایران و شرکت کننده‌ی فعال نخستین کنگره آن در شهر انزلی بود.^۴

نخستین کنفرانس وسیع کمونیست‌های ایرانی در اوایل ما آوریل ۱۹۲۰ در شهر تاشکند برگزار شده بود.^۵ چه گونه‌گی برگزاری این کنفرانس را می‌توان به اختصار در مقاله مربوط به صورت جلسات کنگره انزلی از قول سلطانزاده خواند.^۶ وی پس از برگزاری نخستین کنگره حزب کمونیست ایران^۷ عازم روسیه

^۴ - نگاه کنید به گزارش کنگره حزب کمونیست ایران (جلد چهارم اسناد، چاپ اول صص ۵۵-۵۴)

^۵ - صورت جلسات کنگره یکم حزب کمونیست ایران. *Die Kommunistische Internationale, No.14.*

^۶ - نگاه کنید به جلد ۴ (صص ۶۰-۵۹) خلاصه‌یی از این صورت جلسه در مجله دنیا (شماره ۲ سال ۸) نیز درج شده است. همین متن سانسور شده در صفحات ۶۶-۶۵ جلد نخست اسناد جنبش کمونیستی ... ایران تجدید چاپ شده است. در مورد تاریخ برگزاری و محل این کنفرانس نظرهای مختلفی وجود دارد. مقاله به شرح حال نیک بین (دنیای سال یازدهم، شماره ۳) براساس نوشته‌های رضا روستا و تقی ابراهیم‌اف (شاهین) پیدایش حزب کمونیست ایران ترجمه فارسی، تهران سال ۱۳۶۰ (صص ۵۷-۱۵۰) برگزاری این کنفرانس را در سال‌های ۱۹۱۸ یا ۱۹۲۰ و در شهرهای تاشکند یا عشق‌آباد می‌داند. عبدالصمد کامبخش، بدون ذکر ماخذ، تاریخ ۱۳ آوریل را درست می‌داند (نظری به تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران - ص ۴۲). امیرخیزی (دنیای - شماره ۴ سال ۱۱) تاریخ برگزاری این کنفرانس را اول آوریل ۱۹۲۰، می‌نویسد. ولی سلطانزاده در مقاله‌ی سابق‌الذکر تاریخ آن را آوریل ۱۹۲۰، و محل برگزاری آن را تاشکند ثبت می‌کند. پاولوویچ آن را ۱۴ آوریل می‌نویسد (ص ۱۷ روسی پانویس ۵۶).

^۷ - در مورد تاریخ برگزاری کنگره نخستین حزب کمونیست ایران نیز نظرات متفاوتی یافت می‌شود. برخی این تاریخ را ۲۰/۶/۲۰ دانسته‌اند (کامبخش - همان کتاب ص ۲۷ - و باز بدون ذکر ماخذ). ولی گزارش سلطانزاده از این کنگره در مجله کمیترین به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و آلمانی تاریخ را ۲۳ ژوئیه یاد می‌کند به نظر ما می‌رسد که تاریخ ژوئن درست باشد و به دلایل زیر: ۱. این کنگره نمی‌توانسته هم‌زمان با دومین کنگره کمیترین که از اواخر ماه ژوئیه تا اواسط ماه اوت ۱۹۲۰، در نشست بود، برگزار شده باشد؛ سلطانزاده در هر دوی این کنگره‌ها حضور داشته است. افزون بر این، طرح ارائه شده از جانب سلطانزاده به لنین بنا به بر تقاضای لنین برای کنگره دوم کمیترین بین ۲۹-۲۴ ژوئیه ارائه شد. (در این مورد نگاه کنید به پانویس شماره ۹ همین سرسخن). هم چنین نباید فراموش کرد که سلطانزاده در نشست ۲۸ ژوئیه در دومین کنگره کمیترین سخنرانی‌یی ایراد کرد، حضور حتمی وی در هر دو کنگره بدین معنی است که کنگره انزلی در ژوئن برگزار شده بود. ۲. بنابر نوشته‌ی کتاب *Soviet Russia And The East, Stanford, 1946, p, 99* روزنامه ایزوستیا مورخ ۷ ژوئیه ۱۹۲۰، کنگره انزلی لنین و نریمان نریمانوف را غیاباً^۸ به ریاست افتخاری خود برگزید. این امر می‌رساند که کنگره در ژوئن برگزار شده بود. ۳. پراودا

شوروی شد و به عنوان نماینده‌ی این حزب در کنگره دوم بین‌الملل کمونیست شرکت جست. در کنگره دوم کمیترن [ژوئیه ۱۹۲۰] به غیر از **سلطان زاده** دو تن دیگر از طرف حزب شرکت داشتند، یکی حسن‌اف (حسن‌زاده) و دیگری عوض‌اف (یا ابوجف یا عیوضی‌زاده).^۸

در این کنگره **سلطان زاده** در کمیسیون‌های مسئله ارضی و مسئله مستعمراتی و ملی شرکت داشت. وی در زمره‌ی کسانی بود که لنین از ایشان خواسته بود طرحی درباره‌ی مسئله ملی و مستعمراتی ارائه دهند.^۹ وی در نشست ۲۸ ژوئیه همین

۱۶ ژوئیه نیز خبر برگزاری این کنگره را به اطلاع می‌رساند در این مورد نگاه کنید به *Revue du monde Musulman, Tome, 52, 1922, p. 147*.^۴ خود سلطان‌زاده در کتاب ایران کنونی ص ۵۹ تاریخ آن را ۲۳ ژوئن ذکر می‌کند. (جلد چهارم اسناد ص ۹۹) در مورد شرکت‌کننده‌گان در این کنگره نیز نظرات یک‌سان نیست. برخی عقیده دارند که حیدرخان از مبتکران برگزاری این کنگره بوده است. در کتاب *A. Bennigsen, Islam in the soviet union, London, 1967, p. 103* آمده است که حیدرخان عازم رشت شد تا حزب کمونیست را تاسیس کند. یودین و نورت (*Eudin and North, p. 99*) نیز همین عقیده را دارند. لیکن دیگران معتقدند اگر چه ممکن است حیدرخان در کنفرانس تاشکند حضور داشته، ولی در کنگره انزلی حاضر نبود. (مقاله رضا روستا در مورد حیدرخان. دنیا-سال سوم شماره ۴). روستا عدم حضور حیدرخان را در کنگره انزلی از جمله معلول اختلاف وی با سلطان‌زاده می‌داند. به هر حال خلاصه متن صورت جلسات کنگره انزلی *Die K.I., No. 14, 1921* عدم حضور حیدرخان را در این کنگره تایید می‌کند. افزون بر این اگر حیدرخان حضور می‌داشت، دلیلی نمی‌توانست داشته باشد که پس از کنگره خلق‌های خاور زمین خواستار تجدید انتخابات کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ایران شود، در این مورد نگاه کنید به متن مقاله در زیر.

^۸ - حسن‌زاده (حسن‌اف) بدون تردید همان کریم نیک بین (زرتشت) است. مقاله زین‌العابدین نادری نام خانواده‌گی وی را حسن‌اف ثبت می‌کند. علاوه بر این، براساس اسناد خانواده‌گی کریم نیک بین روشن می‌شود که وی حتماً در کنگره دوم کمیترن حضور داشت. (دنیا-سال ۱۱، شماره ۳-صص ۵۵-۴۸). در مقاله مربوط به سیروس آخوندزاده (۱۱) از شخصی به نام عیوض‌اف نام برده می‌شود. به نظر می‌رسد این همان ابوجف باشد که در اسناد کنگره دوم کمیترن از او به مثابه نماینده ایران در کنار سلطان‌زاده یاد شده است. به احتمال قوی این تغییر در دگرنگاری نام وی از فارسی به روسی و از روسی به آلمانی صورت گرفته است.

^۹ - لنین در باره طرح ارائه شده از طرف سلطان‌زاده به زبان آلمانی، در حاشیه آن به روسی چنین نوشت: ۱. انحطاط طبقات دارا و استعمارکننده، ۲. قسمت اعظم اهالی را دهقانانی تشکیل می‌دهند که تحت استعمار قرون وسطایی قرار دارند، ۳. صنعت‌گران کوچک: در صنایع، ۴. نتیجه‌گیری: انطباق [سازگار ساختن] انستیتویون‌های سویتی [نهادهای] انجمنین و هم‌چنین حزب کمونیست (ترکیب آن و اهداف مشخص آن) در سطح کشورهای دهقانی خاور

کنگره نظرات خود را در باره‌ی مسئله انقلاب در خاور زمین عرضه کرد (نگاه کنید به جلد ۴ صص ۳-۵۱). در همین کنگره بود که وی به منزله نماینده‌ی احزاب کمونیست خاور نزدیک به عضویت کمیته اجرایی بین‌الملل کمونیست (کابک) انتخاب شد، و در این سمت تا کنگره سوم انجام وظیفه کرد. وی در این دوران بسیار فعال بود. در ۲۸ نوامبر ۱۹۲۰، در نشست کابک برضد رهبران ناسیونالیست خاور که می‌خواستند با قدرت‌های آنتانت نزدیکی کنند اتخاذ موضع کرد. در همین زمان بود که از نزدیک با رهبران برجسته بین‌الملل کمونیست چون لنین، بوخارین، تروتسکی، زینوویف، روزمر، کوولچ، رادک، وارگا و غیره همکاری داشت. (نگاه کنید به اعلامیه مربوط به پنجاهمین سالگرد کمون پاریس جلد چهارم اسناد ص ۱۷۳).

پس از برگذاری کنگره نخست حزب کمونیست ایران، و اتخاذ تصمیمات از طرف آن، طی ائتلافی بین کوچک‌خان سردار جنگل، و حزب کمونیست ایران، جمهوری سوویت ایران در گیلان به صدارت کوچک‌خان اعلام شد. در این دوران و از جمله در خود جلسات کنگره‌ی نخست حزب بود که اختلاف شدید بر سر این که انقلاب را که باید رهبری کند و شعار آن چه باید باشد، مسئله ارضی را چه گونه باید حل کرد و الخ، اختلاف بین رهبران حزب در گرفت.

سلطان‌زاده مدعی است که وی به هنگام شرکت در کنگره دوم کمیترین نظرات خود را در این مورد به لنین عرضه داشته بود و لنین نیز آن‌ها را تایید کرده بود. وی در این مورد در کتاب ایران منتشره به سال ۱۹۲۴، مطلب را این‌طور بیان می‌دارد:

و مستعمره. این جاست اصل مطلب. باید در مورد آن تعمق کرد و پاسخ‌های کنکرت [ملموس] را جست. به تحریریه در آمده در ۲۴-۲۹ ژوئیه ۱۹۲۰. لنین کلیات - (زبان فرانسه) - جلد ۴۲، ص ۲۰۱. در مورد تایید نظریه سازگار ساختن سوویت‌ها به اوضاع دهقانی در خاور توسط لنین هم چنین نگاه کنید به نطق لنین در دفاع از گزارش کمیسیون کنگره دوم کمیترین در کلیات، جلد ۳۱، چاپ فرانسه، ص ۲۵۰.

«از آن جا که عقاید مختلفی در باره این موضوع وجود داشت، و بسیاری کسان صحت خط تاکتیکی حزب کمونیست را به شدت مورد تردید قرار می دادند، من بنا بر دستور کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در تابستان ۱۹۲۰، با لنین تماس گرفتم و از وی تقاضا کردم دستورالعمل‌های لازم را برای کار آتیه به ما بدهد ... در نشست کمیته مرکزی، برخی از رفقا که حاضر بودند، و در میان آنان ارژونیکدزه، که تحت تاثیر مسئله گنجه قرار داشتند - گنجه‌یی که اخیراً "سرکوب شده بود - آن لحظه را برای طرح شعار انقلاب ارضی در ایران مناسب نمی دانستند، زیرا هراس داشتند این امر به شورش بی حساب توده‌های ناآگاه دهقانی تحت رهبری کولاک‌ها و ملاکان بی‌انجامد. رفیق لنین پس از استماع دقیق این مطلب، تاکید کرد که در کشورهای عقب افتاده‌یی چون ایران که در آن بخش بزرگی از املاک در دست مالکان ارضی است، شعارهای انقلاب ارضی برای میلیون‌ها دهقان اهمیت بسیار زیادی را داراست. و اما درباره شورش‌های دهقانی، این شورش‌ها در روسیه نیز رخ دادند و این بدین معناست که ما نباید سیاست ارضی خود را ترک گوئیم. طی بحث‌های بعدی نقطه نظر لنین مورد تایید زینوویف، بوخارین و دیگران قرار گرفت. سپس به پاولویچ و خود من پیشنهاد شد که کل این بحث را به شکل تز مربوط به اوضاع ایران تنظیم و ارائه کنیم ... پس از همه‌ی این‌ها، من بلافاصله نظرهای رفقای صاحب‌نظر را در مورد موضوع قطع‌نامه کنگره [دوم کمینترن] به کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران اطلاع دادم. مایه کمال تاسف ماست که حوادث با چنان سرعتی رخ دادند که انقلاب ایران نتوانست زیر فشار ارتش انگلستان و ارتش شاه دوام بیاورد و شکست خورد.^{۱۰}»

از جانب دیگر، برخی بر این ادعا هستند که لنین نظرهای حیدرخان را که در مخالفت با **سلطان‌زاده** قرار داشت، پذیرفت. در واقع همه‌ی مورخان شوروی از

^{۱۰} - سلطان‌زاده، ایران، مسکو، ۱۹۲۴، صص ۸۷-۸۵

حیدرخان به مثابه «رهبر» حزب کمونیست ایران نام می‌برند و پیرامون وی هاله‌یی از افسانه ساخته‌اند. و این بی دلیل نیست. زیرا هنوز تاریخ‌نگاری شوروی از زیر نفوذ استالینسم رها نشده است که کوشیده است همه‌جا از تاریخ جنبش کمونیستی افسانه سازی کند.^{۱۱} لکن باید بر اساس تزه‌های مصوبه کنگره دوم کمیترن در مورد خاور پذیرفت که بیش‌تر، اما نه کاملاً، نظرات **سلطان‌زاده** تا نظرات حیدرخان مورد توجه لنین قرار گرفته باشد، به ویژه اگر در نظر بگیریم که نظرات رُی (ROY) هندی در امر لزوم سرکرده‌گی انقلاب دموکراتیک وسیله حزب پرولتری، که با نظرات **سلطان‌زاده** یکی بود، نیز در کنگره دوم به مثابه «تزه‌های تکمیلی» به تزه‌های لنین مورد تصویب قرار گرفت. لکن پذیرش این نظر یا آن‌تر از جانب لنین به اختلاف درون حزب کمونیست ایران خاتمه نداد، زیرا به زودی در ترکیب کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران تغییری رخ داد، و اصولاً کمیته مرکزی جدید «انتخاب» شد و در ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۰، حیدرخان به صدارت این کمیته جدید برگزیده شد.^{۱۲}

^{۱۱} - رضا روستا، دنیا (سال ۳، شماره ۴) صص ۷۳-۶۰ و هم‌چنین «چهره یک انقلابی کهن‌سال» سیروس آخوندزاده، دنیا (سال ۹، شماره ۴) صص ۹-۵۷.

^{۱۲} - نگاه کنید به ع. کامبخش، همان کتاب، ص ۱۴۳، دنیا (سال ۱۱، شماره ۲) صص ۲۲-۲۰، کنگره خلق‌های خاور زمین در روز ۸ سپتامبر در باکو به پایان رسید. در این کنگره ۱۹۲ ایرانی شرکت داشتند. به نظر می‌رسد انتخاب حیدرخان در اجلاس‌یهی از کمونیست‌های ایرانی شرکت‌کننده در کنگره باکو انجام پذیرفته باشد. رضا روستا در مقاله سابق‌الذکر این نشست را پلنوم وسیع حزب می‌نامد. آن‌چه مسلم است این است که این نشست و انتخاب حیدرخان به دبیر کلی حزب تحت نفوذ حزب کمونیست آذربایجان و دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه شوروی (هر دو زیر نفوذ استالین از رفقای جوانی حیدرخان) انجام گرفت. در این مورد توجه کنید به متن مقاله و تصمیمات کمیترن. در مورد دخالت‌های رفقای قفقازی استالین در امور حزب کمونیست ایران و جنبش جنگل. نگاه کنید به نامه‌های لنین به استالین و چچرین. لنین در نامه ۱۶ ژوئیه خود به چچرین کمی‌سار امور خارجی می‌نویسد که روتشتاین از دخالت‌های دفتر باکوی حزب بلشویک در روابط ایران و شوروی شکایت دارد (جلد ۴۵ کلیات، ص ۱۹۳) در نامه دیگری به تاریخ ۱۳ اوت همان سال به روتشتاین سفیر شوروی در ایران می‌نویسد که با «سیاست محتاطانه» وی موافق است، ولی هنوز استدلال‌های «طرف دیگر» را نشنیده است، با این همه لنین معتقد است که «دلایل اساسی»

در این مورد در مقاله‌ی یاد شده رضا روستا چنین می‌خوانیم:

«در نتیجه اعتراضات توده‌ی حزبی [؟] و راهنمایی بین‌الملل کمونیستی از متون نقل شده در این مقاله دیده خواهد شد که رضا روستا چه‌گونه در این مورد قلب حقیقت می‌کند. چند ماه پس از کنگره اول، پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۰ تشکیل شد. در نتیجه، رهبری انقلاب و حزب کمونیست ایران به دست توانای حیدرخان عمواوغلی، بنیادگذار نهضت سوسیال دموکراسی [؟] ایران افتاد ... **سلطان‌زاده** و آقای‌ها [برادران آقازاده] از ترکیب کمیته‌ی مرکزی اخراج [کذا] و **سلطان‌زاده** به مسکو منتقل شد. ولی خود **سلطان‌زاده** از انشعاب در حزب سخن می‌گوید.» (در این مورد نگاه کنید به ایران معاصر جلد ۴، صص ۹۸-۱۰۰).

در مقاله دیگری، در مجله دنیا نیز در این باره به قلب حقایق بر می‌خوریم. مقاله‌ی «چهره یک انقلابی کهن‌سال، سیروس آخوندزاده» [۱۱] می‌آورد. «پس از پایان کنگره [خلق‌های خاور زمین] سیروس آخوندزاده با رفیق دیگری به نام عوض‌اف از اهالی نیفشه دره‌ی اردبیل، به نماینده‌گی کمونیست‌های ایران برای ملاقات با لنین عازم مسکو گردید. لنین با وجود کسالت شدید خود، همراه با استالین و چچرین با نماینده‌گان خلق‌های شرق، از جمله سیروس و عوض‌اف در کرمین ملاقات کرده، سیروس دشواری‌ها و نقایض کار حزب کمونیست ایران را

وی «غیرقابل رد» اند. (جلد ۴۵ کلیات، صص ۶۸۵ و ۲۳۹) چاپ فرانسه ۱۹۷۰ تفسیر استالینی این امر از قول مورخ شوروی ایوانوآ را می‌توان در مقاله سابق‌الذکر روستا یافت، یا در دو اثر خود ایوانوآ: *Ivanova M.N., Nacional'no-Osvoboditelnoje v Iran v 1918-1920, Moskva, 1961, Nacional'no-Osvoboditelnoje Dvizhenije v Gilanskoje Irana v 1920-1921, Soveskoje Vostokovedenije, No.3, 1955, Moskva.* در مورد مسئله کنگره خلق‌های شرق علاوه بر دو اثر یاد شده نگاه کنید به *Le premier Congres des peuples de l'orient, Documents Inedits, avec une Introduction de Cosroe Chaqueri, 1984, Antidote.* با مقدمه و به ویراستاری خسرو شاکری -

به اطلاع لنین رسانید و تقاضای کمک نمود. در نتیجه‌ی راهنمایی‌های لنین تحولات جدیدی در رهبری حزب کمونیست ایران به وجود آمد. عده‌یی از افراد منتخب کنگره اول بنا بر گفته سیروس، به علت «عدم لیاقت و سبب‌های دیگر» از کمیته‌ی مرکزی برکنار شدند و به جای آن‌ها نه نفر از کمونیست‌های هوادار موضع حیدرعمواوغلی و سیروس به عضویت کمیته‌ی مرکزی گمارده شدند.» توجه کنید سخن از گماردن است!

باید تاکید کرد که این ادعای سیروس از بیخ و بن نادرست است. نخست این که تمام اسنادی که در این مقدمه بدان‌ها اشاره می‌رود «تغییر» کمیته‌ی مرکزی را در ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۰ می‌دانند، یعنی قبل از سفر سیروس به مسکو برای دیدار لنین (باید یادآور شد که کنگره خلق‌های خاور در ۸ سپتامبر پایان یافت و لذا می‌توان احتمال داد که این نشست پلنوم در روزهای ۹، ۱۰، و ۱۱ همان ماه برگزار شده باشد). پس نمی‌توان این «تغییر» را مبتنی بر نظر لنین و دخالت وی دانست دیگر آن که دور به نظر می‌رسد که لنین شخصا "تغییری را در ترکیب کمیته‌ی مرکزی روا دانسته باشد، و آن هم بدون مشورت با دیگران و پس از یک دیدار کوتاه شتاب‌زده کسانی که می‌کوشند به اعتبار ملاقات کوتاهی با لنین با جعل حقایق آشکار (یا حقایقی که بعدها آشکار خواهند شد) همه‌ی تاریخ را به سود نظرات خویش بنویسند، در واقع از موضع ضعف حرکت می‌کنند و سرنوشت‌شان از نظر تاریخ بهتر از اسلاف‌شان نخواهد بود. اما اصل قضیه چه بود؟

به طوری که از مصوبات کمیته‌ی اجرایی کمینترن (کابک) بر می‌آید، **سلطان‌زاده** نه عضویت در کمیته‌ی مرکزی جدید را داشت و نه نظرات‌اش مورد توجه این کمیته قرار گرفت. بدین‌سان کمیته‌ی مرکزی منتخب کنگره انزلی که در آن **سلطان‌زاده**، جوادزاده پیشه‌وری، برادران آقازاده، چلنگریان و غیره عضویت

داشتند^۴ دیگر (از طرف حیدرخان و هواداران کمیته قفقاز) کمیته‌ی مرکزی «معتبر» شناخته نمی‌شد. ولی **سلطان‌زاده** و رفقای هم عقیده‌اش هم‌چنان به نام نماینده‌گان حزب کمونیست ایران در کنگره و اجلاس‌های کمیترن شرکت داشتند و از جانب کمیترن به رسمیت شناخته می‌شدند. و به ظن غالب از همین جا بود که میرجعفر جوادزاده پیشه‌وری در کنگره سوم کمیترن اعلام داشت که در ایران دو حزب کمونیست وجود داشت^{۱۳}.

ولی به زودی کابک بدین اختلاف که در حزب کمونیست ایران و هم‌چنین حزب کمونیست ترکیه وجود داشت، پرداخت.

از اسناد کابک چنین بر می‌آید که کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست آذربایجان و دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه (در آن زمان هنوز حزب کمونیست شوروی تشکیل نشده بود.) جناح حیدرخان را که مقابل **سلطان‌زاده** قرار داشت تقویت کردند^B و در امور داخلی حزب کمونیست ایران دخالت روا می‌داشتند. بدین جهت بود که اجلاس‌یه ۱۷ ژوئیه ۱۹۲۱، کابک تصمیم زیر را اعلام داشت:

«در ایران تنها حزب کمونیست ایران به رسمیت شناخته می‌شود. مقصود کمیته‌ی مرکزی منتخب انزلی و نماینده وی **سلطان‌زاده** عضو کابک است. این تصمیم به اطلاع دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه و کمیته‌ی مرکزی حزب

^۴ - بنا بر گفته شاهین ابراهیم‌اف، اعضای کمیته‌ی مرکزی منتخب کنگره انزلی عبارت بودند از: سلطان‌زاده، کامران آقازاده، جوادزاده (پیشه‌وری) علی خانف، نعمت بصیر، محمد فتح‌الله‌یف رحمت‌الله، محمدعلی حسین‌زاده، حسین رحمی اوغلو، سید قلی، عیسا فتح وردی اوغلو. (همان‌جا، ص ۱۹۳) شاهین در همان صفحه از ۱۵ عضو کمیته‌ی مرکزی صحبت می‌دارد، اما تنها به دادن نام ۱۱ نفر از آنان بسنده می‌کند. بسیاری از مطالب به مسئله کمیته‌های «مرکزی حزب هم‌چنان در پرده‌ی ابهام باقی مانده‌اند.

^{۱۳} - نگاه کنید به سخنرانی جوادزاده در *protokoll der III congresses der k.I., 22Juni-*

12Juli, 1922, Hamburg, 1921 ترجمه فارسی از متن انگلیسی در جلد نخست اسناد ص ۷۳.

^B - سلطان‌زاده در کتاب ایران صفحه ۷۸ به مبارزه شدید اصولی با حیدرخان اشاره می‌کند.

کمونیست آذربایجان [شوروی] خواهد رسید. اگر این تصمیم مورد توافق این دو ارکان اخیر قرار نگیرد، بایستی کمیته‌ی اجرایی کمینترن را مخاطب قرار دهند.^{۱۴} لکن به نظر می‌رسد که این تصمیم با توافق دو ارکان نام‌برده روبرو نشد و مسئله بار دیگر در اجلاسیه بعدی کابک عنوان شد. در نشست ۲۶ اوت ۱۹۲۱، تصمیم گرفته شد که کمیسیون مختلطی با شرکت رادک و بلاگون به مسایل مورد اختلاف در حزب کمونیست ایران و ترکیه رسیده‌گی کند.^{۱۵} کابک در یک قرار بعدی تصمیم زیر را اعلام داشت:

«این تصمیم که در ایران تنها حزب کمونیست ایران به مثابه شعبه‌ی بین‌الملل کمونیست به رسمیت شناخته می‌شود، تأیید می‌شود. توجه حزب کمونیست آذربایجان به این امر جلب می‌شود که وی حق ندارد [در ایران] حزب کمونیستی به موازات [حزب کمونیست ایران] سازمان دهد. اگر حزب کمونیست آذربایجان [شوروی] نسبت به حزب کمونیست ایران اعتراضی داشته باشد، بایستی آن را به اطلاع کمینترن برساند. این تصمیم هم‌چنین به اطلاع کمیسیون اعتبارنامه‌های کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست روسیه خواهد رسید.^{۱۶}» شایسته ذکر است که کنگره چهارم کمینترن [ژوئیه ۱۹۲۲] نیز از پذیرفتن دو نفر نماینده گان «دفتر خارجی» حزب کمونیست ایران در باکو، که شش ماه قبل از طرف کمینترن منحل اعلام شده بود، سر باز زد.^{۱۷} ولی سرانجام معلوم نیست به چه علت (و به احتمال قوی زیر فشار شدید شخص استالین دبیر کل بعدی حزب) اجلاسیه هفتم اکتبر ۱۹۲۱، کابک تصمیم زیر را اتخاذ کرد:

^{۱۴} - نگاه کنید به *Die Taetigkeit der E.K. und des praesidiums des*

^{۱۵} - سلطان‌زاده در ایران ص ۱۴۳: *EKKI vom 13 Juli 1921 bis 1 Feb.22 p.50*

^{۱۶} - سلطان‌زاده در کتاب ایران، ص ۱۶۷

^{۱۷} - نگاه کنید به: *Degras, J. The Communist International, oxford, p.374*

«کمیته‌ی مرکزی که در نشست باکو برگزیده شده بود بدین شرط به رسمیت شناخته می‌شود که نماینده‌گان خراسان، **سلطان‌زاده** و جوادزاده را به عضویت به پذیرد. تنظیم دستورالعمل‌های لازم به عهده‌ی رفقا صفراف و رادک گذاشته می‌شود»^{۱۸}.

از آن‌چه در بالا رفت به نیکی آشکار است که «تغییر» کمیته‌ی مرکزی، بر خلاف نظر «مورخانی» چون روستا و سیروس آخوندزاده، نه بنا بر دخالت لنین و نه فشار «توده حزبی» انجام گرفت، [بل] که در اثر دخالت و فشار حزب کمونیست آذربایجان و دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه، که هر دوی‌شان زیر نفوذ استالین و رفقای قفقازی وی، چون ارژونیکیدزه، بودند، تحقق یافت. و این تغییر پس از نزاع زیاد در درون کمیترین، و آن هم پس از پذیرفتن **سلطان‌زاده** و جوادزاده (اخراج شده) به عضویت کمیته‌ی مرکزی، صورت رسمیت یافت.

بدین سان با پذیرفته شده **سلطان‌زاده** به درون کمیته‌ی مرکزی (و این نیز پس از مرگ حیدرخان) حزب کمونیست، اختلافات حداقل از نظر سازمانی^C برطرف شده.^{۱۹}

سلطان‌زاده در این دوران هم‌چنان به عضویت در رهبری کمیترین ادامه داد. تا آن‌جا که از اسناد کمیترین مستفاد می‌شود، **سلطان‌زاده** در کنگره‌های چهارم

^{۱۸} - نگاه کنید به: *Die Taetigkeit des EK ... Ibid, pp. 225-6* در مورد مسئله کمیته‌های مرکزی نگاه کنید به خسرو شاکری حزب کمونیست ایران، تکوین، انکشاف و انحلال، ۱۹۳۲-۱۹۱۶، به زودی به زبان‌های انگلیسی و فرانسه منتشر خواهد شد.

^C - به نظر می‌رسد که «بیان‌نامه و پیشنهادات حتمی‌الاجرای کمیته‌ی ایالتی خراسان فرقه اشتراکیون-اکثریون ایران، عدالت» مصوبه اول ذیقعد ۱۳۳۹، کار سلطان‌زاده و نزدیکان وی در مقابله با گروه حیدرخان بوده باشد. نگاه کنید به جلد اول اسناد صفحات ۶۳-۵۹.

^{۱۹} - در کنگره سوم کمیترین [۲۲ ژوئن ۱۹۲۱] از طرف حزب کمونیست ایران پنج نماینده شرکت داشت، نام سه تن از آنان بر ما معلوم است: سلطان‌زاده، جواد پیشه‌وری، و آقازاده (آقایف) دو نفر اخیر در کنگره سخن گفتند. در این مورد نگاه کنید به جلد‌های ۱ و ۳ اسناد.

[۱۹۲۲] و پنجم [۱۹۲۴] این سازمان شرکت نداشت.^{۲۰} مجله دنیا (شماره ۲، سال ۱۱، صص ۲۱-۲۲) مدعی است که **سلطانزاده** در کنگره چهارم حاضر بود، ولی متأسفانه منبع این اطلاع را در اختیار نمی‌گذارد، ولی در عوض از شرکت وی در کنگره ششم [ژوئیه ۱۹۲۸] ذکری نمی‌کند. (نگاه کنید به سخنرانی‌های وی در کنگره ششم، جلد ۴، صص ۵۳-۱۴۲). مجله دنیا، هم‌چنین مدعی است که **سلطانزاده** در کنگره‌های یک تا پنج پروفینترن شرکت جست^{۲۱}. حداقل اسناد کنگره‌های یکم^{۲۲} و چهارم^{۲۳} پروفینترن از حضور **سلطانزاده** ذکری نمی‌کنند.

در مورد فعالیت **سلطانزاده** بین سال‌های برگذاری کنگره سوم کمیترون (۱۹۲۱) برگذاری دومین کنگره حزب کمونیست ایران (ارومیه) و بلافاصله کنگره ششم کمیترون (۱۹۲۸) اطلاع دقیق و زیادی در دست نیست^{۲۴}. تنها بر این آگاهی داریم که وی تا اواسط سال ۱۹۲۳ درون رهبری کمیترون فعال بود. (نگاه کنید به گزارش سری مستخرج از بایگانی دولتی بریتانیا، در زیر). به هر تقدیر در باره غیبت وی حدسیات مختلفی هست و تا زمانی که «مقامات رسمی» این نکات

^{۲۰} - در کنگره چهارم کمیترون [ژوئیه ۱۹۲۲] چهار نماینده شرکت داشتند که از میان‌شان تنها نیک بین سخن گفت. نگاه کنید به جلد نخست اسناد، ص ۷۳. در کنگره پنجم [پنجم ژوئن ۱۹۲۴] به دلایلی که بر ما مجهول‌اند از حزب کمونیست ایران تنها دو نماینده و آن هم با رای مشورتی شرکت جستند. در میان اعضای کمیسیون‌های کنگره پنجم نیز نام نماینده‌گان ایران دیده نمی‌شود. آیا این عدم حضور به روابط ایران و شوروی مربوط بود؟

^{۲۱} - PROFINTERN خلاصه روسی بین‌الملل سندیکا‌های کارگری سرخ است.

^{۲۲} - *Ivyj Mezdonarodnijj Kongres Revoljuonnikh Profesionalikh I Proizusternikh sajuzov-* Ste,og. Records, June 1921, Moscow. نه ذکری از نماینده‌گان ایران می‌کند و نه از سلطانزاده.

^{۲۳} - *I Mezdonarodnnyje Kongres Revoljucionikh Professionalikh I Proizudsternikh Sajouz, June, 1921, Moskva* این سند نیز نه ذکری از نماینده‌گان ایران می‌کند نه از سلطانزاده. در این کنگره نماینده‌گان ایران شرکت داشتند و سیفی از جانب شورای متحد کارگران ایران در اجلاسیه کنگره چهارم سخن گفت. (سیفی = رضاغلام عبداللهزاده).

^{۲۴} - به غیر از حضور وی در اجلاسیه ۱۲ ژوئن ۱۹۲۳ کمیته‌ی اجرایی کمیترون بین کنگره‌های ۴ و ۵ و نیز انتشار کتاب او به نام ایران، ۱۹۲۴.

تاریک را روشن سازند، دقیقاً" دانسته نخواهد شد که وی به چه فعالیتی مشغول بود. به نظر می‌رسد که وی در آن زمان در ترکستان شوروی مشغول فعالیت بوده؛ برخی دیگر بر این حدس‌اند که در این زمان، یعنی دقیقاً" بین سال‌های ۲۷-۱۹۲۴، «مغضوب» بوده باشد. شاید به این دلیل که جزو اقلیتی بود که مبارزه بر ضد رضاشاه را درست می‌دانست. (نگاه کنید به کامبخش، همان کتاب، صص ۳۲ و ۱۴۷) احتمال دیگر این است که چون وی در سال‌های ۱۹۲۰، «انستیتوی پلخائف» را، که مخصوص کادرهای برجسته و رهبران کمیترن بود، به اتمام رساند^{۲۵}. بعید به نظر نمی‌رسد که در این فاصله در انستیتوی نام‌برده به آموزش مشغول بوده باشد. به هر حال آن چه در این مورد شگفت‌انگیز است این است که از نویسنده پرکاری چون وی بین سال‌های ۲۷-۱۹۲۴، اثری یافت نمی‌شود^{۲۶}. اطلاع دیگری که ما از زمان نگارش این نوشته در سال ۱۹۷۳، تاکنون کسب کرده‌ایم این است که **سلطان‌زاده** طی سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۷، به کار تاسیس بانک سوویت مسکو، ایجاد انستیتوی بانک‌داری شوروی، و سردبیری مجله بانک‌داری شوروی مشغول بود. او خود در مقاله‌یی که ما یافته‌ایم به این امر اشاره برده است^D.

به هر تقدیر، «غیبت» نسبتاً طولانی وی در اواخر سال ۱۹۲۷، به هنگام برگذاری کنگره دوم حزب کمونیست ایران به پایان رسید. وی در کنگره دوم حزب کمونیست ایران شرکت فعالانه داشت، و گزارش مفصل وی از این کنگره که در مجله تئوریک کمیترن نشر یافت (نگاه کنید به جلد ۴، صص ۲۲-۱۶) حاکی

^{۲۵} - نگاه کنید به *SIE* دایره‌المعارف تاریخ شوروی، مسکو، ۱۹۷۱، ص ۹۵۱.

^{۲۶} - کتاب بیلوگرافیا ایرانا (*Bibliographia Irana*) چاپ مسکو، اثری را به نام وی در این دوران ذکر نمی‌کند.

^D - در این مورد نگاه کنید به زنده‌گی نامه سلطان‌زاده در کتب زیر:

Sultanzade Ecrits Economiques, Mazdak, 1980, The Forgotten Revolutionary و *The Forgotten Revol. Theoretician Iranian Studies, 1984.* به زودی

همین عنوان چند اثر از سلطان‌زاده با مقدمه خسرو شاکری، انتشارات پادزهر، به انگلیسی ۱۹۸۴.

از نقش موثر وی در کنگره ارومیه است. جای شگفتی است که هیچ یک از مورخان حزب توده و به ویژه آقای کامبخش (که به نظر می‌رسد قسمت اعظم مقاله خود را در مورد کنگره ارومیه بدون ذکر ماخذ از **سلطان‌زاده** به استقراض گرفته باشد) سخنی در این مورد نگفته‌اند، مگر اردشیر آوانسیان^{۲۷} که تنها یادآور می‌شود که **سلطان‌زاده** در نخستین پلنوم پس از کنگره دوم شرکت جست و گزارش مفصل چند روزه‌یی در باره‌ی مبارزه ضد امپریالیستی و استقلال ایران قرائت کرد.

پس از این دوران بود که **سلطان‌زاده** از طرف کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ایران (منتخب کنگره ارومیه) ماموریت یافت انتشار پیکار و ستاره سرخ^{۲۸} را به عهده بگیرد. اردشیر آوانسیان در همین بخش از «خاطرات» خود می‌افزاید، **سلطان‌زاده** بیش از هر کس دیگری از اعضای کمیته‌ی مرکزی به کار ترجمه و نشر ادبیات مارکسیستی اشتغال داشت. بنا بر همین «خاطرات» نوشته‌های **سلطان‌زاده** به فارسی در نشریات حزب کمونیست ایران در خراسان نیز باید در آرشیوهای شوروی موجود باشد^{۲۹}. این نکته را نباید ناگفته گذارد که مصوبات کنگره دوم که از اسناد بسیار درخشان و پر محتوای جنبش کمونیستی ایران است تحت نظر مستقیم **سلطان‌زاده** تنظیم شده بود. این نکته را به خوبی می‌توان از مقایسه این مصوبات با مقالات وی استنتاج کرد.

^{۲۷} - مجله دنیا، شماره ۴، سال ۸.

^{۲۸} - پیکار در برلن و ستاره سرخ در وین منتشر می‌شد؛ آ. سلطان‌زاده مقالات خود را در این نشریات به امضای «مراغه» و «هرمز» منتشر می‌کرد. نگاه کنید به ص ۹۵۱.

^{۲۹} - پاره‌یی از این مقاله‌ها را ما در جلد ششم اسناد از نو به چاپ رسانده‌ایم ترجمه برخی دیگر به زبان آلمانی در سه جلد کتاب زیر از آرشیو آلمان به چاپ رسیده‌اند:

Le Mouvement Communiste en Iran, The Revolutionary Movement in Iran Vs Great Britain and Soviet Russia, The Condition of the working Class in Iran, Florence, 1979 et 1978. هر سه به کوشش خسرو شاکری - برای ترجمه رساله او پیرامون سرمایه مالی نگاه

کنید به همین مجلد ۲۰.

پس از برگذاری کنگره دوم حزب، **سلطان زاده** در کنار شرقی (و دو نفر دیگر با رای مشورتی) به منزله نماینده گان حزب کمونیست ایران در ششمین کنگره بین الملل کمونیست شرکت جست. نقش وی در این کنگره بسیار درخشان بود. در این کنگره، که با کنگره های قبلی کمیترن تفاوت داشت، **سلطان زاده** تنها در قلمرو مسائل ملی و مستعمراتی اظهار نظر نکرد، بل که به مسائل حادی که جنبش کمونیستی جهانی با آن دست و پنجه نرم می کرد، نیز پرداخت. وی در این کنگره طی سه سخنرانی در اجلاسیه عمومی و بحث در کمیسیون برنامه، تزیهای ارائه شده از جانب رهبری کمیترن را مورد انتقاد شدید قرار داد. در مسئله ملی و مستعمراتی به کلی گویی گزارش دهنده سخت ایراد گرفت و خواستار شد که در مورد هر کشوری نظر دقیق ارائه شود. و تحلیل دقیق از اوضاع هر کشوری را خواستار شد. (نگاه کنید به جلد ۴ و نیز *(Ibid) Le Mouvement Communiste en Iran* صص ۲۱۷-۲۲۴). در بحث تئوریک مربوط به وضع سرمایه داری جهانی نظرات نیکولای بخارین، تئورسین حزب بلشویک و کمیترن را مورد انتقاد شدید قرار داد (جلد چهارم اسناد ص ۱۴۴). در آستانه برگذاری کنگره ششم مقاله مفصل تئوریک وی در زمینه سرمایه مالی در ارگان تئوریک کمیترن منتشر شد (جلد ۲۰) متاسفانه جلد دوم مذاکرات کنگره ششم که حاوی متن کامل مذاکرات کمیسیون برنامه است، که **سلطان زاده** در آن به رد نظرات تنظیم کننده گان طرح برنامه پرداخت، هرگز منتشر نشد.^{۳۰}

پس از کنگره ششم [زوییه ۱۹۲۸] کمیترن **سلطان زاده** هم چنان در میان ایرانیان مقیم اروپا به فعالیت پرداخت و با نشر پیکار و ستاره سرخ، که علاوه

^{۳۰} - نگاه کنید به *J.Humbert-Droz, Memoires, De Lenine a Staline, 1921-1931, Neuchatel, 1971, p.314, Inprekorr Sondernumber*, در جلسات کمیسیون در *No.92, 28Aug.1928, p.1725* نیز نشر یافته است. نگاه کنید به جلد ۴، ص ۱۴۴.

محدودیت‌های پلیسی که به طور وسیع به مناطق کارگری ایران فرستاده می‌شد، به کار سیاسی و تئوریک در میان مردم مشغول بود. از جمله ترجمه‌های منتشره از طرف حزب می‌توان از مزد، بها، سود و کار و سرمایه تالیف مارکس و مانیفست کمونیست اثر مارکس-انگلس یاد کرد. در این دوران آثار مهمی از وی در مورد ایران منتشر شد. فعالیت **سلطان‌زاده** را می‌توان تا سال ۱۹۳۱، دنبال کرد. پس از این تاریخ است که نه اثری از وی در دست است و نه می‌توان رد پای وی را جست. به نظر می‌رسد که **سلطان‌زاده** از جمله کسانی بوده باشد که در نخستین موج تصفیه‌های استالینی که به سال ۱۹۳۱، سراسر شوروی را فرا گرفت، مشمول «غضب» استالین و دستگاه ترور وی افتادند. مقالات هیستریک یکی از نویسندگان مجله شوروی به نام خاور انقلابی تحت نام «رنجبر» به نام واقعی گلبراس (یکی از کارگزاران پیشین تجاری روسیه شوروی در ایران) بر ضد **سلطان‌زاده** و نظرات سیاسی و تئوریک او به سال ۱۹۳۲، و بدون آن که به **سلطان‌زاده** حق دفاع داده شود، این نظر اخیر را تایید می‌کند. اتهامات وارده به **سلطان‌زاده** در مقالات «رنجبر» چنان است که خواننده را به این ظن راهنمایی می‌کند که آن مقاله‌ها در واقع امر در توجیه دست‌گیری و تبعید وی نگاشته شده بودند.

به هر تقدیر، از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۸، از **سلطان‌زاده** اثری در دست نیست. دایره‌المعارف تاریخ شوروی تاریخ تیرباران وی را ۱۶ ژوئن ۱۹۳۸ (۲۶ خرداد ۱۳۱۷) می‌نویسد. و همین منبع شوروی می‌افزاید که **سلطان‌زاده** بر خلاف اصول قانونی «از بین برده شد» (سرکوب شد)، و پس از مرگ (یعنی پس از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی) از وی اعاده حیثیت به عمل آمد. درباره‌ی مرگ وی به جز آن چه در بالا رفت اطلاع دقیقی در دست نیست. منابع غیر رسمی نیز اطلاع

دقیق‌تری نمی‌دهند. یکی از زندانیان دوران ترور استالینی که همراه پدرش به زندان افتاده بود در کتاب خاطرات زندانش^{۳۱} می‌نویسد که وی در زندان خود، شاهد خودکشی دو ایرانی بود. وی هم‌چنین می‌افزاید روی هم رفته در مدتی که وی محبوس بود، ۱۲ تن از کمونیست‌های ایرانی دست به خودکشی زدند. وی می‌نویسد، روزی طبق دستور مسکو (استالین) کمونیست‌های ایرانی الاصل دست‌گیر شدند. در مورد اینان نه محاکمه‌یی صورت گرفت و نه بازپرسی. دست‌گیرشده‌گان از دو دسته بودند، نخست آنان که تا قبل از انقلاب اکتبر در روسیه می‌زیستند، دوم آنان که پس از ۱۹۲۹، به شوروی پناهنده شده بودند. چون قرار بود دسته اخیر را به ایران تحویل دهند و اینان حاضر بودند در زندان‌های شوروی بمانند ولی به ایران باز نگردند، لذا به خودکشی اقدام کردند. اگر این قول را دقیق بدانیم، آن‌گاه **سلطان‌زاده** در میان این گروه نبود، زیرا وی تا قبل از انقلاب اکتبر مقیم روسیه بود. بدین‌سان نادرست نخواهد بود اگر نتیجه گرفته شود که **سلطان‌زاده** در زمره رهبران جنبش کمونیستی بود که به فرمان استالین به عناوین مختلف و از جمله «خائن» به طبقه‌ی کارگر «جاسوس آلمان»، «جاسوس امپریالیست‌های انگلیسی و فرانسوی» و غیره به میدان تیر باران فرستاده شدند. (نظیر همین اتهامات را خانم ایوانووا، «مورخ» شوروی علیه **سلطان‌زاده** تکرار کرده است.) تعیین تاریخ مرگ وی در دایره‌المعارف تاریخ شوروی می‌رساند که وی تیرباران شده است.

عبدالصمد کامبخش [جاسوس شوروی و مامور قتل دکتر ارانی] در مورد این مسئله در مقاله خود پیرامون «مسئله استالین»^{۳۲} نیز بر از دست رفتن **سلطان‌زاده** و

^{۳۱} - کودکی در زندان P.Jakir, *Kindheit in Gefangenschaft, Insel Verz 1972, pp.51-55*. روی مدودف (Roy Medvedev) در کتاب خود ص ۲۲۱، از سلطان‌زاده در ردیف رهبران جنبش جهانی کمونیستی که در تصفیه‌های استالینی تیرباران شدند یاد می‌کند. Roy Medvedev, *Let History Judge, London, 1972*.

^{۳۲} - دنیا، سال ۵، شماره یک، صص ۳۲-۱۳

سایر کمونیست‌های برجسته ایرانی در دوران «کیش شخصیت» اشک تمساح می‌ریزد و با کمال «بزرگواری» می‌افزاید که در پرونده‌های حزب توده و حزب کمونیست [ایران] سندی بر ضد این رفقا وجود ندارد. (معلوم نیست اگر چنین است پس چرا این چنین مورخانی که به قول آقای طبری «پانزده سال اخیر زنده گی را تماما» [تاکید از خ.ش.] وقف آن [تاریخ نویسی] نموده» [۱۲، ص ۹] اند، به «مورخانی» چون بانو ایوانووا جواب مقتضی نمی‌گویند؟)

بدین‌سان، با مرگ **سلطان‌زاده**، جنبش کمونیستی ایران برجسته‌ترین شخصیت خود را از دست داد. از دست رفتن وی لطمه بزرگی به جنبش انقلابی و کارگری ایران بود، و چه بسا اگر این کمونیست با تجربه و رفقای آبدیده وی، چون مرتضا علوی، نیک بین، شرقی پس از شهریور بیست حیات می‌داشتند، علاوه بر برخی اوضاع و احوال نامساعد، انکشاف جنبش کارگری ایران روند دیگری را می‌پیمود و شکل و محتوای دیگری به خود می‌گرفت. در همین جا شایسته است به مسئله دیگری به پردازیم که در آغاز سخن بدان اشاره رفت، یعنی دوگانه گی هویت **سلطان‌زاده** و میرجعفر پیشه‌وری (جوادزاده).

شاید پرداختن به این مسئله کار بی‌هوده‌یی انگاشته شود، اما از آن‌جا که عده‌یی از مورخان «معتبر و متخصص» بر این نظراند که **سلطان‌زاده** همان پیشه‌وری است، و برخی ایرانیان نیز، یا از روی ساده لوحی یا علل دیگری، این مدعا را پذیرفته‌اند، واجب می‌آید این «سوء تفاهم» یک بار برای همیشه، مرتفع شود.

همان‌گونه که در آغاز این سرسخن متذکر شدیم، جورج لنچافسکی، از متخصصین امپریالیستی جنبش‌های کمونیستی خاورمیانه در کتاب معروف خود

روسیه و باختر در ایران **سلطانزاده** را همان پیشه‌وری معرفی می‌کند.^{۳۳} در کتاب دیگری یودین و نورت می‌نویسند:

«**سلطانزاده** هم‌چنین معروف به پیشه‌وری، فردی نسبتاً "مرموز، که به کمیساریای ملی امور خارجه روسیه مربوط بود، و غالباً" نیز نماینده حزب کمونیست ایران در بین‌الملل کمونیست بود، کم‌تر از حیدرخان در امر تشکیل حزب کمونیست ایران فعال نبود»^{۳۴}.

کتاب بیلیوگرافی مهم دیگری که یکی از منابع مهم کار محققان بورژواست نیز پیشه‌وری و **سلطانزاده** را یکی می‌داند.^{۳۵} هنوز می‌توان به شماره کسانی که صاحب این نظر هستند افزود، ولی ما اکنون به پاسخ به این می‌پردازیم که آیا **سلطانزاده** همان جوادزاده (پیشه‌وری) است یا نه؟

۱. نخست این که بنا بر نوشته دایره‌المعارف تاریخ شوروی، **سلطانزاده**

به سال ۱۸۸۹ متولد و در سال ۱۹۳۸، در تصفیه‌های استالینی از بین برده شد، در حالی که میرجعفر پیشه‌وری (جوادزاده) اداره‌کننده روزنامه آژیر در دوران پس از شهریور بیست [۱۳۲۰] و صدر فرقه دموکرات آذربایجان، پس از شکست فرقه به باکو رفت و در آنجا در «حادثه اتومبیل» به طرز نامعلومی از بین رفت. به نظر ما دلیل و انگیزه‌ی وجود ندارد که مورخان شوروی کسی را که در سال‌های پس از جنگ دوم در آذربایجان شوروی از بین رفته در شمار قربانیان رژیم استالینی در قبل از جنگ ذکر کنند.

^{۳۳} - نگاه کنید به روسیه و باختر در ایران اثر سابق‌الذکر لنچافسکی ص ۲۲۴. *Russia and The West in Iran*, G.Lenczowski

^{۳۴} - نگاه کنید به *The Soviet Russia and The East, Stanford, 1964, p.99.*

^{۳۵} - *T.T Hammond, The Soviet Russia and the East, Princeton, 1965, p.859.*

۲. افزون بر این، پیشه‌وری، در مقاله‌یی که در آستانه‌ی دوره چهاردهم تقنینیه منتشر کرد^{۳۶} تولد خود را به سال ۱۸۹۳ ذکر کرد و افزود که بین سال‌های ۲۰-۱۳۰۹، در زندان رضاشاه به سر می‌برد (و ما این امر را به قطع می‌دانیم و در مدارک کمیترن نیز تایید شده است)^{۳۷} در حالی که مقالات و آثار دیگری از **سلطان‌زاده** پس از سال ۱۳۰۹ (۱۹۳۰)، در شوروی به چاپ می‌رسد. علاوه بر این، اگر **سلطان‌زاده** همان پیشه‌وری می‌بود، بعید به نظر می‌رسد که در حالی که وی در زندان رضاشاه بود، «رنجبر» (نویسنده سابق‌الذکر که بعداً [درباره] او مفصل‌تر سخن خواهد رفت.) به ترتیبی که خواهیم دید در لجن مالی **سلطان‌زاده** بکوشد.

۳. سیف‌پور فاطمی در کتاب خود^{۳۸}، که بر اساس مدارک و مطبوعات سال‌های ۱۹۲۰، نوشته شده است، نماینده‌گان حزب کمونیست ایران در کنگره خلق‌های خاور زمین را از جمله حیدرخان، علی‌زاده و پیشه‌وری، لاهوتی، ذره، احسان‌الله خان و غیره ذکر می‌کند.

۴. مهم‌تر این که حضور دو گانه این دو شخصیت را هم چنین در کنگره سوم کمیترن ملاحظه می‌کنیم، این امر از اسناد کنگره کاملاً هویدا است. افزون بر این، به طوری که قبلاً متذکر شدیم، اجلاسیه ۷ اکتبر ۱۹۲۱، کابک تصویب کرد که در صورتی کمیته‌ی مرکزی منتخب نشست باکو به رسمیت شناخته

^{۳۶} - سرگذشت من، جعفر پیشه‌وری، به نقل از آژیر، جلد سوم اسناد، ص ۱۳۷.

^{۳۷} - هم چنین نگاه کنید به «روند شا» در باره زندانیان کمونیست ایران و از جمله پیشه‌وری: *Rundschu*, (Basel), No.50, 13Sept.1934,p.2148: "Greuelaten des pahlavi-Regimes in persien", *I.Irani; S.Fatemi A Diplomatic History of Iran*, p.152.

^{۳۸} - این کتاب از دید آنتی کمونیستی هیستریک نوشته شده است، و در نوع خود از لحاظ آنتی کمونیسم نادر است. مثلاً از آرزوهای این نویسنده این است که ایکاش انگلیسی‌ها در ایران می‌ماندند و جلوی «امرالیسم بلشویک» را می‌گرفتند. ولی علارغم این، اطلاعات مفیدی به نقل از مطبوعات پس از انقلاب اکتبر در آن یافت می‌شود.

می‌شود که «نمایندگان خراسان، **سلطان‌زاده** و جوادزاده [پیشه‌وری] را به عضویت به پذیرند».^{۳۹}

۵. کتاب دیگری به قلم منشور گرکانی از میرجعفر پیشه‌وری (جوادزاده) و **سلطان‌زاده** به عنوان دو شخصیت جدا یاد می‌کند.^{۴۰}

۶. عکس **سلطان‌زاده** که از آرشیو خصوصی بوریس سووارین، یکی از رهبران سابق حزب کمونیست فرانسه و نماینده آن حزب در کمینترن به این نگارنده، سپرده شده است. کوچک‌ترین شباهتی به میرجعفر پیشه‌وری ندارد^{۴۱}، و دو گانه‌گی هویت این دو شخصیت را در ماورا هرگونه تردیدی ثابت می‌کند. این نکته را نیز نباید ناگفته گذارد، که نوشته‌های این دو کوشنده نه از نظر موضوع مورد علاقه و نه از نظر سبک قابل مقایسه نیستند.

در خاتمه این بخش باید پرسید چرا مورخان بورژوای غربی، **سلطان‌زاده** و میرجعفر پیشه‌وری (جوادزاده) را یک شخصیت دانسته‌اند؟ آیا این امر صرفاً تصادفی است؟ از «اهمال کاری و بی‌دقتی» ناشی می‌شود؟ به نظر ما چنین پاسخی نادرست است. حداقل بعید به نظر می‌رسد، زیرا هر محققى که کمی به خود زحمت می‌داد می‌توانست به راحتی از طریق اسناد کمینترن و مقایسه آثار این دو

^{۳۹} - نگاه کنید به *Die Taetigkeit der Ek und des praesidiums des EKKI vom 13 Juli 1921 bis 1 Feb. 1922, p.225.*

^{۴۰} - صص ۱۶۵ و ۲۱۳ سیاست دولت شوروی در ایران، ۱۳۰۶-۱۲۹۶، در صفحه ۲۱۳ این کتاب از سلطان‌زاده به نام تحقیر آمیز «سلطانوف ارمنی» یاد می‌شود. این نیز یک کتاب ضد کمونیستی است ولی به نظر ما علاوه بر این موضع نویسنده آن، دلیلی نمی‌تواند وجود داشته باشد که وی یک «هویت» را دو بار زیر نام پیشه‌وری و «سلطانوف» معرفی کند *L' Affaire d'Azerbaïdjan* پرویز همایون‌پور نیز در کتاب مسئله آذربایجان، به این مسئله می‌پردازد و در صفحه ۱۲۵ می‌نویسد: «یک آذربایجانی به ما اطلاع داد که پدر وی در آن واحد هم سلطان‌زاده و هم جوادزاده را می‌شناخت.»

^{۴۱} - عکس میرجعفر پیشه‌وری (جوادزاده) در صفحه ۱۴۱ جلد سوم اسناد و عکس سلطان‌زاده در این مجلد (۲۰) یافت می‌شوند.

تن، به دوگانه‌گی هویت ایشان پی ببرد. به نظر ما نویسنده‌گان بورژوازی غربی انگیزه‌ی داشته‌اند که بر ما معلوم نیست. آیا این «محققان» نکوشیده‌اند با یکی دانستن این دو شخصیت متفاوت، **سلطان‌زاده** و پیشه‌وری، هر دو را «یک عامل مطیع» وزارت خارجه شوروی قلمداد کنند؟ و از این طریق این نظریه ضد کمونیستی خود را دایر بر این که هر که کمونیست است لاجرم «نوکر شوروی است»، اثبات کنند؟ اثبات این نظریه ظاهراً^{۴۲} وسیله دوام طولانی «خدمت» **سلطان‌زاده** هم به نام خودش و هم به نام پیشه‌وری میسر می‌شود. از همان آغاز سال‌های ۱۹۲۰، مرتجعان، **سلطان‌زاده** را از کادرهای کمیسارهای وزارت امور خارجه شوروی معرفی می‌کردند. دوکروی فرانسوی به سال ۱۹۲۲ در مقاله مفصلی که در مجله جهان مسلمان نگاشت^{۴۲}، ادعا کرد که **سلطان‌زاده** رئیس بخش خاورمیانه کمیساریای ملی امور خارجه مسکو^{۴۳} است. همین ادعا را به طوری که در پیش دیدیم، بودین و نورت تکرار می‌کنند^{۴۳}.

ظاهراً^{۴۳} علت وارد ساختن چنین بهتانی به **سلطان‌زاده** که مسئول بخش خاورمیانه کمیترن بود و نه وزارت امور خارجه شوروی، انتشار یکی دو مقاله‌ی وی در مجلات کمیساریای امور خارجه آن کشور است. (نگاه کنید به بیلیوگرافی آثار وی در همان جلد ۴، ص ۱۷۴). ولی این بهتان نه امر تازه‌یی است و نه حربه‌یی موثر. به نظر ما، بهترین دلیل بر رد چنین بهتانی آثار انتقاد **سلطان‌زاده** بر نوشته‌های کسانی است که در زمره مصنفان سیاست خارجی شوروی، و آن هم در زمان حکومت استالین و بیرون راندن بلشویک‌های با سابقه است، و به ویژه پس از سال‌های ۸-۱۹۲۷ بر ضد رضاشاه. نوشته‌های وی بدون تردید ثابت می‌کند که

^{۴۲} - نگاه کنید به: *Revue de Monde Musulman*, T. 52, 1922, p.147.

^{۴۳} - نگاه کنید به: *Eudin and North, Soviet Russian and The East*, p.99. هم چنین *S.Schram-H. Carrere d'Encausse, Le Marxisme et L'Asie, Paris, 1964, p.47.*

نویسنده‌گان دیگری چون کاررد آنکس فرانسوی این ادعای پوچ را تکرار می‌کند.

سلطان زاده علاوه بر وفاداری اش به آرمان‌های اکتبر، به سوسیالیسم علمی و حتا اتحاد شوروی (بدون آن که خود را «موظف بداند مدح و ثنای رهبران را بگوید»، مثلاً استالین را) مطیع کور شوروی نبود؛ بر عکس با جرئتی هر چه تمام‌تر آن‌چه را که درست تشخیص نمی‌داد افشا می‌کرد، به ویژه پس از سال ۱۹۲۴ و تاج‌گذاری رضاخان.

این مسئله ما را به مواضع **سلطان زاده** و انتقادات مورخان شوروی و حزب توده (که در واقع کاری جز رونویسی ناقص نوشته‌های مورخان رسمی شوروی و رعایت چارچوب رسمی ندارد.) می‌رساند.^{۴۴}

انتقادات عمومی که مورخان شوروی به **سلطان زاده** وارد کرده‌اند این است که «چپ رو» بود. حال به بینیم منتقدان حزب توده چه گفته‌اند.

اردشیر آوانسیان در یکی از «خاطرات» خود به طرز مبهم و با ایما و اشاره می‌نویسد.^{۴۵} در حالی که ایران هنوز کشوری عقب افتاده بود، عده‌یی در انقلاب گیلان از انجام انقلاب سوسیالیستی هواداری می‌کردند. در مقاله دیگری، همین «مورخ» حزبی باز هم عده‌یی را بدون ذکر نام به «چپ روی» متهم می‌کند.^{۴۶} با توجه به این‌که در تمام نوشته‌های حزب توده و مورخان شوروی همه‌جا **سلطان زاده** «سر دسته» چپ روها معرفی می‌شود، روشن است که این حملات «شرمنده» نیز متوجه **سلطان زاده** است. لکن «روشن‌ترین» این «انتقادات» را می‌توان در مقاله سابق‌الذکر رضا روستا «درباره زنده‌گی یکی از درخشان‌ترین مردان انقلابی ایران»، یعنی حیدرخان، یافت. ما به لحاظ اهمیت این مسئله نقل قول

^{۴۴} - در مورد «انتقادات» مورخان شوروی نگاه کنید به: دایره‌المعارف کبیر شوروی، جلد ۴۵، سال ۱۹۴۰، صفحه ۱۹۱، همان دایره‌المعارف، جلد ۱۸، صص ۱۶-۱۴، دایره‌المعارف تاریخ شوروی، جلد ۶، صص ۷۹-۷۸، و دو اثر یاد شده از بانو ایوانووا، مورخ شوروی، در پانویس شماره ۱۲.

^{۴۵} - دنیا، سال نهم، شماره ۴، ص ۱۰۲.

^{۴۶} - دنیا، سال ششم، شماره ۳، و نیز جلد نخست اسناد، صص ۲۲-۱۱۸.

مفصلی را از این مقاله در زیر می‌آوریم. روستا با تکیه به خانم ایوانووا نوشته‌های سابق‌الذکر، پانویس شماره ۱۲ می‌نویسد:

«دلیل سوم عدم شرکت حیدرخان [در کنگره انزلی حزب کمونیست ایران] اختلاف نظری بود که با **سلطان‌زاده** و آقایی‌ها [برادران آقازاده] داشته است، و حیدرخان آن‌ها را کمونیست چپ رو می‌دانست [بدون سند و مدرک] و به اصطلاح اُلترَا کمونیست می‌نامید ... دلیل اساسی دوم [اختلاف زعمای حزب کمونیست] رویه و عملیات چپ روانه گروه **سلطان‌زاده** بوده است. گرچه بانو ایوانووا گروه **سلطان‌زاده** و رفقای‌اش را در کتاب خود پرووکاتور و غیره می‌نامد [آقای روستا از روی «شرمنده‌گی» ذکر نمی‌کند که همین بانوی مورخ-ص ۵۲ مقاله‌اش - از آنان به عنوان «گروه خائنین ضدانقلابی به سرکرده‌گی **سلطان‌زاده** یاد می‌کند»]، ولی [به نظر] این نویسنده که شخصا "**سلطان‌زاده** را می‌شناختم و با او کار کرده‌ام، **سلطان‌زاده** و غالب رفقای‌اش کمونیست‌های چپ رو بوده‌اند. شخص **سلطان‌زاده** با وجود خدماتی که به نهضت کارگری و کمونیستی ایران نمود، غالباً "دچار مرض چپ روی یا راست روی بوده است. - و رفیق خروشچف دبیر اول حزب کمونیست شوروی در جلسه شورای عالی مسکو در دسامبر ۱۹۶۲، چه خوش گفت: «هر کس از چپ برود از راست بیرون می‌آید.» این گفته طلایی خروشچف هزار بار حقیقت دارد و با زنده‌گی حزبی و اجتماعی ما تطبیق می‌نماید. رفیق **سلطان‌زاده** و رفقای‌اش در انقلاب گیلان دچار چپ روی‌های مضرری شدند و مردم و توده‌های زحمت‌کش را از انقلاب متنفر و منزجر نمودند که شرح آن موجب تطویل مقاله می‌گردد. [؟] بعدها همین **سلطان‌زاده** در سال ۱۹۲۵ رژیم رضاخانی را که به دست امپریالیسم انگلستان برای خفه کردن جنبش‌رهایی‌بخش و برای ادامه سلطه امپریالیست در اثر کودتای خائنانه سید ضیا و رضاخان در حوت [اسفند ۱۲۹۹] ۱۹۲۱ روی کار آمده بود یک قدم به جلو و

مترقی می‌دانست. بعداً^{۴۶} حزب کمونیست ایران در کنگره دوم خود نظریه راست روانه چپ روان دیروز را محکوم نمود. [تاکید از ماست] پس از شرکت رفقای **سلطان‌زاده** در حکومت انقلابی گیلان چپ روی‌ها توسعه یافت و به حد کمال رسید (به وسیله صدف علی‌ها و آقایی‌ها و غیره) و انقلاب گیلان با آن فتوحات درخشانی که چرچیل را نگران کرده بود و ارتش انقلاب تا نزدیک قزوین رسیده بود، دچار شکست و عدم موفقیت می‌شود.»
و اکنون باید به این اتهامات پاسخ گفت.

۱. هیچ سندی دال بر این وجود ندارد که علت عدم شرکت حیدرخان در کنگره نخست (انزلی) عدم توافق وی با **سلطان‌زاده** یا چپ روی شخص اخیر بود. افزون بر این، چپ روی‌های مرتکبه در جریان انقلاب گیلان، غالباً^{۴۷} پس از برگزاری کنگره موسس حزب کمونیست، یعنی پس از حرکت **سلطان‌زاده** به مسکو برای شرکت در کنگره دوم کمیترن صورت گرفت.

۲. نظر بانو ایوانووا، مورخ شوروی، بر ضد **سلطان‌زاده** دایر بر این که وی «خائن»، «ضدانقلابی» و «پرووکاتور» بود، نظری است آلوده به کینه استالینی بر ضد همه‌ی کمونیست‌هایی که سیطره استالین را نپذیرفتند. گفتن ندارد که نباید هواداری **سلطان‌زاده** از انقلاب ارضی را با چپ روی‌های مرتکبه از جانب «آنارشویست‌هایی» چون احسان‌الله خان اشتباه گرفت.

۳. کریم کشاورز، از اعضای با سابقه حزب کمونیست ایران و از فعالین آن در دوران انقلاب گیلان در کتاب اخیر خود در مورد گیلان^{۴۷} چپ روی را به همه ایرانیان مقیم قفقاز که پس از انقلاب اکتبر به ایران آمده بودند نسبت می‌دهد. وی می‌نویسد:

^{۴۷} - کریم کشاورز، گیلان، انتشارات ابن سینا، تهران، صص ۶۱-۶۰.

«در اواسط تابستان ۱۲۹۸، میرزا [کوچک] بر اثر اختلافاتی که با بعضی از همراهان چپ روی خویش مانند احسان‌الله‌خان و غیره پیدا کرد، و در نتیجه تحریکات عمال بیگانه که در هر دو گروه وجود داشتند، رشت را ترک گفت و به جنگل پناه برد و مخالفان وی به اتفاق جمعی از ایرانیان که در باکو حزبی به نام «عدالت» تشکیل داده بودند، ولی از اوضاع ایران بالکل بی‌اطلاع و بیگانه بودند، هفده ماه در گیلان حکومت کردند و سرانجام بر اثر همین اختلاف هر دو نابود شدند و در زمستان ۱۲۹۹، انقلاب گیلان دچار شکست کامل گشت و میرزا کوچک‌خان نیز در راه آن سرداد...»

۴. این که رضا روستا با **سلطان‌زاده** «کار کرده است» به هیچ وجه دلیل شناخت وی از **سلطان‌زاده** نیست؛ در آن دورانی که **سلطان‌زاده** در زمره رهبران جنبش جهانی کمونیستی بود، رضا روستا یا امثال وی تازه دانشجویانی بودند که برای آموزش اصول کمونیسم پا به دانشگاه «کوتو» گذاشته بودند؛ این «دلیل» آقای روستا نمی‌تواند جز به خودستایی تلقی شود. علاوه بر این، کوچک‌ترین سندی دال بر «راست روی» یا «چپ روی» **سلطان‌زاده** به دست نمی‌دهد و برای گریز از استدلال لازم «تطویل» مقاله را بهانه قرار می‌دهد. او با تکیه به «گفته طلایی رفیق خروشچف» (که در اصل از کلمات قصار استالین، استاد خروشچف بود) خود را از هر استدلالی بی‌نیاز می‌داند.

۵. تا آن جا که آثار موجود **سلطان‌زاده** نزد ما نشان می‌دهد، این رهبر کمونیست ایرانی در هیچ جا سخنانی را که روستا به وی نسبت می‌دهد، اظهار نداشته است. روستا می‌نویسد **سلطان‌زاده** «رضاخان را ... یک قدم به جلو و مترقی می‌دانست»، و این را بدون نقل قول مستقیم از آثار **سلطان‌زاده** اعلام می‌کند.

در این مورد باید توضیحات بیش‌تری داد.

در آثار **سلطان زاده** در مورد سیدضیالالدین طباطبایی و رضاخان تنها به یکی دو نکته مبهم بر می‌خوریم که باید در پرتو اوضاع و احوال آن روزها توضیح (ونه توجیه) شوند.

نخست وی [سلطان زاده] در کتاب اقتصاد و مسائل انقلاب ملی در کشورهای خاور دور و نزدیک منتشره به سال ۱۹۲۲ (صفحه ۷-۱۵۶) در مورد کودتای سوم اسفند این طور اظهار نظر می‌کند: «این وضع ناثابت [دولت] تا فوریه ۱۹۲۰ [مسلم] مقصود فوریه ۱۹۲۱ است [ادامه یافت تا سرانجام گروهی از دموکرات‌های چپ با کمک نیروی قزاق قزوین به واژگونی اقدام کردند و قدرت را به کف گرفتند و از تصویب قرارداد ۱۹۱۹، مطلقاً سر باز زدند. وی سپس ضمن اشاره به محتویات اعلامیه سیدضیالالدین طباطبایی، وی و همکاران او را به نماینده‌گان «بورژوازی ایران» که علیه اریستوکراسی متکی به انگلستان برخاسته‌اند معرفی می‌کند. درست است که **سلطان زاده** نیز مانند بسیاری از ملیون ضد اشراف و ضد انگلیسی نیز برای مدت کوتاهی فریب نیرنگ سیدضیالالدین را خورد، ولی به زودی بر حقیقت وقوف پیدا کرد، و در کتاب دیگری که در همین سال ۱۹۲۲، نشر داد، مطلب را با روشنی بیش‌تری تشریح کرد. وی در کتاب ایران معاصر ۱۹۲۲، (نگاه کنید به جلد ۴) می‌نگارد، «سیدضیالالدین به نوبه خود اعلامیه‌یی انتشار داد که در تاریخ انقلاب ایران یک سند فوق‌العاده جالب به شمار می‌رود.» **سلطان زاده** پس از اشاره به روش محافل بورژوا دموکرات ایران در مقابل برنامه ارائه شده از طرف سیدضیا می‌افزاید، «تصدق این مطلب بسیار دشوار است» که آیا دولت سیدضیالالدین با انگلیسی‌ها در ارتباط بوده است یا نه ولی هم‌چنین می‌افزاید «برنامه دولت سیدضیالالدین تمام و کمال با منافع اقتصادی و سیاسی ایران مطابقت داشت. عقیده راسخ ما این است که فقط از راه این قبیل شیوه‌های جراحی یا انقلاب ملی می‌توان کشور را به راه ترقی و تعالی و انکشاف نیروهای مولده اقتصاد ملی سوق

داد.» (تاکید از خ.ش) البته اگر این سخنان **سلطان زاده** را خارج از فضای تاریخی آن و به تنهایی به داوری گذاریم، آن گاه ادعای آن کسانی که **سلطان زاده** را به دفاع از رضاخان و کودتا متهم می کنند، «ناحق» نخواهد بود. لکن چنین کاری نادرست است و به دور از تفکر تاریخی مارکسیستی است. نخست باید یادآور شد که بسیاری از دموکرات های انقلابی از سیدضیالالدین به دفاع برخاستند، مانند میرزاده عشقی و بعد فرخی یزدی از رضاخان و رضاشاه. حتا دکتر مصدق که از همکاری با سید سر باز زد، در کابینه قوام السلطنه با رضاخان سردار سپه همکاری وزارت داشت. (در این مورد نگاه کنید به کتاب بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران). مع الوصف باید تاکید کرد که **سلطان زاده** در همین کتاب ایران معاصر پیش از سخن در باره برنامه سیدضیالالدین می نویسد که در اثر مبارزه مردم ایران سیاست حکومت بریتانیا در ایران با شکست روبرو شد و لذا «ناگهان چرخشی در روش» این حکومت نسبت به «هم پسته گی با انقلاب» پدیدار آمد. **سلطان زاده** در این زمینه می افزاید، «حال روشن می شود چرا انگلستان سیاست «انقلابی» در پیش گرفت. و از این لحظه هر جا که جنبش چپ گرانه یی شروع بشود، انگلیسی ها می کوشند به وسیله عمال صدیق خود رهبری آن را به چنگ آورند تا به دست عناصر دارای روحیه ضد انگلیسی نی افتد. چنین تلاش هایی در روزهای کودتای فوریه [اسفند ۱۲۹۹] در تهران و در جریان حوادث خراسان در تابستان ۱۹۲۱، صورت گرفت.» (تاکید از خ.ش) برای توضیحات بیشتر تر نگاه کنید به ایران معاصر، جلد چهارم اسناد.

بدین ترتیب روشن می شود که **سلطان زاده** علارغم برخی ناروشنی ها در کلام اش، کودتا را کار انگلیسی ها می دانست. ولی در عین حال خود برنامه کودتاچیان را برنامه یی مترقی به حساب می آورد. **سلطان زاده** در همین باره در مقاله یی که در سال ۱۹۲۸ در مجله خاور انقلابی (شماره ۳، صص ۸۹-۹۰) در انتقاد

از مدافعین رضاشاه در شوروی و علیه حکومت استبدادی رضاشاه و سیاست اقتصادی آن نگاشت، در مورد کودتای ۱۹۲۱، چنین اظهار نظر کرد:

«ایشان [رهبران دولت انگلستان] با ملاحظه‌یی که اجرای قرارداد ۱۹۱۹ غیرممکن می‌نمود، تصمیم بر آن گرفتند که از تاکتیک دیگری استفاده کنند. اینان وسایل کودتای معروف همه‌گان را در اوایل فوریه ۱۹۲۱، فراهم آوردند، که به وسیله سیدضیاءالدین انگلوفیل شناخته شد، که با انگلیسی‌ها نه در حرف بل که در عمل مناسبات بسیار داشت، به مورد اجرا گذاشته شد ... سیدضیاءالدین پس از وارد آوردن ضربه کوبنده خود، به همراه رضاشاه شعارهای رادیکال چپ مطرح کرد. مشت‌های از فتودال‌های بزرگ را دست‌گیر کرد و حتا برخی از هواداران انگلیس را به زندان افکند تا تغییر را معلوم دارد، از آنان طلب وجه کرد و مانیفست متمایل به چپ را که به اندازه کافی رادیکال بود به تصویب رساند. در این زمان من اعلام داشتم که این اعلامیه برای ایران کاملاً مفید است ولی مصنفین آن به هیچ وجه در فکر اجرای آن نبودند.» (تکیه بر روی کلمات از خ.ش.)

بدین‌سان آشکار می‌شود که **سلطان‌زاده** بین مصنفین برنامه سیدضیاءالدین و مجریان ادعایی آن و خود برنامه تمیز قائل می‌شد، یعنی کودتا را در اصل ناشی از تغییر تاکتیک سیاست امپریالیسم بریتانیا در این می‌دانست. او در واقع سیاست استعمار نو را از همان آغاز شناخت.

افزون بر این، باید گفت اگر **سلطان‌زاده** در این باره دچار اشتباه، لغزش یا عدم دقت در بیان شده است، او تنها نیست و بسیاری دیگر، و از جمله دولت اتحاد شوروی که ما بعد به اظهاریه وزیر خارجه‌اش، چپرین، اشاره خواهیم کرد، به همین اشتباه دچار آمدند.

در نوشته‌های **سلطان‌زاده** ابهام دیگری وجود دارد که باز با عدم رعایت اوضاع و احوال زمان، می‌تواند از طرف دشمنان مخالفان وی مستمسک قرار گیرد.

وی در کتاب ایران (سال ۱۹۲۴، صص ۹۰-۹۱) به هنگام جانبداری از جنبش جمهوری خواهی و علیه سلطنت که در سال‌های ۲۴-۱۹۲۲، در ایران در روند بود، و رضاخان از آن حداکثر استفاده را نیز می‌برد و در واقع خود را قهرمان آن قلمداد می‌کرد (و بدین ترتیب توانست غالب عناصر مترقی را فریب دهد)، پس از اشاره به جلسات هفته آخر سال ۱۳۰۲ خورشیدی مجلس شورای ملی که در آن رای‌گیری به سود جمهوری و بر ضد سلطنت مطرح بود، نوشت:

«روشن است که امپریالیست‌های انگلیسی نمی‌خواهند دولتی از ناسیونالیست‌ها [ملیون] را، که بنا بر ماهیت‌اش ضد انگلیسی خواهد بود، اگر از راه غیرقانونی (آنتی کونسیتوسیونل) به وجود آید، به رسمیت بشناسند. چنین وضعی ظاهراً برخی از جمهوری‌خواهان سر سخت را و می‌دارد از اعلام فوری جمهوری در گذرند. دولت جمهوری بر ارتش آفریده وزیر جنگ رضاخان تکیه خواهد داشت. خود رضاخان نه تنها به مثابه آفریننده‌ی ارتش ملی (کشوری) ایران بل که هم‌چنین سیاست‌مداری با ارزش از محبوبیت کلانی (کولوسالونی) برخوردار است.»

«تحریکات انگلستان که [برای مدت کوتاهی]^E به استعفای رضاخان انجامید، احتمالاً" قرین موفقیت نخواهد بود. بنا بر همه‌ی شواهد، ایران همان طریق ترکیه را طی می‌کند بورژوازی ناسیونالیست ایران خود را در راس قدرت قرار خواهد داد. در عین حال وی [بورژوازی کشوری] به مثابه طبقه‌ی حاکم کشور باید کوششی جدی به عمل آورد تا استقلال مملکت را در مقابل امپریالیست‌های خارجی، و مهم‌تر از همه در مقابل انگلستان، تقویت کند. چنین کوششی مطمئناً" با حمایت نیرومند اقشار وسیع مردم روبرو خواهد شد. بدین‌سان در خاور قدرت نوی پدید

^E - در مورد استعفای رضاخان سردار سپه، رجوع کنید به کتاب ملک‌الشعرا بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ص ۲۲۹. استعفای وی در مقابله با انتقاداتی بود که برخی نمایندگان مجلس به قانونی‌گری‌های وزیر جنگ داشتند، برای حمایت مطبوعات انگلیس از رضاخان نگاه کنید به رستاخیز ایران مدارک، مقالات و نگارشات خارجی ۱۳۲۳-۱۲۹۹، گردآورنده نوری اسفندیاری، چاپخانه سازمان برنامه، ۱۳۳۵. خ.ش.

می‌آید که نه تنها تاج و تخت شاهان را به خطر خواهد انداخت، بل که هم‌چنین به طور جدی قدرت لاشخوران سرمایه‌داری جهانی را به مخاطره خواهد افکند.»
چنان که از سطور بالا هویداست، **سلطان‌زاده** به نحوی از رضاخان «جمهوری‌خواه» و همکاران وی مانند مشیرالدوله مستوفی‌الممالک و غیره حمایت می‌کند.

این نکته را در عین حال نباید از یاد برد که **سلطان‌زاده** هنگامی که احساس می‌کرد که حرکت رضاخان به سوی تحکیم دیکتاتوری است، از ابراز مخالفت دریغ نورزید. زمانی که رضاخان برنامه تغییر رژیم را به سود خانواده خود و بر ضد حرکت جمهوری‌خواهی علنا^۱ عنوان کرد، از میان کوشنده‌گان سیاسی ایران، افراد نادری علیه او به اتخاذ موضع اقدام کردند. در میان مشروطه‌خواهان سنتی دکتر مصدق به مقابله جدی با او برخاست، در حالی که مثلاً^۲ مدرس همراه روحانیون سرشناس از در حمایت رضاخان و سلطنت او در آمدند؛ در میان عناصر چپ، غالب کمونیست‌ها و حتی سوسیالیست‌هایی چون سلیمان میرزا، با تاسی به نظرهای طراحان سیاست خارجی شوروی، حمایت از سلطنت پهلوی را پیشه کردند، و نادر بودند افرادی چون **سلطان‌زاده** با برگذاری میتینگ در مسکو مخالفت رو در روی خود را با تجدید حیات سلطنت و در دفاع از جمهوری بیان داشتند، آن هم در قلب کشوری که در پشتیبانی رسمی خود از رضاخان کوچک‌ترین تردیدی به خود راه نمی‌داد و صفحات مجله‌ها و روزنامه‌هایش پر از تحسین از رضاخان و رژیم او به مثابه «نماینده بورژوازی ملی ایران»^۳ بود. نگاهی به مقاله «میرزا» یعنی آقای روتشتاین، در صفحات زیر، و نیز پاره‌یی از نوشته‌های شوروی‌ها که در دیگر مجله‌های اسناد تاریخی نقل شده‌اند، تایید این گفتار ماست.^F

^F - در مورد نطق سلطان‌زاده و رفقاییش در مسکو بر ضد سلطنت پهلوی نگاه کنید به جلد ۹، اسناد تاریخی ص ۱۱۳.

وی [سلطان زاده] در کتاب دیگری که به سال ۱۹۳۰، نشر داد، درباره کودتا و حوادث بعدی توضیح داد که با این که اعلامیه سید ضیا، «رادیکال» بود، لکن نقشه انگلیس ایجاد ارتش منظم بود و افزود:

«از همین جا می توان به تمایل انگلستان برای سازمان دادن مبارزه بر ضد دشمنان داخلی و خارجی بر ضد جنبش انقلابی، به کمک ارتش به اصطلاح ملی، دست پروده مریبان انگلیسی ها پی برد، زیرا که در این اعلامیه در هیچ جا سخنی از این نمی رود که این ارتش برای مبارزه بر ضد اشغال امپریالیستی، برای دفاع از ایران مستقل ایجاد می شود. همه ی عناصر رادیکال چپ، با نخست وزیر جدید [سیدضیاء] با احتیاط بسیار برخورد کردند، دلیل آن این بود که:

۱. گردش ناگهانی انگلوفیل سرسختی به سوی نزدیکی با روسیه [شوروی]

عده یی را بر آن داشت که با برنامه سیاسی ضیالالدین با به اعتمادی بر خورد کنند؛

۲. در مورد برنامه اصلاحات ارائه شده وی تردید جدی وجود داشت. حوادث

بعدی این تردیدها را تایید کرد. بر همه گان روشن شد که سید ضیالالدین را انگلیسی ها به جلو رانده بودند و سر نخ تمام اقدامات وی در دست انگلیسی ها بود. یک امر غیر قابل تردید بود: انگلستان مصمم بود که تاکتیک جانب داری خود را نسبت به ارتجاعیون و مالکان و روحانیون تغییر دهد. لکن هنگامی که انگلیسی ها دریافتند که دست سید ضیالالدین رو شده است و کسی به وی اعتماد ندارد، بر آن شدند که همکار وی رضاخان را علم کنند^{۴۸}»

متاسفانه **سلطان زاده** در این جا توضیح نمی دهد چرا خود وی در سال ۱۹۲۲،

در کتاب اقتصاد و مسائل انقلاب در خاور دور و نزدیک، که پیش از این از آن یاد شد، کودتا را به «دموکرات های چپ» نسبت داد، یا در کتاب دیگرش منتشره در

^{۴۸} - سلطان زاده، انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلیس، (روسی)، کوتو، مسکو، ۱۹۳۰، صص ۷-۲۵ (ترجمه در جلد ۸ اسناد تاریخی)

همان سال ۱۹۲۲، با این که «گردش به چپ در سیاست انگلستان» را ملاحظه می‌کند، در همکاری نزدیک سید ضیال‌الدین با انگلیسی‌ها قاطعیت بعدی خود را ندارد. به عقیده ما **سلطان‌زاده** تحت تاثیر اوضاع و احوال روز (یا شاید حتا فشار مقامات شوروی فشاری که بعد از ۱۹۲۵ هرگز بدان تن نداد) دچار اشتباهی چند، در مورد رضاخان و سید ضیال‌الدین شده بود. ولی به نظر ما این ارزیابی نادرست را نه می‌توان به حساب «راست روی» وی گذاشت و نه «چپ‌روی خیانت‌آمیز» نوشت. به نظر ما چنین داوری‌یی، دست کم، نهایت ساده‌گرایی، و غالباً از کینه توزی استالینی نسبت به کسی است که هرگز تن به خواری مداحی از استالین، «پدر بشریت» نداد. اصل مطلب در این است که چرا **سلطان‌زاده**، کسی که به سال ۱۹۲۰، در کنگره دوم کمیترون از ایجاد سوویت‌های دهقانی برای گذار شرق به کمونیسم سخن می‌گفت و دفاع از «بورژوازی ملی» را درست نمی‌دانست، چهار سال بعد از حمایت از «بورژوازی ملی» ایران، آن هم در ترکیبی از رضاخان، مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک داد سخن می‌دهد؛ چرا کسی که در کنگره نخست حزب کمونیست ایران از شعار انقلاب ارضی سرسختانه دفاع می‌کرد، به اقدامات اصلاح‌گرانه نیم بند بورژوازی ایران تن در می‌دهد؟ به نظر ما می‌رسد که باید به این پرسش‌ها و از این گونه پاسخ گفت. ما به سهم خود به اختصار به این امر اشاره می‌کنیم:

۱. نخست این که پس از شکست انقلاب در باختر و افول جنبش انقلابی در خاور زمین، **سلطان‌زاده** همانند سایر رهبران جنبش جهانی کمونیستی، به این نظر رسید که حفظ دست‌آوردهای جنبش انقلابی زائیده‌ی جنگ امپریالیستی (اول) از وظایف انقلابیون است، و لذا باید به تحکیم اتحاد شوروی پرداخت و تا آن‌جا که به شرق مربوط می‌شد، باید از جناح «مترقی» بورژوازی این کشورها در مقابل جناح وابسته به امپریالیسم حمایت کرد. در ایران این سیاست به شکل حمایت

شوروی و حزب کمونیست ایران از مستوفی‌الممالک و مقابله با قوای سلطنه و برادر وی و ثوق‌الدوله تظاهر کرد. در این دوران هیچ راهی جز حمایت از جنبش انقلابی ملی (مانند جنبش جنگل در ایران) و کوشش در به دست گرفتن رهبری آن توسط حزب پرولتری نمی‌توانست شرق را به سوی انقلاب هدایت کند؛ در عین حال بزرگ‌ترین ضربات را به امپریالیسم وارد آورد و در ضمن بهترین کمک به تقویت اتحاد شوروی که در محاصره امپریالیستی قرار داشت، باشد.

۲. دو دیگر آن که - و این در ارتباط مستقیم با نکته بالاست-، دولت اتحاد جماهیر شوروی و کمیترن بر این نظر بودند که می‌بایستی از حکومت‌های «بورژوازی ملی» در مقابل امپریالیسم حمایت می‌شد. این نظر مبتنی بر دلایلی است که به نظر ما اقناع‌کننده نیست. (در مورد مشخص ایران، ما بعد به نقل قول‌هایی استناد خواهیم جست.)

با این همه، هنوز یک مسئله بی‌جواب می‌ماند، و آن این است که، حتا اگر حمایت از «بورژوازی ملی» دموکراتیک را درست انگاریم، پشتیبانی از رضاخان چرا؟ می‌دانیم که رضاخان یکی از عاملان کودتای سوم اسفند بود. این امر اگر در ماه‌های نخست پس از کودتا روشن نبود، دست کم پس از صدور اعلامیه مشهور رضاخان سردار سپه، دیگر بر کسی پوشیده نماند. رضاخان در این اعلامیه مسئولیت کودتا را شخصا^{۴۹} به عهده گرفت و چنین قبول مسئولیت کرد:

«این [کودتا] فکری نبود که فقط در سوم حوت سال گذشته در دماغ من تاثیر کرده باشد. این یک عقیده نبود که در تحت تاثیر افکار دیگران [مثلا^{۴۹} سید ضیاءالدین] به من تحمیل شده باشد ... آیا با حضور من مسبب اصلی را جست‌وجو کردن مضحک نیست ... من از اقدامات خودم در پیشگاه عموم ابداً^{۴۹} شرم‌منده نیستم و با نهایت مباهات و افتخار است که خود را مسبب کودتا به شما معرفی می‌کنم ...»^{۴۹}

^{۴۹} - ملک‌الشعراى بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسى ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۲۳، ص ۶-۱۷۴.

این درست است که رضاخان سردار سپه از کودتای ۱۲۹۹ تا روز جلوس به سلطنت همواره در همه‌ی کابینه‌های متشکله (چه قوام‌السلطنه که شوروی‌ها نسبت به آن مخالفت می‌ورزیدند، و چه مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله پیرنیا که مورد تایید شوروی‌ها بودند) شرکت داشت^{۵۰} ولی ماهیت وی و اقدامات‌اش در سرکوب جنبش‌های انقلابی ایران نمی‌توانست بر مسئولین سیاست خارجی شوروی و نه **سلطان‌زاده** پنهان مانده باشد.

اسناد وزارت خارجه دولت بریتانیا به خوبی هویدا می‌کنند که رضاخان، سردار سپه، در سرکوب جنبش گیلان و سایر جنبش‌های ضد ارتجاع-ضدامپریالیستی ایران مستقیماً^{۵۱} دست داشت و همان‌طوری که خود **سلطان‌زاده** در کتاب ایران معاصر می‌نویسد، مخارج این اقدامات سرکوب را انگلیسی‌ها تامین می‌کردند. گزارش مستر نورمن وزیر مختار بریتانیا در تهران، به لرد کرزن وزیر خارجه آن کشور در ۲۶ اوت ۱۹۲۰، معلوم^{۵۱} می‌دارد که ۵۰۰ هزار تومان وام بانک شاهنشاهی به دولت ایران برای تامین مخارج دیویزیون قزاق به سرکرده‌گی رضاخان علیه انقلابیون گیلان بود. گزارش نظامی دیگری از سفارت بریتانیا به وزارت خارجه آن کشور (به تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۲۱)^{۵۲} می‌نویسد «وزیر جنگ [رضاخان] هنوز در رشت است و شخصاً» به عملیات بر ضد جنگلی‌ها ادامه می‌دهد.» این حقایق و واقعیات دیگری از نوع توقیف مطبوعات چپ در آن زمان در تهران که سیاست مستعمراتی انگلستان را مورد حمله قرار می‌دادند، و به همین سبب، زیر نظر مستقیم رضاخان وزیر جنگ توقیف می‌شدند، نمی‌توانست از چشم سیاست خارجی شوروی و نیز **سلطان‌زاده** پوشیده مانده باشد.

^{۵۰} - همان کتاب.

^{۵۱} - *British Foreign Office Documents: F.O.C. 4923/56/34/ 26.8.1920*

^{۵۲} - *F.O.E 286/34 22.10.1921*

سر پرسی لورن (*SIR PERCY LORAINÉ*) سفیر بریتانیا در ایران، در ۲۰ فوریه ۱۹۲۲، طی گزارشی به لرد کرزن نوشت «من در ذهن سردار سپه نظر منجمدی (*FIXED IDEA*) درباره خطر شوروی یافتم و قادر نشدم آن را بر طرف کنم^{۵۳}». ولی علارغم همه‌ی این‌ها دولت شوروی در اواخر فوریه ۱۹۲۴ [چند ماه قبل از انتشار کتاب ایران سلطان‌زاده] طی تلگرافی به مجلس شورای ملی ایران اظهار امیدواری کرد که خلق ایران تحت «رهبری خردمندانانه سردار سپه به زنده‌گی نوی» دست یابد^{۵۴}. و روزنامه ایزوستیا در شماره ۱۶ دسامبر ۱۹۲۵، درباره سلسله جدید پهلوی در ایران این‌گونه اظهار نظر کرد^G:

«در ۱۹۲۱ دیکتاتوری بورژوازی ملی رضاخان پدید آمد. این دیکتاتوری طی سال‌های متعاقب از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۵ مسائل مورد اختلاف را با فئودال‌های مرزنشین حل کرد، معاهده ۱۹۱۹ را ملغا کرد. مالیات‌های گمرکی حوالی مرزهای شوروی را که در سال ۱۹۲۰ وجود داشت، از میان برداشت و با ظفرمندی علیه همه درخواست‌های انگلستان مبارزه کرد ... و در نتیجه [زمین‌های فئودال‌ها] به دست تجار افتاد، شیوه‌های کشت فئودالی مضمحل شد و پیشرفت‌های خردگرایانه [راسیونل] در اقتصاد روستایی پدید آمد ... بر ویرانه‌های سلطنت نیمه فئودال قاجار، امروز سلطنت جدید رضاخان، با ایده‌های نو اجتماعی، استوار است ... سیاست انگلستان خواهد کوشید از هر فرصتی بدین منظور استفاده کند تا سلسله جدید را به طرز فکر بریتانیا متقاعد کند، ولی چنین تلاش‌هایی در آتیه نزدیک محکوم به شکست است.»

ما به این مسئله مفصلاً^G خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که نه تنها سلطان‌زاده دچار این اشتباه نبود و این «جناح راست» حزب کمونیست ایران بود

^{۵۳} - F.O.E 4712/6/34

^{۵۴} - F.O.E 340/340/34

^G - به نقل از ترجمه انگلیسی‌ها در اسناد وزارت خارجه بریتانیا F.O.371/11481

که از رضاخان به مثابه «سردار ملی» و «قهرمان ملی» یاد می‌کرد، بل که سیاست خارجی اتحاد شوروی همین مشی را تعقیب می‌کرد. رضا روستا می‌نویسد که کنگره دوم حزب کمونیست ایران این روش «است روانه» «چپ‌روان» دیروز را محکوم کرد. این اظهار نظر روستا یا از روی بی‌اطلاعی است یا بر اساس عناد؛ در هر دو حالت گناه‌اش بخشودنی نیست. همه کسانی که به اسناد کنگره دوم رجوع کرده‌اند به نیکی بر این آگاه‌اند که **سلطان‌زاده** از مبتکران نه فقط برگذاری کنگره دوم، که هم‌چنین تهیه‌کننده‌ی اصلی تره‌های مصوبه این کنگره بود. و اگر در کنگره دوم دفاع از رضاشاه را محکوم کرد، در واقع این کار تحت تاثیر نظرهای انتقادی **سلطان‌زاده** نسبت به کمیترون و سیاست خارجی شوروی و کسانی چون «میرزا» (روتشتاین) انجام داد.

و اما باز هم در مورد این «چپ روی»، کامبخش «مورخ» حزب توده بدین امر اشاره می‌کند و آن را «اشتباه همه‌گیر» آن زمان می‌داند و از اشاره به این که **سلطان‌زاده** نیز به این «بیماری» دچار بود دریغ نمی‌ورزد.^{۵۵}

حال به بینیم آیا این اتهام که باز به رونویسی از مورخان شوروی، چون ایوانووا، وارد می‌آید، در مورد **سلطان‌زاده** درست است یا نه؟ برای دانستن این امر بهتر است به صورت جلسات کنگره نخست حزب کمونیست ایران و عین سخنان **سلطان‌زاده** رجوع کنیم.

سلطان‌زاده از جمله در این کنگره اظهار داشت:

«در حال حاضر در ایران [حالت] انقلابی وجود ندارد، زیرا توده‌ها به طور کلی در جنبش انقلابی شرکت نمی‌جویند. شعارهایی که اکنون باید به سود انقلاب عنوان کرد عبارت‌اند از مبارزه بر ضد انگلستان، مبارزه بر ضد دولت شاه و مبارزه

^{۵۵} - کامبخش، همان کتاب، صص ۳۸-۴۵

بر ضد خان‌ها و زمین‌داران بزرگ. حتی اگر یکی از این شعارها کنار گذاشته شود، انقلاب در ایران به پیروزی نخواهد رسید.» (جلد ۴، صص ۶۰-۵۹)

از نقل قول بالا کاملاً آشکار است که **سلطان‌زاده** حتی در شرایطی که در شمال ایران جمهوری سوویتی ایران مستقر بود، بر این نظر نبود که اوضاع انقلابی است، زیرا توده‌ها در جنبش شرکت نداشتند. وی نه سخنی از انقلاب سوسیالیستی به میان آورد و نه برنامه چپ‌روانه. (توضیح این‌که برنامه مصوب کنگره انزلی (جلد ششم اسناد، صص ۱۰۵-۹۴) برنامه‌یی بود که در صورت کشیده شدن ایران به مدار انقلاب جهانی با گسترش آن انقلاب به کل شرق معنی داشت و با همین دید نیز تنظیم شده بود.)

تنها موضع وی که از جانب مخالفان وقت و کنونی او عنوان شده است این است که وی هوادار انقلاب ارضی و جلب حمایت توده‌های دهقانی بود. ما قبلاً با نقل قول از کتاب ایران وی بدین مطلب اشاره بردیم و دیدیم که نه تنها عده‌یی از سران حزب کمونیست ایران بل که حتی در اتحاد شوروی نیز رهبران برجسته چون ارژونیکدزه با طرح شعار انقلاب ارضی مخالفت می‌ورزیدند. در این مورد خواننده را هم‌چنین به خلاصه صورت جلسات کنگره نخست حزب کمونیست ایران رجوع می‌دهیم که در آن یکی از سخنرانان به نام ابوچف (عوض‌اف) اظهار داشت که بورژوازی ایران چه در شمال و چه جنوب ضد انگلیسی است (امری که درست نبود) و اضافه کرد که «از طریق تبلیغات فعال می‌توان زمین‌داران شمال و هم‌چنین بورژوازی و دهقانان را نیز به مبارزه بر ضد امپریالیسم انگلستان کشاند.» و بدین سبب «نباید علیه مالکان ارضی و بورژوازی اقدام کرد.» اگر این عوض‌اف و ابوچف یک نفر باشند (که ما احتمال می‌دهیم چنین باشد و این تفاوت در نام حاصل دگرنگاری از فارسی به روسی و سپس به آلمانی باشد.) آن‌گاه روشن می‌شود که جناح مخالف **سلطان‌زاده** در حزب کمونیست ایران که سیروس

آخوندزاده در میان آنان بود، به خاطر همکاری با میرزا کوچک جنگلی حتا حاضر شده بود که از اصلی ترین شعار انقلاب دموکراتیک در بگذرد. این امر را هم چنین میکائیل پاولویچ در کتاب پیش گفته اش متذکر می شود. وی می نویسد که برخی از کمونیست های ایرانی با انقلاب ارضی مخالف بودند و می خواستند انقلاب تنها به مبارزه علیه انگلیسی ها و احمد شاه محدود کنند. خود پاولویچ این نظر را رد کرده، نظر **سلطان زاده** را تایید می کند.^{۵۶}

لذا نمی توان **سلطان زاده** را به خاطر طرح درست شعار ارضی «چپ رو» دانست بل که باید مخالفان وی را در مسئله ارضی و مقابله با مالکان ارضی، به راستی «راست» به حساب آورد. به نظر ما مطلب روشن تر از آن است که توضیح بیش تری به طلبد.

حال باید دید چرا این «چپ روی» به **سلطان زاده** نسبت داده می شود؟ و نیز چرا و چه گونه اختراع شد؟

به نظر ما آن «تاریخ نگاری» که برای حزب کمونیست ایران در زمینه جناح «راست» و «چپ» می تراشد و می کوشد سیاست حمایت از رضاخان را بدانها نسبت دهد، تلاش در این است که سیاست معینی را که از روی اشتباه، و چه بسا به خاطر حفظ منافع معینی (مثلا "حفظ «سوسیالیسم» در یک کشور)، از رضاخان و رضاشاه پشتیبانی می کرد، در زیر پرده استتار به پوشاند؛ ولی خوشبختانه حقایق تاریخی آن چنان درخشنده گی لوث ناپذیری دارند که سرانجام از همه ی پرده های استتار گذشته چشم های حقیقت نابین را نیز خیره می کنند.

ما در سطور بعد خواهیم کوشید نشان دهیم که بر خلاف ادعای «مورخان» رسمی سیاست حمایت از رضاخان سردار سپه و رضاشاه ناشی از ارزیابی نادرست

^{۵۶} - میکائیل پاولویچ، انکشاف اقتصادی و مسئله ارضی در ایران (صص ۶۱-۵۹ آلمانی و ۳۱-۲۹ روسی) Pawlowitch, M. Die Oekonomische Entwicklung und Die Agrarfrage in Persien, Leipzig, 1921, Ekonomiceskoje Razvitije I Agrarnije Voprps v persii, Moskva, 1921.

کمیترون و حزب کمونیست اتحاد شوروی بود و گناه آن را نمی‌توان به حساب حزب کمونیست ایران نوشت، اگر چه باید به آن کمونیست‌هایی که از چنین سیاست نادرستی پیروی کردند بی‌رحمانه انتقاد کرد.

نخست باید یادآور شد که در مورد ماهیت کودتای سوم اسفند مسئولان سیاست خارجی دچار کوچک‌ترین ابهامی نبودند و می‌دانستند که این توطئه به دست و به سود امپریالیسم بریتانیا صورت می‌گرفت. هفته‌نامه سوویت راشیا نشریه رسمی دولت شوروی به زبان انگلیسی، در شماره ۵ مارس یعنی در حدود دو هفته پس از انجام کودتای سیدضیا-رضاخان^{۵۷}، پس از اشاره به مندرجات مطبوعات لندن، دایر بر این که کودتای نام‌برده به منظور مقابله با «خطر بلشویسم» در ایران ترتیب داده شده بود، و از آن‌جا که این کودتا «یک امر داخلی» ایران است دولت انگلستان در آن دخالتی نخواهد کرد، به صراحت نوشت هدف از این «امر صرفاً داخلی» این است که مردم ایران را نیز (مانند مردم مصر و هند و ایرلند) در جرگه همان «آزادمردان» مورد نظر وینستون چرچیل در آورد، و به عبارت ساده‌تر این که این کودتا را انگلیسی‌ها به منظور تامین سیادت خویش و اسارت مردم ایران ترتیب داده بودند. پس معلوم نیست چرا اگر کودتای سوم اسفند به دست مامورین بریتانیا، و برای دفاع از منافع آنان بر ضد توسعه بلشویسم صورت گرفته بود، مصنفان و مجریان سیاست خارجی شوروی در جهت تقویت حکومتی در ایران قدم بر می‌داشتند که، علاوه بر خروج سیدضیاالدین، هم‌چنان از طریق رضاخان و سپس رضاشاه در جهت تامین منافع امپریالیست‌های انگلیسی گام می‌گذاشت؟ ما قبلاً اشاره کردیم که بودجه مالی سرکوب قیام‌های مردمی در ایران به دست سرلشگر قزاق‌را، بریتانیا تامین می‌کرد. خواننده هم چنین می‌تواند به نامه روتشتاین سفیر شوروی در تهران [اسناد، جلد یکم، صص ۹-۸۳] به میرزا کوچک جنگلی رجوع

^{۵۷} - سوویت راشیا (نشریه انگلیسی دولت شوروی) *Soviet Russia, March 5, 1921, p.235*

کند که طی آن سفیر شوروی از میرزا می‌خواهد به نبرد علیه دولت مرکزی خاتمه دهد زیرا دولت متبوع وی انقلاب را در آن دوران درست نمی‌دانست. اسناد دیگری بر خط «تعطیل انقلاب» در ایران پرتو می‌افکند.

بنا بر گزارش سفارت بریتانیا در ایران به وزارت خارجه آن کشور در ۱۵ اکتبر ۱۹۲۱، کنسول روسیه شوروی در رشت به ملاقات میرزا کوچک جنگلی در کما رفت تا کوشش واپسینی برای تامین صلح بکند. ولی کوشش‌های وی قرین موفقیت نبود؛ میرزا حاضر به صلح با دولت مرکزی نبود.^{۵۸}



[رضاشاه در کنار سفیر اتحاد شوروی؛ بوریس شومیاتسکی که از تیرماه ۱۳۰۲ (ژوئن ۱۹۲۳) به ایران وارد شده بود، و رضاخان را شخصی «مترقی» ارزیابی کرد، که نظر خودش نبود بل که بازگوکننده‌ی سیاست خارجی شوروی در ایران بود. بازنویس]

سند دیگری نشان می‌دهد که همین کوشش‌ها برای «آرام کردن» خالو قربان و احسان‌الله‌خان (جناح «چپ» جنگل) صورت می‌گرفت و با موفقیت روبرو شد.

گزارش سفیر بریتانیا از تهران روشن می‌کند که در حالی که میرزا هنوز در جنگل به مقاومت علیه لشکر قزاق رضاخان ادامه می‌داد، در اثر وساطت کنسول شوروی در رشت «احسان‌الله خان پس از آشتی با وزیر جنگ [رضاخان] به انزلی باز گشته است و اکنون چون فرد مستقلی در شهر اقامت دارد، و هیچ‌گونه شرکتی در فعالیت‌های سیاسی ندارد [و] کنسول روسیه در رشت به هر تبعه‌ی روسیه که در خدمت کوچک‌خان بوده است، یا هنوز هست، به شرط آن‌که خود را به کنسول‌گری روسیه در رشت معرفی کند، عفو اعطا خواهد کرد. کنسول آذربایجان شوروی در رشت نیز اعلامیه مشابهی در مورد اتباع خود صادر کرده است.^{۵۹}»

سند دیگری به تاریخ اول نوامبر همان سال می‌افزاید که افراد خالو قربان که از میرزا جدا شده، به دشمن پیوسته بودند، به درون لشکر قزاق جذب شدند و خالو قربان نیز به درجه سرهنگی «مفتخر شد».^{۶۰}

بدین‌سان روشن است که مجریان سیاست خارجی شوروی به دلایلی که اکنون مورد بحث ما نیست نه تنها از حمایت انقلاب گیلان سر باز زدند بل که کوشیدند سرکرده‌گان آن را با لشکر قزاق رضاخان، ایجادکننده آرامش و سکوت گورستانی ایران «آشتی» دهند.

اسناد دیگری روشن می‌دارند که دولت شوروی به مناسبت اهمیتی که برای عقد قرارداد تجاری معروف با انگلیس قائل بود به این توافق ضمنی با بریتانیا رسید که حتا از تبلیغات ضد انگلیسی و حمایت از نیروهای انقلابی در شرق دست بکشد. این شرط دولت انگلستان برای عقد قرارداد تجاری در آن زمان به طور وسیعی در مطبوعات منتشر شد، و کراسین نماینده شوروی طی مصاحبه‌یی از جمله اظهار

F.O.E 445/286/34; 5.11.1921 - ^{۵۹}

F.O.E 293/285/34 - ^{۶۰}

داشت «ما حاضریم این شرط را تنها بر اساس رعایت متقابل آن، و آن هم پس از آن که کمیسیون ذیصلاحیتی تمام شرایط و همه مسائل پیچیده سیاسی مربوط را تعریف کرد، به پذیریم»^{۶۱} (در مورد جنگل نگاه کنید به بحث مفصل ما در کتاب سابق‌الذکر *C. Chaqueri L'Union Sovietique et Les Tentatives de Soviet en Iran, Antidote*)

ما بعداً^{۶۲} نشان خواهیم داد که عده‌یی از رهبران شوروی، و به ویژه تروتسکی، هوادار این نظر بودند که انقلاب در شرق وجه‌المصالحه عقد قرارداد تجاری و تفاهم با انگلستان قرار گیرد. برای تایید این نظر کافی است به سند دیگری استناد کنیم این امر از یکی از اسناد سری وزارت خارجه بریتانیا (به تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۲۳، شماره ۱۲۱۹) در گزارشی که یکی از جاسوسان آن دولت از صورت جلسات کمیترن «به عاریت» گرفته بود، نیز هویدا است. خلاصه این گزارش به شرح زیر است:

«یک بولتن سری بخش خاورمیانه کمیساریای امور خارجی شوروی در ژوئیه ۱۹۲۳ اشعار می‌دارد که بخش خاورمیانه بین‌الملل کمونیست، در نشست ۱۶ ژوئیه همان سال خود تصمیم زیر را که به تصدیق کمیته‌ی اجرایی کمیترن نیز رسید، اعلام داشت. «با توجه به وضع در حال تغییر ایران، که ناشی از فعالیت عمال انگلستان است، انگلیس که می‌کوشد ایران را به زیر نفوذ خود در آورد، بخش خاور زمین فعالیت انگلستان در این مورد [تبلیغات ضد شوروی] را تخطی از وعده‌یی می‌داند که آن دولت طی یادداشت ۱۳ ژوئن داده بود، دایر بر این که بر ضد روسیه شوروی به پروپاگاندا دست نزنند. با توجه به این امر بخش خاور زمین از بین‌الملل کمونیست اجازه می‌خواهد به کار خود در آسیا و به ویژه در ایران از برای مقابله با کار انگلیسی‌ها ادامه دهد.» همین جاسوس انگلیس که اصل سند را به

^{۶۱} - *Soviet Russia, Feb. 12, 1921, pp. 164-165* سوویت راشیا.

عاریت گرفته بود، در گزارش می‌افزاید که به حزب کمونیست ایران اجازه داده می‌شود که با تمام قوا به تحریم محصولات انگلستان در ایران، بین‌النهرین و عربستان کمک برساند. و این که کار زار تحریم تحت نظارت **سلطان‌زاده** انجام خواهد گرفت. از این سند آشکار می‌شود که بین شوروی و بریتانیا، همان طور که از اظهارات کراسین بر می‌آید، توافق شد که اگر انگلیسی‌ها بر ضد شوروی به تبلیغ نه پردازند، شوروی (و متأسفانه کمیترن نیز) بدین کار اقدام نخواهد کرد؛ تنها پس از عهد شکنی انگلیس است که کمیترن (و آن هم به طوری که معلوم است زیر فشار بخش خاورمیانه‌اش که **آوتیس سلطان‌زاده** مسئولیت آن را داشت) تصمیم به ادامه مبارزه بر ضد امپریالیسم بریتانیا در ایران و سایر نقاط همسایه‌اش می‌گیرد.^{۶۲}

بر این نهج، بدون تردید واضح می‌شود که جناح «راستی» در حزب از رضاخان حمایت نمی‌کرد، بل که سیاست عمومی کمیترن و شوروی اشتباه بود. لذا ادعای کامبخش، مورخ حزب توده، دایر بر این که جناح «راست» با تزه‌های ویژه خود به کنگره [دوم] آمد «درست به نظر می‌رسد»^{۶۳}، به ویژه این که این مورخ حتا منابع نقل

^{۶۲} - در مورد سیاست دولت شوروی در انصراف انقلابیون ایران از ادامه انقلاب و تقویت حکومت «ناسیونالیست» نگاه کنید به کتاب لویی فیشر *Fischer, L. Soviets in World Affairs, Vol. I, London, 1932, pp. 288-91, 428-432, 470.* و همچنین دیگر کتاب وی *Men and politics, N.Y., 1941, pp. 136-137.* توجه خواننده به این نکته جلب می‌شود که لویی فیشر از همکاران نزدیک چچرین و کاراخان مسئولین وزارت خارجه شوروی بود، و چنان که در مقدمه کتاب نخست می‌گوید مطالب آن را براساس اطلاعاتی تنظیم شده بود که مسئولان فوق‌الذکر در اختیار وی گذاشته بودند. هم چنین این که کتاب قبل از انتشار به نظر کاراخان رسیده بود. مطالب وی در مورد ایران بر اساس اطلاعاتی تنظیم شده بود که روتشتاین در اختیار وی گذاشته بود. همین فیشر می‌نویسد روتشتاین رضاخان سردارسپه را تشویق کرد به گیلان لشکر کشی کند و «وسای قبایل» و به ویژه شخصی به نام کوچک‌خان را، که از گرجستان [دولت سوویت گرجستان] کمک می‌گرفت، سرکوب کند.

^{۶۳} - کامبخش، همان کتاب، ص ۳۸. همه‌ی این نقل قول‌ها بدون ارائه مدرک است. این بدون تردید همان «جدی‌ترین»، «علمی‌ترین» تاریخ‌نگاری است که احسان طبری در سر سخن کتاب کامبخش به نویسنده کتاب،

قول‌های خود را در این مورد ذکر نمی‌کند. وی در همین جا می‌افزاید که «سیاست ملی شناختن رضاخان در حزب ریشه عمیق دوانده بود.»

اردشیر آوانسیان به نوبه خود باقرزاده، جلیل‌زاده، و سرتیپ‌زاده را رهبران جناح «راست» و «حامی» رضاخان معرفی می‌کند.^{۶۴}

تا آن‌جا که ما اطلاع داریم هیچ یک از افراد نام‌برده از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران نبودند. مشهدی کاویان که از اعضای با سابقه حزب بود، در یکی از شماره‌های بعدی مجله دنیا اظهارات آوانسیان را مورد تردید قرار می‌دهد و می‌نویسد این که رهبری حزب کمونیست ایران در زمان «مغازله» با رضاخان به عهده افرادی چون سرتیپ‌زاده بوده است نادرست است؛ وی هم چنین تایید می‌کند که سرتیپ‌زاده «شخص خود را به تشکیلات اجتماعیون-عامیون منسوب می‌دانست. سرتیپ‌زاده در حزب کمونیست ایران فعالیت درخشانی انجام نداده است.^{۶۵}» کامبخش در مورد جناح راست تصریح می‌کند (هم‌چنان بدون ذکر ماخذ و مدرک) که «برخی از رهبران حزب کمونیست ایران قادر به تحلیل دیالکتیکی از تحولات آن زمان نبودند، مرزهایی را که پروسه روی کار آمدن رضاشاه را طی می‌کرد نمی‌دیدند، به موقع متوجه تغییرات ماهوی حکومت رضاشاه نشدند، لذا با

یعنی «مورخ انقلابی، پر وسواس و با وجدان» حزب توده نسبت می‌دهد ... همان کتاب ص ۹۰. در مورد «خدمت» آقای کامبخش به نهضت چپ ایران نگاه کنید به مقدمه جلد پانزدهم اسناد تاریخی، و نیز نامه‌ی یکی از رهبران حزب توده به کمیته مرکزی آن حزب بر ضد مدیحه سرایی طبری پیرامون «خدمات» کامبخش. این نامه در جلد‌های آتی اسناد به چاپ خواهد رسید.

^{۶۴} - دنیا، سال ۳، شماره ۱، و نیز جلد یکم اسناد، صص ۴۵-۱۳۹.

^{۶۵} - دنیا، سال ۳، شماره ۴، و نیز جلد نخست اسناد، ص ۱۴۶. در مورد دقت و سندیت این خاطرات کافی است من‌باب مثال خاطر نشان کنیم که آوانسیان در یکی از آن‌ها (دنیا، سال سوم، شماره ۱) می‌نویسد: «در سال ۱۹۳۰، سه نفر از کارگران، حجازی، شرقی و شعبان در کنگره اتحادیه‌های کارگری [پروفینترن] شرکت داشتند، ولی واقعیت این است که حجازی در سال ۱۹۲۸ در زندان رضاشاه به قتل رسید. در مورد خبر قتل وی نگاه کنید به این سند کمیتترین: *Inprekorr, No. 117, 16. 10.1928.* شرقی هم اصولاً" کارگر نبود. (دنیا، سال ۱۱، شماره ۲، ص ۲۲)

برخورد دگماتیک خود دچار اشتباهات بزرگ شدند.» کامبخش در همین مقاله می‌افزاید «این‌که رضاشاه از بدو ورود به صحنه سیاست از چه مراحل عبور کرده است را تشخیص نمی‌دادند، فرق این مراحل را نمی‌دیدند، رضاخان و رضاشاه برای‌شان یک‌سان بود^{۶۶}» (تاکید همه‌جا از خ.ش)

خواننده توجه دارد که حتا «مورخی» چون کامبخش ۵۰ سال پس از این حوادث بر این نظر است که رضاخان اوایل سال‌های ۱۹۲۰ با رضاخان اواخر همین سال‌ها متفاوت بود. آیا این سخن را نباید بدان تفسیر کرد که رضاخان در آغاز عامل انگلیس نبود، ولی رضاشاه به عامل آنان بدل شد. و گر نه باید پذیرفت که ماهیت رضاخان از آغاز تا آخر یک‌سان بود. روشن است که رضاشاه با رضاخان تفاوت‌هایی داشت، ولی این‌ها تفاوت‌های ماهوی و اساسی نبودند.

واقعیت این است (و **سلطان‌زاده** در تمام آثار خود پس از سال ۲۵-۱۹۲۴، بر روی آن تایید می‌ورزد.) که رضاخان از همان روز نخست کودتا عامل بریتانیا بود. اسناد وزارت خارجه انگلستان که ما پیش از این بدان‌ها استناد جستیم، این نکته را به روشنی اثبات می‌کند. کاری که کامبخش می‌کند این است که نه جناح «راست» بل که سیاست حمایت شوروی از رضاخان را که در تمام دوران سلطنت‌اش، حتا پس از تصویب قانون سیاه ۱۳۱۰ ادامه یافت. (و با مخالفت شدید **سلطان‌زاده** روبرو شد.) توجه کند.

در مورد جناح راست یا چپ در حزب این را باید گفت که تا آن‌جا که تحقیقات ما اجازه می‌دهد در مورد رضاخان جناح بندی دقیقی وجود نداشت. شاید هنوز باید به دنبال اسناد دیگری گشت که به هر حال در اصل مطلب یعنی ارزیابی نادرست کمیترن از رضاخان و مسئله همکاری با «بورژوازی ملی» در ایران و سایر

^{۶۶} - کامبخش، همان کتاب، صص ۴۰-۳۹، طبیعی است که رضاخان با رضاشاه تفاوت‌هایی داشت، ولی این‌ها ماهوی نبودند. رضاشاه حیلہ گرتتر، نیرنگ‌ریزتر و وضع‌اش مستحکم‌تر، و دست‌اش باز شده بود.

کشورهای خاور (چانکایچک چین، کمال آتاتورک ترکیه رضاخان ایران و غیره) تغییری نخواهد داد. به هر تقدیر، حتا اگر جناح راستی هم بوده باشد، نماینده آن **سلطان زاده** که آقای روستا به او می‌تازد، نبود، بل که همان سیروس آخوندزاده و دیگرانی هستند که پس از نشست باکو در کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، به زور حزب کمونیست آذربایجان و با حمایت ارژونیکدزه و استالین اکثریت را به دست آوردند، و حتا **سلطان زاده** و رفقاییش را از حزب کمونیست ایران اخراج کردند.

نادری در مقاله‌یی که در مورد نیک بین در مجله دنیا نگاشت^{۶۷} تصریح می‌کند که مغالزه حزب کمونیست ایران با رضاخان تا آن جا پیش رفته بود که قرار بود سیروس آخوندزاده^{۶۸} به عنوان نماینده حزب با رضاخان ملاقات کند. وی می‌افزاید این ملاقات به سبب یورش رضاشاه به حزب کمونیست ایران صورت نپذیرفت. منشاء این سیاست چه بود؟ اردشیر آوانسیان به این پرسش ما پاسخ می‌دهد. وی در مقاله‌یی که در مجله دنیا در مورد دانشگاه «کوتو» نگاشت متذکر شد که در ملاقاتی که بین برخی کمونیست‌های ایران و سفیر وقت شوروی در تهران، شومیاتسکی، که از تیرماه ۱۳۰۲ (ژوئن ۱۹۲۳) به ایران وارد شده بود، دست داد، سفیر شوروی رضاخان را شخصی «مترقی» ارزیابی کرد. مسلم است که این نظر شخص سفیر نبود و بازگوکننده‌ی سیاست خارجی شوروی در ایران بود^{۶۹}. به نظر ما اشتباه اساسی را شوروی همان زمانی مرتکب شد که حمایت از «بورژوازی ملی»

^{۶۷} - نادری - دنیا، سال ۱۱، شماره ۳، ص ۵۳

^{۶۸} - در این جا جالب است توجه خواننده را به این ادعای رضا روستا جلب کنیم که آخوندزاده و امثالهم را که قرار بود به رضاشاه ملاقات کنند «جناح مترقی» می‌داند و سلطان زاده و رفقاییش را «راست رو» می‌نامد. دنیا، سال ۴، شماره ۴، ص ۷۰.

^{۶۹} - دنیا، سال ۹، شماره ۴، در مورد نظرات موافق شومیاتسکی در باره رضاخان نگاه کنید به مقاله او که به امضای «چروونی» در مجله بین‌الملل کمونیست چاپ شده بود که عنوان آن در یادداشت شماره ۸۰ ذکر خواهد شد.

و نه انقلابی را برگزید. عده‌یی ناسیونالیست ممکن است بر این نظر باشند که «شوروی به انقلاب ایران خیانت کرد» یا این که «به دنبال منافع تنگ‌نظرانه ملی» خود رفت. این نظر اگر به آنتی کمونیسم آلوده نباشد و یا رونویسی سرسری از مورخان امپریالیستی نباشد، دست کم ناشی از تفکر تنگ‌نظرانه «ملی» راست‌گرایانه است. مارکسیست‌ها وظیفه دارند بر مسئله انقلاب در ایران هم چون مسئله انقلاب در دیگر کشورهای آسیایی، به مثابه جزیی از انقلاب جهانی بنگرند و معیار آنان تنها می‌تواند این باشد که آیا این یا آن استراتژی در جهت توسعه انقلاب جهانی و تضعیف امپریالیسم هست یا نه؟ هر معیار دیگری غیر تاریخی و ضد مارکسیستی است. به نظر ما اتخاذ سیاست همکاری با «بورژوازی» در این کشورها و مصالحه موقتی با بریتانیا به امید انقلاب در غرب، تصمیمی نادرست بود. واقعیت نیز بعدها عدم صحت این استراتژی را نشان داد (انقلاب در چین، ویتنام، کوبا، و غیره، و شکست انقلاب در غرب). افزون بر این، در مورد ایران حتا در انتخاب «نماینده» این بورژوازی کمینترن و حزب کمونیست شوروی دچار اشتباه بزرگی شدند و رضاخان مسلماً "نماینده این «بورژوازی ملی» ایران نبود. بر عکس هنگامی که سال‌ها بعد نماینده‌گان راستین منافع ملی مردم زحمت‌کش ایران و قشرهای میانی غیر وابسته به اقتصاد امپریالیستی، یعنی دکتر مصدق، در راس جنبش ضد امپریالیستی قرار گرفت، شوروی و عمال سیاست خارجی آن، حزب توده، هر چه که در توان داشتند برای خرد کردن او به کار گرفتند. این برهه‌یی بود از اعمال نه یک سیاست سوسیالیستی جهانی، بل، کاربست سیاسی «ملی» تنگ‌نظرانه حکومت شوروی که سال‌ها پیش از انقلاب جهانی را رها کرده، همه چیز را در خدمت توسعه نفوذ «ملی» خود می‌خواست.

نگاهی به اسناد بی‌افکنیم.

چچرین وزیر خارجه اتحاد شوروی در نوامبر ۱۹۲۱، در مورد حکومت رضاخان^{۷۰} که از شر بدنامی سیدضیالالدین رها شده بود چنین اظهار کرد:

«در ۲۲ ژانویه [۱۹۲۱] رفیق روتشتاین به عنوان سفیر تام الاختیار [حکومت] شوراها در ایران منصوب شد. کاراخان معاون چچرین کابینه جدید انگلوفیل را آگاه کرد که آذربایجان سرخ زمانی نیروهای خود را از گیلان ... فرا خواهد خواند که نیروهای انگلیسی نیز از ایران بیرون کشیده شوند. کابینه انگلوفیل افتتاح مجلس را به تعویق انداخت. در ۲۱ فوریه رضاخان آن [دولت] را واژگون کرد. دولت جدید سیدضیالالدین قرارداد ایران و انگلیس را ملغا کرد و برنامه وسیعی را از برای اصلاحات طرح کرد. در همان روز روسیه سرخ معاهده‌یی به امضا رساند که از همه آثار سیاست ستمگرانه‌ی تزاری در ایران مبرا بود... لکن کابینه سیدضیالالدین به این علت که، علاوه بر همه این اقدامات هنوز انگلوفیل مانده بود، دیری نپایید. از آن زمان تا کنون مشاوران نظامی انگلستان از کار برکنار شده‌اند، در ۱۸ سپتامبر مشاور مالی بریتانیا ایران را ترک گفت. تفنگ‌داران جنوب (اس-بی-آر) که افسران آن انگلیسی بودند نیز مرخص شدند. در ۳۰ اکتبر جبهه گیلان منحل (لیکیده) شد»^{۷۱}.

این نقل قول نشان می‌دهد که این حزب کمونیست ایران نبود که «قادر به تحلیل دیالکتیکی از تحولات آن زمان» نبود، بل که مسئولان سیاست خارجی

^{۷۰} - برخی ممکن است بر ما ایراد بگیرند که پس از طرد سیدضیا، حکومت رضاخان نبود و کسانی چون قوام، مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله نخست وزیر ایران بودند. ولی چنین نظری ساده لوحانه است، زیرا واقعات تاریخی نشان می‌دهد که تعیین‌کننده‌ی اوضاع سیاسی ایران در آن زمان مستوفی و پیرنیا نبودند و نه حتا قوام. سیاست اصلی گسترش پلمبه‌ی اختناق و تأمین «صلح و آرامش» با کارگزاران بریتانیا از طریق رضاخان پیش می‌بردند. در این مورد کافی است به کتاب ملک‌الشعراى بهار تاریخ احزاب سیاسى رجوع کرد.

^{۷۱} - یک سال دیپلماسی شوروی در خاور زمین *Une Annee Diplomatie Sovietiste en Orient*; و نیز *Inprecorr, Ed.F., No, 17,23.11.1921, p.103. Iran, Ibid, pp.1064-67.*

شوروی نتوانستند ارزیابی درستی از اوضاع و احوال ایران و تغییرات آن، و رضاخان و اقدامات وی، کسب کنند و به موقع سیاست انگلستان را دایر بر برکناری سیاست‌مداران سنتی هوادار خویش از صحنه سیاسی ایران و جانشینی مهره‌یی نو چون رضاخان را به درستی دریابند. (در واقع تنها کسی که تا حدی تغییر جهت سیاست بریتانیا را به سوی «انقلاب» به عنوان تاکتیک جدید دریافت، همان **سلطان زاده** بود.)

سند دیگری این نظر را تایید می‌کند.

چچرین در ۱۹ نوامبر ۱۹۲۱ طی نامه‌یی به استالین نوشت که «حکومت شوروی نمی‌بایستی تنها خود را به حمایت سیاسی از جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در خاور زمین محدود کند، بل که الزام‌آور است که حکومت‌های ملی جوان را کمک کند تا اقتصاد خود را انکشاف بخشند و کادر تربیت کنند.» (تاکید از خ.ش) چچرین ضمن اشاره به نتایج مثبت این خط مشی در مناسبات با افغانستان، مغولستان و ایران (که در آن زمان قوام نخست وزیراش و رضاخان سردارسپه همه کاره‌اش بودند) به استالین نوشت که «همان سیاست را می‌بایستی در مورد ترکیه نیز به مورد اجرا می‌گذاشتند.» لنین نیز در نامه‌ی خود به استالین (مورخ ۲۰ نوامبر) چنین اظهار نظر کرد، «رفیق استالین رونوشت پاسخ خود به چچرین را لطفاً^{۷۲} برای من ارسال خواهید داشت؟ به نظر من حق با وی [چچرین] است^{۷۳}». در این مورد ما به نامه روتشتاین به میرزا کوچک‌خان نیز اشاره کرده‌ایم. لنین در نامه‌یی به چچرین وزیر خارجه شوروی از شکایت روتشتاین از «باکو»، یعنی دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه شوروی سخن می‌راند و این می‌رساند که این دفتر و جناح قفقاز (استالین و ارژونیکدزه) با سیاست روتشتاین در ایران توافق نداشتند. به هر حال، لنین خود در

^{۷۲} - نامه لنین به استالین در مورد ایران، کلیات لنین، جلد ۴۵، چاپ مسکو، ۱۹۷۰ (فرانسه) صص ۷۲۳-۳۷۶. آن چه در گیومه آمده است توضیحات تنظیم‌کننده گان کلیات لنین است.

نامه‌یی که به تاریخ ۱۳ اوت ۱۹۲۱ به روتشتاین نوشت، در مورد سیاست وی در ایران چنین اظهار نظر کرد:

«فکر می‌کنم که با سیاست محتاطانه شما در ایران کاملاً موافق باشم. من هنوز سخن «طرف دیگر» [ظاهراً دفتر باکو] را نشنیده‌ام، ولی به نظرم می‌رسد که دلایل اساسی شما غیرقابل رد باشند. آیا شما می‌توانید رساله‌یی در مورد ایران بنویسید تا ما بتوانیم همه درباره موضوعی چنین هیجان‌انگیز ولی کم شناخته شده بیاموزیم؟ بسیار مهم است که جهت (اوربانتاسیون) کار ما در خاور تعیین شود. ...»^{۷۳}

باز هم سند دیگری؛ چچرین در پاسخ یک مولف غربی به سال ۱۹۲۷، در باره‌ی برخورد حکومت شوروی با رضاشاه نظر زیر را ابراز داشت (و این دیگر زمانی است که **سلطان‌زاده** و دیگر کمونیست‌های هم نظر او در مورد رضاشاه موضع قاطع اختیار کرده بودند. «رضاشاه در گذشته اقدامات نیکی در سازمان دادن ارتش ایران که به کار سرکوب جنبش انقلابی گرفته شد. و مبارزه علیه بقایای فئودالیسم انجام داد و بدین سان شالوده‌ی یک حکومت مدرن را با تمام مضامین آن در جهت انکشاف سیاسی و اقتصادی ایران ریخت. تا این حد وی، علارغم بدبینی علنی‌اش نسبت به، به اصطلاح بلشویسم، از حمایت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برخوردار بود. اکنون کاملاً روشن نیست که وی در آینده چه خواهد کرد. گرایش وی به سوی بریتانیا کاملاً هویدا است. اما شاید این امر تماماً از مقتضیات مالی خزانه‌داری ایران ناشی باشد. در هر اقدامی که در جهت تحکیم استقلال ایران باشد، وی بدون تردید از حمایت و دوستی

^{۷۳} - نامه نخست، نامه لنین به چچرین، ۱۶ ژوئیه، ص ۲۵۳، جلد ۴۵، کلیات، فرانسه، ۱۹۷۰ و نامه دوم به روتشتاین به تاریخ ۱۳ اوت، ص ۲۳۹، جلد ۴۵، کلیات، چاپ فرانسه، ۱۹۷۰، در مورد توضیحات و دخالت دفتر باکو نگاه کنید به همان جلد ۴۵، ص ۶۸۵، شماره ۲۳۶.

ما برخوردار خواهد بود.^{۷۲}» در مورد سیاست چچرین در خاور زمین بد نیست خواننده به تلگراف‌های رمزی همین کمیسر خارجی شوروی به کرامین، نماینده تجاری شوروی در لندن، که برای عقد قرارداد تجاری انگلیس و شوروی در مذاکره با لوید جورج، نخست وزیر وقت بریتانیا، بود، رجوع کنند. خواننده در آن‌جا خواهد دید که چه‌گونه انقلاب در شرق قربانی «سوسیالیسم در یک کشور» شد.^H

بی‌فایده نخواهد بود یادآور شویم که کنگره دوم حزب کمونیست ایران (درومیه) در ارزیابی خود در همان سال ۱۹۲۷، به این نظر درست رسید که رضاشاه از همان آغاز، عامل امپریالیسم انگلستان بود و نزدیکی‌های ظاهری وی با اتحاد شوروی و اخراج مشاوران انگلیسی از ارتش و مالیه ایران و الغای قرارداد ۱۹۱۹ توسط سیدضیال‌الدین همه جز مانور برای فریب نیروهای ترقی‌خواه در ایران نبود.^{۷۵} یک سند وزارت خارجه انگلستان^{۷۶} این مطلب را به خوبی می‌رساند. در این سند مستر نورمان سفیر وقت بریتانیا در ایران به وزیر خارجه آن کشور گزارش می‌دهد

^{۷۴} - V. Shean, *The New Persia*, N.Y., 1927, P.210.

^H - نگاه کنید به Ullmann, R.A., *Anglo-Soviet Accord*, Princeton, 1972 و نیز همین نقل قول‌ها در کتاب زیر مربوط به سرنوشت کنگره معروف باکو و اسناد منتشر نشده آن به *Le Premier Congres des Peuples de L'Orient, Documents Inedits, Ibid., pp.77-79.*

^{۷۵} - نگاه کنید به مقاله سلطان‌زاده در مورد کنگره دوم حزب کمونیست ایران (جلد ۴ اسناد) و نیز کامبخش همان کتاب ص ۴۰، که بدون ذکر ماخذ همین فاکت را تکرار می‌کند.

^{۷۶} - در این مورد نگاه کنید به رساله‌ی احمد سلامتیان به فرانسه *Salamatian, A. Historique du Role de L'Armee en Iran, Memoire, Faculte de Droits et des Sciences Economiques, Univ. de Paris, 1970, p.78* در مورد این مانور سیدضیا نگاه کنید به ترجمه‌ی گزارش نورمن از مذاکره‌اش با سید، در کتاب جمعه، شماره ۴، ۱۳۵۸. گفتنی است که همین مانور را نیز ملایان در فردای سرنگونی رژیم پهلوی، به ویژه به نحو احسن در امر گروگان‌گیری به کار گرفتند و هیچ یک از گروه‌های چپ ایران بر این شگرد آگاهی نیافت. شاید اگر هم چون مسئولان دولت آمریکا، که نگران جان گروگان‌ها بودند، بر این انگیزه‌ی خمینی و دستیارانش آگاه می‌شدند، به آن حمایت بی‌دریغ از «خط ضد امپریالیستی امام» بر نمی‌ساختند و با دست خود گور جسمانی و سیاسی خود را نمی‌کنند.

که روز قبل سیدضیا به نزد وی رفته، اظهار داشته بود که الغای قرارداد ۱۹۱۹، صرفاً اقدامی است ظاهری ولی متن این قرارداد در «عمل» به مورد اجرا گذاشته خواهد شد. مستر نورمان هم چنین می افزاید «وی [سید] گفت به منظور پرهیز از خصومت دولت شوروی حائز کمال اهمیت خواهد بود که ماهیت انگلوفیل و ضد بلشویکی دولت جدید در حال حاضر تا حد ممکن مستتر بماند.»

ولی متأسفانه این سیاست محیلانه بریتانیا و عمال اش در ایران موثر افتاد.

ما قبلاً اشاره کردیم که بحث این مطلب طولانی است که چرا شوروی و کمیترون چنین سیاستی در ایران اتخاذ کردند. این که علت این سیاست نادرست چه بوده است اکنون مورد بحث ما نیست، تنها باید تاکید کرد که بر خلاف نظر ناسیونالیست‌های راست ایرانی، این سیاست از «خیانت» عامدانه رهبران آن دوران ناشی نشد، بل که نتیجه منطقی استراتژی نادرستی بود که رهبران شوروی برای حفاظت از انقلاب روسیه در قبال شکست انقلاب در غرب و شرق و اولویت دادن به اولی اتخاذ کردند. (در این مورد خواننده به مقدمه کتاب اسناد چاپ نشده کنگره باکو، یاد شده در بالا، ارجاع می شود.)

این سیاست عملاً در جهت «سوسیالیسم در یک کشور» طی طریق کرد. تروتسکی که خود بعدها از مخالفان «سوسیالیسم در یک کشور واحد» بود، سندی به دست می دهد که حاکی از آن است که این سیاست حتا زمانی که وی مسئولیت طرح و اجرای سیاست در حکومت شوروی را داشت نیز مورد تایید وی بود. احتیاج شوروی به مبادلات تجاری که ناشی از مقتضیات مرحله انکشاف نیروهای مولده در روسیه بود، آن کشور را به سوی عقد قرارداد تجاری با انگلستان کشاند. تروتسکی که از هواداران این نظر بود که انقلاب نخست ضرورتاً باید در باختر پیروز شود، و نه در شرق، این نظر را درست نمی دانست که می توان و باید از طریق دامن زدن به جنبش‌های انقلابی ضد امپریالیستی در خاور زمین، یعنی منبع اصلی

استثمار و انباشت ارزش اضافی انحصارات بین‌المللی، سرمایه‌داری را تضعیف کرد و به زانو در آورد. به عبارت دیگر وی دیالکتیک بین انقلاب آزادی‌بخش ملی در خاور (به رهبری پرولتاریا) و انقلاب پرولتری در باختر را نمی‌دید و البته تاریخ در ۵۰ سال اخیر عکس نظر وی را به اثبات رساند. این اشتباه تئوریک تروتسکی (که متأسفانه هنوز از جانب هواداران او امروز نیز تکرار می‌شود) وی را به این‌جا رساند که طی نامه‌یی به لنین و سایر رهبران شوروی پیشنهاد کرد که از حمایت از انقلاب در شرق دست بشویند و به مصالحه با بریتانیا تن در دهند.

متن این نامه سری که اخیراً در اسناد تروتسکی منتشر شده است به شرح زیر است:^{۷۷}
«رونوشت، نهایت سری، تلگراف پست‌خانه شماره ۶۴۳، ۴ ژوئن ۱۹۲۰ - به کمیساریای ملی امور خارجه، رفیق چچرین، رونوشت به رفقا لنین، کامنوف، کرسسکی و بخارین.

تمام اطلاعات مربوط به وضع خیوا، ایران، و بخارا و افغانستان بر این واقعیت (فاکت) گواهی می‌دهد که انقلاب سوویتی در لحظه کنونی در این کشورها بزرگ‌ترین دشواری‌های ممکن را برای ما موجب خواهد شد.^K حتا آذربایجان شوروی، عیارغم صنعت نفت و ارتباطات‌اش با روسیه، قادر نیست بر روی پای خود به ایستد. تا زمانی که وضع در باختر تثبیت نشده است و وضع صنایع و ترانسپورت خودمان بهتر نشده است، خطرات لشکرکشی سوویت در خاور کم‌تر از خطرات جنگ در غرب نخواهد بود.

از سوی دیگر، - و در این مورد تایید هر چه بیش‌تری موجود است - در سیاست بریتانیا به هیچ وجه یگانه‌گی مطلق نظر دیده نمی‌شود و ما ظاهراً^{۷۸} می‌توانیم

^{۷۷} - نگاه کنید به *The Trotsky papers, 1917-1922, Ed. Jan. M. Meijer, Vol. II, The Hague, 1971, p. 209.*
^K - خواننده توجه دارد که این نظر تروتسکی عکس نظر سلطان‌زاده است. ۴ ژوئن مصادف است با حضور نیروهای شوروی در ایران تشکیل جمهوری سوسیالیستی ایران در گیلان به صدارت میرزا کوچک‌خان و سه هفته پیش از تشکیل نخستین کنگره حزب کمونیست ایران.

پیدایش یگانه‌گی نظر را به تعویق بی‌اندازیم^{۷۸}. از این نتیجه می‌شود که انقلاب سوویتی در شرق اکنون برای ما عمدتاً^{۷۹} به منزله یک وسیله اصلی معامله دیپلماتیک با انگلستان امتیاز آور است.

لذا نتیجه می‌شود: ۱. در شرق ما باید به کار سیاسی و تربیتی به پردازیم (دروس سیاسی، کار حزبی و تشکیلاتی، مدرسان نظامی و غیره). در حالی که نباید از هیچ‌گونه توصیه‌یی بر ضد گام‌هایی که چه از روی حساب، و چه ضرورتاً^{۸۰} حمایت نظامی ما در بر گیرد، فرو گذار کرد. ۲. ما باید با استفاده از همه طرق و وسایل به تاکید دایر بر آماده‌گی خود در رسیدن به تفاهم با انگلستان در مورد شرق ادامه دهیم.» تروتسکی

آن‌چه در بالا رفت نشان دهنده‌ی نظر تروتسکی است و ثابت می‌کند که اساس تفکر سیاست خارجی شوروی در اوایل سال‌های بیست [۱۹۲۰] از کجا سرچشمه می‌گرفت. چنان که قبلاً^{۸۱} دیدیم و بعد نیز خواهیم دید، سیاست شوروی از این به بعد درست در جهتی که تروتسکی نظر داد سیر کرد. ادامه این سیاست در ایران را حمایت از رضاخان و سپس رضاشاه، حتا تا پس از سرکوب شدید نیروهای انقلابی و به ویژه کمونیست‌های ایرانی مشاهده می‌کنیم. نگاهی به تظاهرات سیاسی این حمایت بی‌افکنیم.

چشمیران در هفته نامه کمینترن، پس از به حکومت رسیدن رضاخان بر این عقیده بود که دولت ملی سردار سپه، رضاخان، «زیر حمله امپریالیست‌ها است و فتودال‌ها به تحریک امریکا و انگلیس جنگ داخلی علیه وی را آغاز کرده‌اند»^{۷۹}. همین نویسنده از سخنرانی داور وزیر رضاخان (۲۷ سپتامبر ۱۹۲۴) در باره بهبود

^{۷۸} - لنین در پایین این نامه متذکر می‌شود، «مذاکرات لوید جورج با کراسین» [فرستاده شوروی در لندن برای عقد قرارداد اقتصادی] با روشنی مطلق نشان داد که انگلستان به لهستانی‌ها و به رانگل کمک می‌کند و کمک خواهد کرد. بدون تردید یگانه‌گی نظر وجود دارد.» (همان‌جا)

^{۷۹} - Tcheschmiran, "Zur lage in Persien", Inprekorr, 22 Dez. 1924, p. 2277.

وضع دهقانان یاد کرده، افزود « دولت سردار سپه بدون تردید در جهت بهبود وضع دهقانان اقدام می‌کرد و بدین وسیله بر توده دهقانان تکیه می‌توانست کرد. (زیرنویس ۷۹) نویسنده دیگری از کمیترین تحت عنوان «حوادث ایران» ادعا کرد که رضاخان زیر فشار انگلیسی‌ها بود و مبارزه علنی آنان بر ضد وی در لباس باز گشت احمدشاه به ایران صورت می‌گرفت^{۸۰}. «ایراندوست»، نویسنده دیگر کمیترین با این که عقیده داشت، ایران هنوز تمام و کمال از قید نفوذ امپریالیسم بریتانیا آزاد نشده بود، و سبب آن را نیز ضعف اقتصادی و مالی ایران می‌دانست، با این همه بر این نظر بود که «ساختمان حکومت ملی» بر ویرانه‌های هرج و مرج کهن و فتودالی و مناطق نفوذ انگلیسی‌ها در دست انجام بود^{۸۱}.

همین ایراندوست در مقاله دیگری در هفته نامه کمیترین در مورد انتقال سلطنت از قاجاریه به پهلوی این تغییر را «مرحله مهمی از انکشاف حکومت ایران» دانست، قاجاریه را نماینده ارتجاع و رضاشاه را نماینده بورژوازی شهری، بازرگانان، پیشه‌وران و کارمندان دولت قلمداد کرد، و بر این عقیده بود که فتودال‌ها بر ضد رضاشاه متحد شده بودند^{۸۲}.

ایرانسکی نیز به نوبه خود از دیکتاتوری بورژوایی رضاخان که در عین حال به «اقدامات پیشرو» دست زده بود یاد می‌کرد^{۸۳}. و در مقاله دیگری صریحاً از «مبارزه دولت ملی رضاخان بر ضد فتودالیسم ایران» سخن گفت^{۸۴}.

^{۸۰} - چروونی همان شومیاتسکی سفیر شوروی در ایران پس از ۱۹۲۳ است. *A; Tchervonny "Events in Persia", The Communist International, Dec. 1925*

^{۸۱} - ایراندوست همان اوستروف، کاردار پیشین تجاری روسیه شوروی در ایران است که بعدها خود در تصفیه‌ها از میان رفت. *Inprecorr, 26Mai, 1926, p.736*

^{۸۲} - *Inprecorr, 31Dec, 1925, p.1081*

^{۸۳} - ایرانسکی، همان پاستووخف است که مسئول امور خاورمیانه در وزارت خارجه شوروی بود، و بعدها به سفارت آن کشور در ایران رسید، و سپس در تصفیه‌های استالین به قتل رسید. *Inprecorr, 7.11.1925, p.931*

^{۸۴} - *Inprecorr, 14.1.1925*

آ. سادوفسکی، نیز در همین هفته نامه کمیترن^{۸۵} نوشت نزاع بین مردم و نیروهای نظامی رضاخان در اواخر سپتامبر ۱۹۲۵ در مقابل مجلس کوشش ارتجاعیون ایران^{۸۶} برای «متزلزل و بی اعتبار کردن شوروی است، که به همراه بهترین بخش ملیون ایران از وی [رضاخان] حمایت می کند.» این موضع گیری سادوفسکی در واقع به آخرین نبرد بین آزادی خواهان و میهن دوستان راستین ایران بر ضد ارتجاع در حال اوج رضاخان مربوط است. همین نویسنده رضاخان را «فاکتور سیاسی تعیین کننده بی» می دانست و افزود که «رضاخان منافع طبقه ی معینی را نمایندگی نمی کند و پایه اجتماعی ثابتی ندارد»، «وی از همه به دموکرات ها نزدیک تر است» و این که امپریالیست های انگلیسی در صدد بودند از هر وسیله یی برای «واژگون کردن رضاخان و جانشینی وی توسط یکی از معتمدین خویش»، استفاده کنند. از تحلیل طبقاتی «مارکسیستی» سادوفسکی که بگذریم، که رضاخان را ماوراء طبقات معرفی می کند، نکته مهم تر این است که وی با کمال تردستی آزادی خواهان ایران و نیروهای دموکراتیک را ارتجاع و ارتجاع رضاخانی را پیش رو و ضد ارتجاع معرفی می کند. تاریخ در این مورد داوری قاطعی کرده است. راسکولنیکوف، فرمانده پیشین ناوگان شوروی در دریای مازندران که در ۱۸ ماه مه ۱۹۲۰ در بندر انزلی لنگر انداخت (نگاه کنید به نظرهای مثبت او در مورد میرزا کوچک خان، اسناد، جلد یکم صص ۷۸-۸۰) نیز به نوبه خود در ادامه همین سیاست در ۱۹۲۶ پس از ذکر این که نفوذ انگلستان در ایران افزایش یافته بود، چنین اظهار نظر کرد^{۸۷}:

^{۸۵} - نگاه کنید به سادوفسکی *A. Sadovski, "La Situation politique en perse", Inprecorr, 17.10.1925*

^{۸۶} - این نظر چه قدر به نظر مورخان معاصر شوروی در مورد ۱۵ خرداد شبیه است. در این مورد نگاه کنید به انتقاد کامبخش به کتاب آقایف، مورخ شوروی، که معتقد است ۱۵ خرداد اقدامی ارتجاعی علیه برنامه های «اصلاح گرانه» شاه بوده است. (دنی، سال ۸، شماره ۲)

^{۸۷} - *Inprecorr, 24.7.1926, p.937*

«از سوی دیگر، اتحاد شوروی همسایه وی [ایران] به کشوری نیرومند بدل شده است و با ایران مناسبات اقتصادی دارد، و با شیوه‌های مسالمت‌آمیز در بین طبقات حاکم جامعه ایران اقتدار (اتوریت) سیاسی کسب کرده است، بالاخره قدرت وثوق [الدوله] توسط رضاخان که هوادار استقلال ایران و سیاست اصلاحات [رفرم] است کنترل خواهد شد. وی [رضاشاه] در مبارزه بر ضد زمین‌داران فئودال به قدرت رسید.»

جالب توجه است که در این دوران هیچ‌گونه مقاله‌یی نه از **سلطان‌زاده** و نه هیچ یک از دیگر رهبران حزب کمونیست ایران در مجله کمینترن نشر نمی‌یابد، و اظهار نظرها منحصر به «متخصصین» کمینترن است. ولی اگر کمونیست‌های ایرانی چون **سلطان‌زاده** در پاره‌یی موارد دچار اشتباه شدند و یا سکوت «اختیار کردند»، ولی پس از جلوس رضاشاه به تخت سلطنت دیگر مبارزه آنان علیه وی قطعی بود. اما این امر در مورد سیاست خارجی شوروی صادق نیست.

می‌دانیم که چندی پس از جلوس رضاخان به «تخت شاهنشاهی» وی به کمک مشاوران فاشیست خود و به ویژه تیمورتاش، اقدام به تاسیس حزب «ایران نو»، سلف «حزب ایران نوین» بعدی کرد. سفیر بریتانیا در گزارشی که درباره تاسیس این حزب به وزارت خارجه متبوع خود فرستاد نوشت:

«من اعتقاد دارم که آن عالی‌جناب [تیمورتاش] کوچک‌ترین علاقه‌یی به ایده‌آل‌های بلشویکی ندارد و یکی از اهداف حزب او ریشه کن کردن کمونیسم و سوسیالیسم است، و این که وی صمیمانه مصمم است تا جایی که برای او میسر است به تبلیغات شوروی در ایران پایان دهد»^{۸۸}.

F.O.E. 4113/520/34, 26.9.1927-^{۸۸}

همین سفیر در گزارش دیگری افزود^{۸۸} که مبارزه با سوسیالیسم و کمونیسم از جمله برنامه‌های تیمورتاش است و این که حزب ایران نو و رضاشاه - تیمورتاش یک «حزب فاشیستی» است.

برخورد مسئولان حکومت شوروی حتی تا یک سال پس از تصویب قانون سیاه ۱۳۱۰، پس از این که نیروهای انقلابی ایران قلع و قمع شده، دموکرات‌ها و بسیاری از کمونیست‌ها به زندان افکنده شده بودند، با حکومتی که، حتی به قول سفیر انگلیس در ایران «فاشیستی» است، چه گونه بود؟ این برخورد را به خوبی می‌توان از پذیرایی شایان آن دولت از همین تیمورتاش ضد کمونیست که کمر به نابودی جنبش سوسیالیستی - کمونیستی ایران بسته بود، مشاهده کرد.

در ژانویه ۱۹۳۲ تیمورتاش برای یک دیدار رسمی از اتحاد شوروی وارد مسکو شد. در ایستگاه راه آهن با استقبال لیتوینوف، وزیر خارجه، و کاراخان، معاون وی، روبرو شد. در ضیافتی که به افتخار تیمورتاش داده شد، وزیر خارجه شوروی، جام خود را به سلامتی رئیس دولت ایران، رضاشاه، تیموتاش و نیز سربلندی مردم ایران (اهداف نامتجانس) نوشید (تعارف دیپلماتیک!) تیمورتاش، این دشمن قسم خورده کمونیسم نیز جام خود را به سلامتی استالین نوشید. وزیر خارجه شوروی در مذاکره خصوصی‌یی که با وزیر بریتانیا در مسکو، سر جان اووی داشت، تیمورتاش را «مردی با مشخصات استثنایی و حاکم واقعی ایران» معرفی کرد.^{۹۰}

برای تکمیل این بخش بی‌مناسبت به نظر نمی‌رسد درباره حمایت شوروی از رضاخان و رضاشاه که به ثبات حکومت وی کمک فراوان کرد، این اظهار نظر مصطفی فاتح کارمند صدیق شرکت استعماری نفت ایران و انگلیس را نیز اضافه کنیم. وی در کتابی که به زبان انگلیسی نگاشت^{۹۱} این طور اظهار کرد:

^{۸۸} - F.O.E. 3909520/34.

^{۹۰} - F.O.E. 363/363/34, Sir John Ovey

^{۹۱} - مصطفی خان فاتح Economic Position of Persia, London, 1926, p.88

«در نتیجه رویدادهای سیاسی اخیر در این بخش از جهان، عمدتاً ناشی از اوضاع و احوال حاکم در روسیه، که مقاصد پیش از جنگ روسیه را نسبتاً تحت کنترل در آورده، ایران طی چهار سال گذشته [۲۶-۱۹۲۲] از ثبات دولتی برخوردار بوده است. سال‌ها بود که ایران تا این حد زیاد از استقلال سیاسی، امنیت کشوری که امروز برخوردار است، بهره‌ی نبرده بود.» ولی اگر چه سیاست شوروی با گرایش هرچه بیش‌تر رضاشاه به قلب ارتجاع جهانی و به ویژه با پیدایش و قدرت‌مندی هیتلریسم، به آغوش فاشیسم، در مورد حکومت ایران تغییر کرد^L، ولی این به معنای دفاع حکومت شوروی و کمیترن از کمونیست‌های ایرانی نبود. به غیر از قلع و قمع بسیاری از آنان به دست دستگاه استالینی، بقیه نیز که در ایران در چنگال رژیم فاشیستی رضاشاه اسیر بودند، به ندرت از حمایت بین‌المللی برخوردار شدند. نگارنده مثلاً^L کوچک‌ترین اعتراضی از جانب نه کمیترن و نه حزب کمونیست شوروی علیه تصویب قانون سیاه ندیده است، حتا محاکمه و مرگ دکتر ارانی، موافق اسناد کمیترن که ما بررسی کرده‌ایم، حتا شایسته‌گی ذکر نیز پیدا نمی‌کند. جالب خواهد بود که «مورخان» حزبی، در صورتی که چنین اسنادی باشد، به انتشار آن‌ها همت به بندند. (در مورد ارانی نگاه کنید به مقدمه جلد ۱۵ اسناد. گفتن ندارد که طی ده سال گذشته هیچ یک از مورخان شوروی و ایرانی در این مورد لب از لب باز نکردند.)

اکنون که سیاست شوروی در مورد رضاخان و رضاشاه را بررسی کرده‌ایم، می‌توانیم به تحقیق بگوییم که «جناح راستی» از حزب کمونیست ایران، رضاخان را مورد تایید قرار نمی‌داد، بل که سیاست کمیترن، اتحاد شوروی و نیز حزب کمونیست ایران، هر سه در این زمینه اشتباه‌آمیز بود. حتا **سلطان‌زاده** که از

^L - نباید ناگفته گذارد که حتا در سال ۱۹۴۰ در دائره‌المعارف کبیر شوروی (جلد سابق‌الذکر ۴۵) صص ۶-۱۹۱، به هنگام ذکر از رضاخان هنوز از مبارزه «ضد انگلیسی» وی سخن می‌رود.

نخستین، و شاید تنها منقذ جدی سیاست حمایت از رضاشاه پس از سال‌های ۱۹۲۵ بود، نیز از این اشتباه مبرا نبود.

این نکته نیز حائز اهمیت است که، چنان که قبلاً دیدیم، بین سال‌های ۲۷-۱۹۲۴، اثری از او در دست نیست. آیا این را باید به «مغضوب» بودن او نسبت داد؟ ناشی از مخالفت وی با سیاست اشتباه آمیز بالا دانست؟ پیش از این دیدیم که او به هنگام تاج‌گذاری رضاشاه بلافاصله مخالفت خود را با ادامه چنین سیاستی اعلام داشت. و به همین دلیل برای مدتی از صحنه سیاسی کنار گذاشته شد. آیا بازگشت وی، ابتکار او برای تجدید حیات حزب کمونیست ایران در کنگره دوم و تصویب برنامه جدید حزبی و مبارزه حزب بر ضد رضاشاه، هنگامی که رهبری «راست» کمینترن کنار زده می‌شد، حکایت از این نمی‌کند که طی چند سال او را به کنار گذاشته بودند؟

به هر تقدیر، عدم مخالفت اولیه **سلطان‌زاده** با سیاست نادرست حمایت از رضاخان، و مخالفت سرسختانه‌اش را با سیاست نادرست حمایت از رضاشاه از ۱۹۲۵ به بعد تا ناپدید شدن‌اش در سال‌های ۳۲-۱۹۳۱، هیچ کدام را نمی‌توان به حساب «راست روی» یا «چپ روی» گذاشت. همین طور این نظر وی را دایر بر عدم لزوم گذار ایران از مرحله سرمایه‌داری (که در کنگره دوم حزب نیز تصویب شد.) به حساب چپ روی نوشت. به این انتقاد تئوریک آقای کامبخش که این نکته را «چپ روی» می‌داند^{۹۲} می‌پردازیم زیرا حائز اهمیت است.

در نگرش اول، نظر کامبخش درست می‌نماید، یعنی این که در زمان نگارش آن یعنی دوران پهلوی به سهولت دیده می‌شد که ایران به مرحله سرمایه‌داری پا گذاشته است، و در میان کشورهای با اقتصاد وابسته، از آن دسته بود، که با سرعت مناسبات سرمایه‌داری در آن گسترش می‌یافت. ولی آیا به صرف این که ایران پایه

^{۹۲} - کامبخش، همان کتاب، ص ۴۳.

انکشاف سرمایه‌داری گذاشته است می‌توان نظر **سلطان‌زاده** و کنگره دوم حزب کمونیست ایران را که در اوضاع و احوال ایران سال‌های ۱۹۲۰، ابراز شد، نادرست انگاشت؟ به نظر ما نه.

نخست به این دلیل که بنا بر شیوه علمی تاریخی مارکسیستی، ما نمی‌توانیم برای تاریخ تنها یک تالی (آلترناتیف) قائل شویم، یعنی این نظر را تایید کنیم که چون ایران به انکشاف سرمایه‌داری کشانده شده است، این امری اجباری، و غیرقابل اجتناب بوده است. مارکسیست‌ها، برخلاف دترمینیست‌ها به «جبر تاریخ» معتقد نیستند. نتایج تاریخی حاصل و برآیند عمل کرد عوامل و اوضاع و احوال مختلف‌اند. در هر مقطع تاریخی عامل یا عواملی می‌توانند اثرات گوناگونی را سبب شوند.

مارکس که از گذار اجتناب‌ناپذیر فئودالیسم به سرمایه‌داری، و از سرمایه‌داری به کمونیسم سخن می‌گوید، بر این نظر نبود که این ضرورت در مورد همه کشورهای جهان صادق خواهد بود، گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری، اگر چه برای پیشرفته‌ترین کشورها الزام‌آور بود، در عین حال خود، با توجه به این فاکت تاریخی که انکشاف جوامع ناهماهنگ است (به ویژه در دوران سرمایه‌داری و مراحل بلافاصله پیش از آن - قانون‌مندی انکشاف ناهماهنگ) نفی‌کننده همین ضرورت برای سایر کشورها تواند بود که به مدار بازار جهانی (بازار سرمایه‌داری) کشانده می‌شوند. به عبارت دیگر منطق دیالکتیکی همین ضرورت خود نافی ضرورت انکشاف عادی (به معنای انکشافی که در کشورهای متروپل روی داد) مناسبات سرمایه‌داری در کشورهایی است که تحت تاثیر انکشاف سرمایه‌داری متروپل قرار می‌گیرند. این مطلب را مارکس به نیکی در مورد روسیه که تازه به انکشاف سرمایه‌داری پا می‌گذاشت، هر چند به اختصار، در مقدمه به چاپ روسی «مانیفست کمونیست» بیان کرد. ما در این مقدمه از قول او می‌خوانیم:^{۹۳}

^{۹۳} - برای ترجمه فارسی نگاه کنید به مانیفست کمونیست، چاپ مسکو، ۱۹۵۱، صص ۱۵-۱۴.

«وظیفه مانیفست کمونیست عبارت بود از اعلام نابودی آنی و اجتناب ناپذیر مالکیت بورژوازی، ولی در روسیه به موازات التهاب پرتب و تاب سرمایه‌داری که با سرعت تمام در حال انکشاف است، و نیز به موازات مالکیت ارضی بورژوازی که تنها اکنون در حال تکوین است، بیش از نیمی از اراضی را در مالکیت اشتراکی دهقانان مشاهده می‌کنیم. اکنون این سؤال پیش می‌آید: آیا آبشچین روسی - این شکل مالکیت دسته جمعی ابتدایی زمین - که در حقیقت اکنون به سختی مختل و ویران شده است، می‌تواند بلاواسطه [یعنی بدون گذار از سرمایه‌داری] به شکل عالی کمونیستی مالکیت زمین بدل گردد؟ یا این که، برعکس، باید نخست همان جریان تجزیه‌ی را به پیماید که مختص انکشاف تاریخی باختر است؟ تنها پاسخی اکنون [تاکید از خ.ش.] می‌توان به این سؤال داد این است: اگر انقلاب روسیه سرآغاز انقلاب پرولتری باختر بشود، به نحوی که هر دو یک‌دیگر را تکمیل کنند، در آن صورت مالکیت ارضی اشتراکی کنونی روسیه می‌تواند سرچشمه تکامل کمونیستی شود.»

از این استدلال به خوبی و به نحوی غیرقابل انکار روشن می‌شود که پیدایش مالکیت بورژوازی همواره یک ضرورت «تاریخی» ندارد، بل که به شرایط و اوضاع و احوال انقلاب در جهان، یعنی جهان سرمایه‌داری در حال گسترش و در عین حال مضمحل شونده از یک سو و انقلاب پرولتری از سوی دیگر دارد.

همین نکته را لنین با دقت بیش‌تری (دقت بیش‌تر، زیرا در زمانی که لنین اتخاذ موضع می‌کرد هم انکشاف سرمایه‌داری پیش‌رفته‌تر بود و هم این که جنبش انقلابی در شرق گام‌های بلندتری برداشته بود) بیان داشت. لنین در کنگره دوم کمیته‌رئیس مطلب را به شرح زیر بیان می‌کند:

«آیا درست است که انکشاف اقتصاد سرمایه‌داری برای آن دسته از کشورهای عقب افتاده‌ی که دست اندر کار رهایی خویش هستند و از جنگ [اول] به بعد

جنبش‌های ترقی‌خواهانه در آن‌ها آغاز شده است، اجتناب‌ناپذیر است؟ ما بدین سؤال پاسخ منفی می‌دهیم. هنگامی که پرولتاریای ظفرمند پروپاگاندا منظم را پیش برد، و دولت‌های سوویتی با تمام وسایلی که در اختیار دارند، به کمک آن‌ها بشتابند، آن‌گاه نادرست خواهد بود اگر تصور کنیم که مرحله انکشاف سرمایه‌داری برای این کشورهای عقب افتاده اجتناب‌ناپذیر است ... بین‌الملل کمونیست باید اساس تئوریک این نظر خود را روشن دارد که با کمک پرولتاریای پیش‌رفته‌تر، کشورهای عقب افتاده می‌توانند به رژیم سوویتی برسند و از آن بگذرند، و از طریق مراحل مختلف انکشاف به کمونیسم برسند، بی آن که نیازی به گذار مرحله انکشاف سرمایه‌داری داشته باشند^{۹۴}».

بدین ترتیب، می‌بینیم که تحلیل مارکسیستی گذار به سرمایه‌داری را برای کشورهای چپ‌اندیش چون ایران ضروری نمی‌دانست. باید توجه داشت که **سلطان‌زاده** نیز پرهیز از مرحله سرمایه‌داری برای ایران را در خلاء مطرح نمی‌کرد. وی همانند مارکس چنین امکانی را تنها در سایه پیروزی انقلاب در کشورهای پیش‌رفته میسر می‌دانست. در واقع صحت این نظر را در تجربیات و عدم گذار جمهوری‌های شوروی در آسیا از مرحله انکشاف سرمایه‌داری ملاحظه کرده‌ایم. **سلطان‌زاده** این نظر را هم در کنگره حزب کمونیست ایران، هم در کنگره دوم کمینترن، هم در رساله عرضه شده به لنین^M، و هم در نوشته‌های دیگر خود تا فروکش جنبش جهانی کارگری در نیمه اول دهه ۱۹۲۰، بیان می‌داشت. تنها پس از این فروکش بود که، با توجه به تغییر اوضاع و احوال جهانی، تره‌های کنگره دوم (ارومیه) را مطرح کرد، که در آن‌ها نظرهای جدید و متناسب با آن اوضاع و احوال جدید را عنوان داشت.

^{۹۴} - لنین، کلیات جلد ۳۱، فرانسه، ۱۹۶۱ مسکو، صص ۵۲-۲۵۱

^M - در مورد جنبش‌های این چنین در ایران نگاه کنید به رساله دوم این نویسنده در کتاب فوق‌الذکر: *l'Union Sovietique et les Tentatives de Soviet ...*

بدین سان، می‌توان گفت که اگر انقلاب ایران در سال‌های ۱۹۲۰ به پیروزی می‌رسید، پرولتاریای جوان ایران نیز می‌توانست با تکیه به پیروزی‌های پرولتاریای روسیه و اروپای غربی نیز از گذار دردناک سرمایه‌داری اجتناب ورزد و از طریق سیستم سوویت (مقصود رونویس سوویت‌های روسیه نیست، بل که انطباق این نظر به اوضاع و احوال «ویژه» ایران، یا به عبارتی انکشاف و انطباق انجمن‌های زائیده دوران مشروطیت است) به ساختمان کمونیسم نزدیک شود، و از همین طریق به انقلاب جهانی نیز مدد برساند.

تذکار این نکته به فایده نیست که اصل تز سوویت‌های دهقانی در شرق را **سلطان‌زاده** در کمیسیون مسئله خاور دومین کنگره کمینترن ارائه داد و لنین نظرهای خود را با تکیه به این تز **سلطان‌زاده** که بر اساس تجربیات جمهوری‌های آسیایی (ترکستان) تنظیم شده بود، تکمیل کرد. (نگاه کنید به نطق لنین در کنگره دوم، زیرنویس ۹۴)

اکنون روشن نیست چرا کامبخش، **سلطان‌زاده** را در این زمینه آماج حمله قرار می‌دهد؟

ولی این همه «انتقادات» به **سلطان‌زاده** در مقابل حملاتی که فردی به نام «رنجبر» (در اصل گلبراس) در چند مقاله مفصل مندرج در شوروی به نام خاور انقلابی نگاشت جلوه‌ی ندارند. این حملات ظاهراً "پس از «مغضوب» افتادن **سلطان‌زاده** و تبعید وی (به سبیری؟) صورت گرفت. «رنجبر» از «ایران‌شناسان» استالینی بود که پس از تبعید **سلطان‌زاده** «افتخار» «آرام ساختن» اعتراضات علیه این تبعید را یافت و طی این چند مقاله مبانی «علمی» این غضب و تبعید را مطرح کرد.

«رنجبر» در مقاله‌یی به نام «رفیق سلطان‌زاده سخن‌گوی خرده‌بورژوازی در زمینه انقلاب ایران»^{۹۵} طی یک «تحلیل» شماتیک «مارکسیستی» در باره‌ی این که گویا علت شکست حزب کمونیست ایران و عدم دوام آن در مقابل دیکتاتوری رضاشاه، همانا تاثیر پذیری حزب از ایده‌ئولوژی خرده‌بورژوازی و دهقانی و پیشه‌وران و لیبرالیسم سیاسی بوده است، و **سلطان‌زاده** را نماینده نفوذ دوگانه خرده‌بورژوازی شهری در حال اضمحلال در حزب کمونیست ایران معرفی کرد. جای شگفتی نیست که رنجبر کوچک‌ترین اشاره‌یی به سیاست اشتباه آمیز کمیترن در حمایت و تقویت رضاخان، خردکننده جنبش انقلابی و کمونیستی ایران نمی‌کند و همه‌ی کاسه کوزه‌ها را یک‌جا بر سر **سلطان‌زاده** می‌شکند. رنجبر با کمال بی‌پروایی **سلطان‌زاده** را متهم کرد که در پرنسیب‌های لنینی تجدیدنظر (رویزیون) به عمل آورد، «ضرورت لنینی» یک تحلیل دقیق و عینی از آرایش طبقاتی جامعه و روابط متقابل آن‌ها را، پیش از دست یازیدن به هر عمل انقلابی، درک نمی‌کرد. رنجبر هم‌چنین به پیروی از بهترین سنن استالینیسیم، و طبق معمول بدون ارائه کوچک‌ترین مدرک، **سلطان‌زاده** را «به آنتی لنینیسیم»، «شماتیسیم»، «التقاط‌گرایی»، «سنتزمکانیک»، «اپورتونیسیم راست»، «چپ روی»، «عدم درک نقش لنین و بلشویک‌ها در جنبش‌رهایی بخش ایران» و بالاخره «دفاع از انکشاف غیر سرمایه‌دارانه» متهم می‌کند. شباهت برخی از این‌ها با آنچه در بخش «انتقادات» در بالا نقل شد شگفت‌انگیز است. کار حمله ناجوانمردانه به **سلطان‌زاده** باز هم با تکیه به بهترین سنن استالینیسیم، به آن‌جا می‌کشد که وی در «روز روشن» **سلطان‌زاده** را متهم می‌سازد که گویا تر امپریالیسم لنین را درست

^{۹۵} - شماره‌های ۱ (۱۷) و ۲ (۱۸) ۱۹۳۳، و ۲ (۲۴) ۱۹۳۴، در مجله *Revoljucii Vostok* مقالات رنجبر تحت عنوان «رفیق سلطان‌زاده چون سخن‌گوی گرایش خرده‌بورژوازی در زمینه مسائل انقلاب ایران». هم‌چنین نگاه کنید به مقاله «رنجبر» بر ضد ستاره سرخ، جلد ۹ اسناد.

نمی‌دانسته است، و این که عصر سرمایه‌داری کنونی را به مثابه عصر امپریالیسم نفی می‌کرده است. چه گونه رنجبر این اتهام خود را وارد می‌آورد؟ در کنگره ششم کمیترون [ژوئیه ۱۹۲۸] **سلطان‌زاده** طی نطقی علیه نظریه «سرمایه مالی» در طرح برنامه گفت^{۹۶}: «رفقا من در کمیسیون برنامه علیه این نقطه نظر سخن گفتم که عصر ما را عصر سرمایه مالی می‌داند. من در درجه اول این نظر را نادرست می‌دانم که این عصر را با عصر امپریالیسم همانند بدانیم^{۹۷}». رنجبر چه می‌کند؟ وی سخن‌رانی **سلطان‌زاده** را آن چنان تفسیر می‌کند که گویا **سلطان‌زاده** مخالف این بود که عصر حاضر عصر امپریالیسم است و لذا با اقدام به چنین تفسیری «موفق» می‌شود **سلطان‌زاده** را نافی امپریالیسم و ضد لنینی معرفی کند. البته چنین تحریفی تنها از دست استالینیست‌های قهار و مجربی که «تنها راه حل» مسائل را بدنام ساختن مخالفان خود، و از این طریق، نابودی جسمانی آنان می‌دانند، بر می‌آید. شگفت‌انگیز نیست اگر در سیستم استالینی پس از سال‌های ۳۲-۱۹۳۱، دیگر به **سلطان‌زاده** فرصت دفاع داده نشد.

رنجبر ایرادهای دیگری به **سلطان‌زاده** وارد می‌آورد. از آن جا که بحث پیرامون همه‌ی این اتهام‌ها و ایرادها بسیار مفصل است، و قصد این مقدمه [مقدمه جلد ۲۰] تنها معرفی **سلطان‌زاده** بوده، نه ارزیابی کامل زنده‌گی سیاسی او، ما تنها به یکی از این ایرادها که به نظر ما درست می‌آید می‌پردازیم. **سلطان‌زاده** معتقد بود که رضاشاه حامل مناسبات سرمایه‌داری در ایران نبود و به تقویت فئودالیسم کمک می‌نمود. به نظر ما نیز این نظر **سلطان‌زاده** نادرست است. روشن است که رضاشاه به مالکان بزرگ و متوسط [فئودال‌ها] نیز تکیه داشت، ولی حکومت وی با اقدامات رفرمیستی که طبق برنامه‌های نئو امپریالیستی، به منظور جلوگیری از

^{۹۶} - نگاه کنید به صورت جلسات کنگره ششم کمیترون و نیز جلد ۴ اسناد، صص ۵۱-۱۴۵.

^{۹۷} - نگاه کنید به همین مجلد [۲۰] مقاله‌ی مربوط به «سرمایه‌ی مالی».

انقلاب در ایران انجام می‌گرفت، به رشد سرمایه‌داری کمک می‌کرد. در واقع باید قبول کرد که حرکت سریع اقتصاد ایران به سوی مناسبات سرمایه‌داری از آغاز حکومت رضاخان شروع شد. به هر حال، حتا به طوری که گفته شد، اگر نظر **سلطان‌زاده** را نادرست تلقی کنیم، باز هم نمی‌توان نظر وی را حمل بر این کرد که وی سخن‌گوی خرده‌بورژوازی در حال اضمحلال بود (مگر «مارکسیست» کسی را بدانیم که هرگز دچار اشتباه نمی‌شود، مثلاً «استالین!»). آشکار است که هدف رنجبر از این «انتقاد» از **سلطان‌زاده** تذکار اشتباه‌های وی نبود، بل که مقصود در واقع توجیه برکناری، تبعید و سپس تیرباران این کوشنده‌ی انترناسیونالیست ایرانی بود. این شیوه‌ی بود (و هنوز هست) که استالینیست‌ها برای مبارزه و نابودی مخالفان خود به کار می‌برند.

این نکته را نیز نباید ناگفته گذارد که در سال‌های ۱۹۳۰، یعنی حتا پس از تصویب قانون سیاه ۱۳۱۰، رنجبر مُنقِد به پیروی از سیاست خارجی شوروی نسبت به ایران، ضمن «انتقاد» به **سلطان‌زاده** در وابسته‌گی رضاشاه به امپریالیسم بریتانیا تردید داشت و این نظر **سلطان‌زاده** را که «ارابه رضاشاه را اسب انگلستان می‌کشد» نادرست انگاشت (زیرنویس ۹۵، مقاله اول جلد چهارم اسناد، ص ۶۷). و خواننده البته باید این نکته سنجی «رنجبر» را حمل بر «ژرف بینی مارکسیستی» وی و تعلق **سلطان‌زاده** به خرده‌بورژوازی بکند.

سلطان‌زاده از جمله رهبران جنبش کمونیستی، دست پرورده انقلاب کبیر اکتبر و اوضاع و احوال انقلابی پس از جنگ جهانی اول بود. وی به جنبش کارگری جهانی و جنبش کارگری ایران و هم‌چنین به اتحاد شوروی خدمت بسیار ارزنده‌ی کرد. در اهمیت او همین بس که کتابی نیست که در باره

بین‌الملل کمونیست (از جانب دوست یا دشمن) منتشر شود و از وی یاد نکند.^{۹۸} برخی استالینیست‌ها او را «تروتسکیست» معرفی کرده‌اند، تا همانند هزاران هزار مورد دیگر، نابودی او را «توجه» کنند. نگارنده سندی دال بر نزدیکی نظرهای **سلطان‌زاده** با عقاید تروتسکی نیافته است (که البته اگر هم یافت می‌شد، نمی‌توانست توجه جنایت نابودی **سلطان‌زاده** باشد). مگر این نظر **سلطان‌زاده** که انقلاب در شرق زمانی به پیروزی می‌رسد که پرولتاریای صنعتی متروپل از سرمایه‌داری این کشورها سلب قدرت کند. ولی این موضع، دلیل «تروتسکیسم» یا نزدیکی با تروتسکی نیست؛ زیرا این نظر منحصر به تروتسکی نبود و بسیاری از رهبران بلشویسم، منجمله لنین نیز در دورانی بر این نظر بودند؛ این نظر را حتا استالین نیز تایید کرد.^{۹۹} برعکس، دلیلی در دست است که نشان می‌دهد که **سلطان‌زاده** از نزدیکان تروتسکی نبود. تروتسکی در ارزیابی مقدماتی‌یی که از ششمین کنگره کمیترن داد^{۱۰۰} نوشت:

«بر سر مسئله برنامه نماینده اندونزی آلفونزو، تنها کسی بود که دقیقاً نظرهای ما را منعکس می‌کرد.» از مواضعی که **سلطان‌زاده** در مسئله انقلاب و رفرمیسم از یک سو، و جنبش انقلابی در خاور و باختر از سوی دیگر، اختیار می‌کرد به نظر می‌رسد که نظرهای وی بیش‌تر به مواضع روزالوکزامبورگ نزدیک بوده باشد تا نظرهای تروتسکی.

^{۹۸} - مثلاً نگاه کنید به: A.Palmieri, *La Politica Asiatica dei Bolscevichi*, Bologna, 1924; *Komonisticeskije, Internacional' Kratkii, Istoriceskii Ocerk, Moskva, 1921*; Desanti, *L'Internationale Communiste*, Paris, 1970, G.Nollau, *International Communism and World Revolution*, London, 1961, p.59.

^{۹۹} - نگاه کنید به مقاله استالین به نام «شرق را فراموش نکنیم»، کلیات روسی، جلد ۴، صص ۳-۱۷۱ و نیز کتاب استالین در این مقاله صریحاً نوشت «این در باختر زمین است که نخست باید زنجیرهایی را که امپریالیسم بر پای اروپا بسته است و

سراسر جهان را زیر سلطه خود گرفته است از هم درید.» *N'Oubliions Pas L'Orient*, Schram, *Ibid.*

^{۱۰۰} - «*Quelques Remarques Provisoires Sur VI Congres du Comintern*», 9.9.28, *Con ter Le Courant, L'Org. de L'Opp.*, 1927-28, Paris, 1971.

بر این نکته باید تاکید کرد که **سلطان زاده** نخستین آسیایی بی بود که با تکیه به متدولوژی مارکسیستی به مطالعه جوامع آسیایی پرداخت، و به ویژه در مورد ایران آثار تحقیقی وی حائز اهمیت فراوان است. به جرئت می توان گفت که وی نخستین مارکسیست آسیایی بود^{۱۰۱}. نگاهی به آثار وی این امر را در ماوراء هرگونه تردیدی به اثبات می رساند. کافی است اشاره شود وی به سال ۱۹۲۰ دو اثر در باره «جامعه ملل» و «سرمایه مالی» منتشر کرد که هنوز به عنوان آثار منتشره از جانب کمیتزین حائز اهمیت تاریخی و تئوریک اند، و این چنین نیز مورد استفاده و استناد قرار می گیرند.

تکرار این نکته بی اهمیت نخواهد بود که **سلطان زاده** اگر نه تنها کس، که از جمله افراد معدودی بود که در آغاز سال های ۱۹۲۰، مسئله سوویت های دهقانی را به مثابه وسیله یی در بسیج و سازمان دهی دهقانان عنوان کرد. رساله سابق الذکر وی در آستانه کنگره دوم کمیتزین، که بنا به درخواست لنین نوشته شده بود، و هم چنین سخنرانی لنین و خود وی در این زمینه در همان کنگره دوم در مورد تجربیات سوویت دهقانی در ترکستان بهترین گواه این مدعا است. بدین ترتیب، آشکار می شود که بر خلاف نظر مورخان غربی و هم چنین مبلغان مائویست، مائوتسه دون نخستین کمونیستی نبود که به این نظریه رسید. (باید اذعان کرد که اهمیت مائو بیش تر در کار بست این نظریه است^{۱۰۲}).

^{۱۰۱} - پس از مرگ هوشی مین، ایران آزاد طی مقاله یی او را نخستین مارکسیست آسیایی خواند. نویسنده گان مائویست روزنامه ی توده از این «توهین» به مائو خوشنود نشدند و آن را بر این حمل کردند که گویا نویسنده ایران آزاد خواسته بود مائوتسه دون را تحقیر کند، و این اظهار نظر را دال بر دشمنی با «کمونیسم معاصر» یعنی «مائویسم» دانستند. ایران آزاد به نوبه خود جواب گفت. ما مطمئنیم که اگر نویسنده ایران آزاد از سابقه سلطان زاده آگاهی می داشت، آن اظهار نظر را در مورد هوشی مین نمی کرد. اگر این داوری ما نیز بر «توده انقلابی» آن روز گران آمد، جز افسوس بر تحجر و تعصب شان که برای شان بسیار گران تمام شده است، نخواهیم خورد. شماره مطبوعات فوق الذکر به ترتیب زیر اند:

ایران ازاد، شماره ۶۴، شهریور-مهر ۱۳۴۸، توده، شماره ۱۷ (ص ۱۴). و ایران آزاد، شماره ۶۹، مارس-آوریل، ۱۹۷۰.

^{۱۰۲} - لنین، کلیات، چاپ فرانسه، جلد ۳۱، مسکو، ۱۹۶۱، صص ۵۳-۲۴۷.

سلطانزاده یکی از فرزندان شریف و مبارز ایران بود. سراسر زنده گی آگاه او در مبارزه بر ضد ارتجاع بین‌المللی و سرمایه‌داری جهانی و به خاطر پیروزی کمونیسم و بهروزی مردم ایران و رهایی شرق از اسارت امپریالیستی گذشت. فروتنی، از خود گذشته‌گی، پرکاری، علمیت و دقت در کار تحقیقی، استقلال رای، جرئت انتقاد از بزرگ‌ترین مراجع سیاسی تا حد سرباختن، از خصیصه‌های وی در مبارزه به خاطر کمونیسم بود. با این‌که از اقلیت مذهبی ایران بود، اسلام را خوب می‌شناخت، بر اقتصاد و تاریخ ایران تسلط داشت. در امور نظامی از جمله بهترین کادرهای کمیترن در آسیا بود. و مهم‌تر این‌که، علاوه بر وفاداری به اتحاد شوروی (که فکر می‌کرد در خدمت انقلاب جهانی است) و کوشش برای ساختمان سوسیالیسم، آن‌گاه که تشخیص داد سیاست آن کشور در مورد ایران نادرست است و به پیروزی انقلاب در ایران، به مثابه جزیی از انقلاب جهانی، کمک نمی‌رساند، از انتقاد تا دم مرگ باز نه ایستاد. او علاوه بر لغزش‌هایی چند، تفکری مستقل داشت. مدیحه سرای رهبران «کبیر» نبود. با سیستم فکری تمکین و مدح و ثنا غریبه بود. احتمالاً، یکی از علل غضب استالین به وی نیز همین امر بود.

سلطانزاده از جمله کسانی نبود که به خاطر حفظ مقام «رهبری» و منافع ناچیز فردی به هر خواری تن در دهد و عمری را در مدیحه سرایی «خدایان» در رفت و آمد بگذارند. با نوکر منشی و اطاعت کورکورانه الفتی نداشت. به نظر ما درست به دلیل همین خصایل انقلابی بود، که برخلاف برخی ایرانیان دیگر به میدان تیرباران اعزام شد، یعنی به افتخار پاداش شایسته‌یی که استالینیسم به بهترین کمونیست‌ها اعطا می‌کرد، نائل آمد.

آن‌چه در این سرسخن گفته شد مختصری بود در باره‌ی **آوتیس** **سلطانزاده**. بحث مفصل پیرامون نظرهای وی را (چه درست و چه نادرست) باید به انتشار آثار کامل وی موکول کرد.

ما امیدواریم که انتشار این مجلد سوم (در کنار پاره‌یی از آثار او به زبان‌های آلمانی، فرانسه و انگلیسی) گام دیگری در جهت شناساندن این کوشنده کمونیست برجسته ایرانی باشد. باشد که ارثیه معنی این رزمنده انترناسیونالیست درس آموز مبارزان انقلابی ایران و شیفته‌گان رهایی انسان‌ها از قید استثمار و برده‌گی و رهایی ایران از بند امپریالیسم قرار گیرد.

پاریس (۲۲ بهمن ۱۳۶۲) خ.ش

دو سند از حزب کمونیست ایران برخورد با بورژوازی

در دوران رضاخان و پسرش، مجلس‌ها آلت دست حکومت پهلوی بودند، مگر در مواردی استثنایی که به علت افزایش قدرت مردم، در پاره‌یی از شهرها ارتجاع پهلوی مجبور به عقب نشینی می‌شد.

به هنگام انتخابات مجلس هفتم، در تابستان ۱۳۰۷، اعلامیه‌یی به امضای کمیته‌ی مرکزی فرقه‌ی [حزب] کمونیست ایران نشر یافت که چندی بعد اعلامیه‌ی دیگری در رد آن منتشر شد. ما با انتشار این دو اعلامیه، که بیان‌گر دو طرز تفکر در درون کمیته‌ی مرکزی حزب بود، به یک بحث اساسی اشاره می‌کنیم. ناگفته نباید گذاشت که یکی از قدیمی‌ترین اعضای آن حزب سیروس بهرام (محمد آخوندزاده) که خود یکی از کاندیداهای انتخاباتی دوره بوده است، چندی پیش ضمن انتشار خاطرات اش^۱، اعلامیه نخستین را به جناح مخالف خویش (یعنی جناح چپ به رهبری **سلطان‌زاده**) و اعلامیه‌ی دوم را به خود منتسب داشت. اما با توجه به سیاست عمومی که همواره جناح چپ حزب دنبال می‌کرد، به نظر ما منطقی‌تر

^۱ - نگاه کنید به مجله دنیا، شماره‌های ۱ و ۲ سال چهاردهم (۱۳۵۲).

می‌آید که اعلامیه‌ی اول از جناح راست و اعلامیه‌ی دوم از جناح چپ حزب کمونیست ایران بوده باشد.

تذکر این نکته نیز لازم به نظر می‌رسد که متون زیر، به علت نایاب بودن اسناد حزب کمونیست ایران و از جمله، مجله‌ی ستاره‌ی سرخ، از ترجمه‌های موجود به زبان روسی، نخست به فرانسه و سپس به فارسی برگردانده شده است.

خ.ش.

آن چه ما از مجلس هفتم متوقعیم!

اگر چه در هیچ یک از کشورهای جهان پارلمنتاریسم نیازهای اساسی طبقه‌ی کارگر را تضمین نمی‌کند. اگر چه در رژیم کنونی ایران، اشراف و مالکان ارضی و روحانیون‌اند که کل قدرت را در حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در دست دارند و زارعین و کارگران و کسبه هرگز نتوانسته‌اند نماینده‌گان خود را به مجلس بفرستند، با این همه، با علاقه به امر استفاده از وکالت پارلمان، ما آماده‌گی خود را برای شرکت در انتخابات اعلام می‌کنیم.

وظیفه‌ی هر کارگر، هر زارع و هر کسی که از شرکت در امر انتخابات این مجلس خواهان عدالت باشد این است که نماینده‌گان طبقه‌ی خود، یعنی مدافعین واقعی حقوق پرولتاریا را انتخاب کرده، علیه انتخاب آن‌هایی که دشمن آزادی و منافع توده‌ی زحمت کش هستند، مبارزه کند. از این رو ما از نماینده‌گان مجلس هفتم متوقع تحقق نکات زیریم:

۱. دفاع از استقلال سیاسی کشور، مقاومت در مقابل دخالت دول

کاپیتالیست در امور داخلی و خارجی ایران.

۲. توسعه و تحکیم مناسبات دوستانه با اتحاد شوروی.
۳. مبارزه علیه جنگ‌های امپریالیستی.
۴. امحاء تمام امتیازات غیرعادلانه و نابرابر دولت‌های امپریالیستی در ایران.
۵. تضمین آزادی بیان، مطبوعات، تجمع و تشکیلات برای کارگران و زارعین، برای احزاب سیاسی، و در درجه‌ی اول از میان برداشتن سانسور مطبوعات.
۶. اجرای مواد قانون اساسی درباره‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی.
۷. تحریر و تدوین قانونی برای دفاع از حقوق کارگران و موقوف کردن قهر کارفرما، استقرار روزی هشت ساعت کار، تامین حداقل دستمزد مکفی، قطع کار کودکان زیر دوازده سال.
۸. تقسیم زمین‌ها و آب‌های دولتی که در اختیار زمین‌داران بزرگ قرار گرفته، میان زارعین به طور رایگان.
۹. کمک مادی دولت به کشاورزان خرده‌پا و حمایت از اینان در مقابل ورشکسته‌گی.
۱۰. حذف همه‌ی مالیات‌های غیرمستقیم، و تدوین و اجرای قانون جدید مالیات بر درآمد.
۱۱. تجدیدنظر و بهبود بخشیدن در قانون مالکیت اراضی به نحوی که به سود دهقانان باشد.
۱۲. ایجاد بانک کشاورزی.
۱۳. تحقیق درباره‌ی وسایل ایجاد کارخانجات و استخراج معادن به کمک سرمایه‌های داخلی.
۱۴. تاسیس یک بانک دولتی که بتواند مدافع استقلال مالی کشور باشد و مبارزه علیه فعالیت‌های مضر بانک‌های خارجی، علی‌الخصوص شرکت‌های تعاونی مصرفی، تولیدی، و تعاونی‌های روستایی.

۱۶. تدوین قوانین مدافع حقوق تجار ایرانی و تجارت ایران در مقابل ویرانی و ورشکستگی به منظور تقویت انباشت سرمایه‌های ملی و ایجاد شرکت‌های بزرگ.

۱۷. قطع واردات و ایجاد کارخانجات ملی به کمک سرمایه‌های داخلی بدون امتیاز دولتی.

۱۸.^۲

۱۹. اقدامات لازم برای تامین شرکت تجار متوسط‌الحال و خرده‌پا در سازمان‌های بازرگانی ملی و دولتی.

۲۰. تقسیم عادلانه‌ی کالاهای صادراتی ایران به جمهوری‌های شوروی در میان تجار متوسط‌الحال و خرده‌پا، به خلاف نظم موجود که تجارت مزبور منحصر^۲اً در دست گروه معدودی از فروشندگان و تجار بزرگ متمرکز است.

۲۱. تحقیق برای ایجاد وسایل تعلیم کارگران متخصص ایرانی از طریق تاسیس مدارس فنی و صنعتی در داخل کشور و اعزام کارگران به خارج.

۲۲. کمک به صنایع دستی و دفاع از حقوق صنعت‌گران در مقابل رقابت خارجی.

۲۳. ایجاد بانک صنعتی برای صاحبان صنایع.

۲۴. تدوین و اجرای قانون در زمینه‌ی تعلیمات عمومی رایگان، ایجاد کلاس‌های اکابر، کتاب‌خانه، قرائت‌خانه، سینما و تئاتر برای همه‌گان در شهرها و روستاها، ایجاد مدارس تجاری، صنعتی و زراعی در شهرستان‌ها برای کارگران.

۲۵. بهبود بخشیدن به وضع استقلال شهرداری‌ها، قطع مداخلات استانداران و

کارمندان دولتی در امور شهرداری‌ها و تضمین انتخاب اعضای انجمن‌ها و کادرهای مسئول شهرداری‌ها براساس رای برابر، مستقیم، نسبی و مخفی.

۲۶. تجدیدنظر در قانون خدمت دولتی انتقال مشاغل دولتی به افراد روشن‌فکر

متجدد و طرف‌دار آزادی.

^۲ - در ترجمه‌ی فرانسه از قلم افتاده است.

۲۷. اصلاحات ریشه‌یی در دادگستری، تکمیل و توسعه‌ی قوانین مدنی و جزایی، انتخاب قضات از طرف مردم، تحدید اختیارات پلیس و استانداران در امور مدنی، قطع مداخلات اینان در امور قضایی و سیاسی و ساده کردن امور دادگاه‌ها.

۲۸. قطع خودسری و غارت‌گری امیرلشگرها و افسران ارتش با تغییر سیستم اداری ارتش که تنبیه بدنی و توهین به سربازان را مجاز می‌شمارد، و گشایش کلاس‌های تعلیماتی و قرائت‌خانه و کتاب‌خانه برای سربازان.

۲۹. ایجاد بیمارستان‌های رایگان در شهرها و روستاها و مبارزه علیه بیماری‌های واگیر دامی^۳.

حزب کمونیست ایران

^۳ - منبع: بولتن مطبوعاتی خاورمیانه ژوئن-ژوئیه ۱۹۲۸.

نامه‌ی سرگشاده‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ایران

رفقای عزیز!

کمیته‌ی مرکزی توجه شما را به نکات زیر جلب می‌کند:
به هنگام انتخابات مجلس هفتم کمیته‌ی مرکزی اعلامیه‌ی آن‌چه ما از مجلس
متوقعیم! را منتشر کرد.

در این اعلامیه، در میان انتظارات مهم انقلابی ناظر به منافع کارگران ایران، نکاتی وجود داشت که منحصرًا "منعکس‌کننده‌ی منافع بورژوازی نوپای ایران" است.

کمیته‌ی مرکزی این اعلامیه را مورد بررسی دقیق قرار داد و بدین نتیجه رسید که پخش سندی این چنین، سخت فرصت‌طلبانه و اشتباه‌آمیز است. این که مرتجعانه‌ترین مجلسی که تاکنون وجود داشته و در زیر فشار مشت انگلیس و رضاشاه انتخاب شده است تا بتواند سر مویی مجری اقدامات مترقیانه باشد، تصویری بسیار ساده‌لوحانه است.

هر حزبی که قصد داشته باشد نماینده گان خود را به مجلس بفرستد باید علنا" اعلام کند که از این مجلس «دموکراتیک» کوچک ترین انتظاری نمی رود این مجلس وسیله یی برای ستم و فریب همه ی کارگران ایران است. وظیفه ی اساسی تمام نماینده گان حزب ها در مجلس عبارت است از افشای تمام دسیسه هایی که به دست طبقات حاکم برای استثمار کارگران به کار گرفته می شود: طبقات حاکمی که به کمک مجلس می کوشند سیاست غارت و خیانت خود را در مورد ایران، و اسارت ایران را در چنگال امپریالیسم انگلیس، به مورد اجرا گذارند.

کمیته ی مرکزی اعتقاد راسخ دارد که اعلامیه، در آن نکات که مستقیما" یا به طور غیرمستقیم از سود تجار و صاحبان صنایع دفاع می کند، دچار خطای عظیم شده است. مثلا" نکات ۲۰، ۱۸، ۱۶، ۱۴، ۱۳، ۱۲ و دیگر نکاتی که خواستار ایجاد بانک های دولتی و تجاری، قانون گذاری برای دفاع از حقوق طبقه ی بازرگانان، و ایجاد و سازمان دهی کارخانجات و کارگاه های جدید است، از این شمارند. اگر چه درپاره یی از رژیم های بورژوازی یک چنین اقداماتی معمولا" صورت می گیرد، با این همه، رژیم ارتجاعی فنودال و روحانی ایران حتا به اقداماتی چنین ساده نیز تن در نمی دهند، زیرا رژیم پهلوی هیچ گونه پای گاه و ماهیت مردمی ندارد و جز وسیله اجرای مقاصد عمال و نوکران سیاست انگلستان، که این دولت را با مهارت و کاردانی خویش مطیع کرده است، نیست. کمیته ی مرکزی نمی بایست شعارهایی می داد که با منافع واقعی توده های زحمت کش ایران ارتباطی ندارد. بورژوازی خود قادر است از منافع اش که ربطی به منافع واقعی توده های زحمت کش ایران ندارد، به دفاع برخیزد. بورژوازی از منافع خود دفاع می کند.

مادامی که اقدامات بورژوازی لیبرال سرشتی انقلابی داشته باشد، مادامی که این بورژوازی علیه رژیم ارتجاعی پهلوی و انگلستان مبارزه کند، حزب کمونیست ایران به همکاری با وی آماده است.^۴ در عین حال کمیته‌ی مرکزی به اعضای حزب و نیز به همه‌ی کارگران یادآور می‌شود که در برهه‌ی تعیین‌کننده، هنگامی که دهقانان، اسلحه به دست، تصاحب زمین‌های مالکان را آغاز می‌کنند، هنگامی که کارگران و صنعت‌گران کوچک به ویران کردن لانه‌های ارتجاع پهلوی (که انگلیسی‌ها در پشت آن‌ها پنهان‌اند) برخیزند؛ درست در آن هنگام، بورژوازی که امروز خواهان آزادی است با ارتجاع سیاه پهلوی متحد خواهد شد و بی‌رحمانه علیه توده‌های انقلابی به مبارزه بر خواهد خواست. حزب کمونیست ایران هرگز نباید این نکته را در اقدامات و فعالیت‌های روزمره خود از نظر دور دارد.

کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ایران^۵

^۴ - ششمین کنگره‌ی بین‌الملل کمونیست (کمیترن) اعلام داشت که: «باید از هرگونه اتحاد حزب کمونیست با اپوزیسیون ناسیونال-رفرمیست در گذشت. این مانع آن نیست که توافقات موقتی و هم‌آهنگی‌هایی در عملیات جداگانه‌ی مربوط به تظاهرات مشخص علیه امپریالیسم صورت گیرد، به شرط آن‌که بتوان در تظاهرات اپوزیسیون بورژوازی در جهت گسترش جنبش توده‌یی استفاده شود، و به شرط آن‌که چنین توافقاتی به هیچ وجهی آزادی عمل حزب کمونیست را در امر تبلیغ در میان توده‌ها و سازمان‌شان، محدود نکند.»

^۵ - منبع: ترجمه از برگردان روسی، متن اصلی در ستاره سرخ شماره ۲-۱، فروردین-اردیبهشت ۱۳۰۸ (۱۹۲۹) // برگرفته از کتاب جمعه شماره ۳ ص ۱۴۰ لغایت ۱۴۶

سندی درباره‌ی روزنامه‌ی پیکار

پس از استقرار سلطنت رضاخان و سرکوب نیروهای اپوزیسیون در داخل کشور، حزب کمونیست ایران بر آن شد که مرکز ثقل فعالیت انتشاراتی خود را به خارج از ایران انتقال دهد تا از حمله‌های پلیس رضاخانی در امان بماند و در میان دانشجویان ایرانی که تعدادشان در خارج رو به افزایش بود نیز دست به تبلیغ بزند.

یکی از نشریات آن‌ها روزنامه‌ی **پیکار** بود که به‌همت **مرتضا علوی** (یار دکتر ارانی و برادر بزرگ علوی) و تحت سرپرستی **آوتیس سلطانزاده** (تئورسین حزب) در برلن انتشار یافت. این روزنامه که در اوایل سال ۱۳۱۰ (۱۹۳۱) صورت انتشار یافت به‌زودی خشم رضاخان را برانگیخت و دولت فخمیه از آن به‌دادگاه برلن شکایت بُرد. اما پیش از آن که رأی دادگاه اعلام شود مرتضا علوی به‌وسیله‌ی پلیس و وزارت خارجه‌ی آلمان از آن کشور اخراج شد تا منافع امپریالیسم آلمان در ایران بر اثر خشم رضاخان به‌خطر نیفتد.

پیکار یازده شماره منتشر شد و پس از انتشار مجدد آن به نام **نهیضت** - که تنها یک شماره به چاپ رسید - به تعطیلی گرایید. متأسفانه همه‌ی شماره‌های این نشریه در دست نیست.

ادعاینامه ما بر ضد رضاخان پهلوی

آن چه که ما در مقابل محکمه اظهار خواهیم داشت.
در چهارم آوریل محاکمه‌ی پیکار، در محکمه‌ی برلین شروع خواهد شد.

قزاق‌باشی موسوم به رضاشاه که امروزه در ایران حکومت نموده و دست خون‌آلودش گریبان ملت زحمت‌کش ایران را می‌فشارد کوشش دارد که چنگال خود را به خارج ایران هم دراز نموده، نغمه‌ی آزادی که از حلقوم انقلاب ایران از خارج بلند است خفه نماید. این شخص که در معامله با مردم ایران جز سرنیزه و سیاه‌چال وسیله‌ی دیگری نمی‌شناسد؛ این جبار در خارج ایران به محکمه‌ی عدلیه متوسل شده است. مثل این که کسی از عملیات ایشان خبر ندارد که آن‌ها را در مقابل محکمه عدلیه فاش نماید یا آن که جنایات قزاق‌باشی زیر هفت پرده پنهان مانده نمی‌توان آن‌ها را آشکار نمود. کدام خیانتی هست که این شخص در عرض چند سال بساط خود در ایران مرتکب نشده است؟ کدام گوشه ایران است که دست ظلم و تعدی این قزاق به آنجا نرسیده است؟ با این حال مدعی است که جراید انقلابی نسبت به او توهین نموده‌اند. تیمورتاش و داور که علمدار فجایع رضاخان هستند ادعا دارند که رضاشاه پهلوی هیچ وقت به اموال مردم ایران دست درازی نکرده، ظلم نکرده، قتل و چپاول نکرده، و به هیچ موردی آزاری نرسانیده است. رجال پهلوی همه‌گی در این عصمت و طهارت‌شان از لوث هرگونه

رشوه‌گیری و وطن‌فروشی و اختلاس و آدم‌کشی پاک و مبرا است. حالا ببینیم حقیقت مسئله از همین قرار است یا نه؟

۱. ما از آقای رضاخان پهلوی سؤال می‌کنیم اگر ایشان دست‌درازی به اموال ملت ایران نکرده، چه‌گونه در عرض ۱۰ سال ریاست و زمام‌داری خود میلیون‌ها وجه نقد در بانک‌های خارجه اندوخته و به‌اندازه‌ی نصف ایران املاک و مستغلات برای خود تهیه نموده‌اند؟

۲. املاک مازندران در بانک استقراضی روس رهن بود: بعد از واگذاری بانک مزبور از طرف دولت شوروی به ایران، وزارت مالیه این املاک را ضبط و اداره نمود. چه‌گونه املاک مذکور که مال مسلم ملت ایران است در جزو املاک مازندران رضاخان درآمده و به‌نام املاک همایونی در جراید اعلان آن درج شد؟

۳. آیا این امر دروغ است که **کلیتاً** رضاخان تمام املاک عمده و پُر منفعت تجار و اعیان خود را به زور اخذ و یا «خریده» و اموال صاحب‌منصبان بزرگ و امرای [قشون؟] خود را که از ملت چپاول کرده‌اند تصرف نموده است و هر کس نداده حبس و از کار معزول شده، آیا چراغعلی‌خان پسرعموی محبوب خود را رضاخان به واسطه‌ی امتناع او از وصیت کردن دارایی خویش به‌ولیعهد با ضربت لگد هلاک نکرد و بعد از مرگ او دارایی او را به‌نوشته [؟] ضبط ننمود؟

۴. آقای رضاخان، ما شما را قاتل انقلابیون گیلان و آزادی‌خواهان خراسان و سربازهای سلماس^۶، گرداننده‌ی **سر کلنل محمد تقی خان** و **کوچک‌خان** در شهرها، بلاد زارعین قشقای و کرد و بلوچ، قاتل **واعظ قزوینی**^۷، قاتل **میرزاده**

^۶ - اشاره به قیام‌های سه‌گانه‌ی سربازان در خراسان (مراوه تپه)، پادگان سلماس (آذربایجان) و ابراهیم خان (از یاران میرزا کوچک‌خان) به سال ۱۳۰۵ است که به‌دست ارتش رضاخانی وحشیانه سرکوب شدند.

^۷ - نویسنده‌ی کمونیست ایران و مدیر روزنامه‌ی نصیحت، که به‌دست عمال رضاخان ترور شد.

عشقی، جلال حجازی کارگر مطبعه‌ی تهران و و و می‌دانیم. آیا شما منکر صحت

این وقایع هستید؟

۵. آقای رضاخان، ما شما را مُتهم می‌کنیم که تاج و تخت خود را از دست انگلیسی‌ها گرفته و در یک رشته از عملیات و سیاست داخلی و خارجی خود، اطاعت خود را به امپریالیسم انگلیس ثابت نمودید. ما مدعی هستیم که شما به پشت هم‌اندازی و جعل تلگرافات از طرف اهالی تبریز و اصفهان و غیره و به زور سرنیزه قزاقان خود و ترور و بالاخره با تطمیع اعضای مجلس «مؤسسان» ساخته‌گی را مجبور کردید شما را به «شاهی» انتخاب کنند. آری سلطنت شما غیرقانونی و غیر مشروع بوده و ملت ایران طالب جمهوری بوده است نه سلطنت.

۶. شما و نوکر شما تیمورتاش که دم از استقلال ایران می‌زنید تاکنون یک قدم عملی برای لغو امتیاز خانه خراب‌کن نفت جنوب، برای قطع دست انگلیسی‌ها از بحرین بر نداشتید. شما یک میلیون لیره‌یی را که انگلیسی‌ها در موقع عقد قرارداد به وثوق‌الدوله و تیمورتاش و نصرت‌الدوله و غیره رشوه پرداختند و تاکنون هیچ حکومتی زیر بار شناختن آن نمی‌رفت، به رسمیت شناختید؟

۷. شما گروه گروه، اکراد و الوار و سایر رعایای ایرانی و سربازان بیچاره رشید ایران را به وسیله‌ی سیاست خیانت‌کارانه‌ی خود و برای منافع طبقه‌ی خود به برادرکشی و ادار کرده و به دهان مرگ فرستادید. شما تمام اسلحه و قوای ایران را برای جنگ با خود طوایف و رنجبران ایرانی صرف کردید نه برای دفاع حقوق و خاک ایران یا بر علیه امپریالیسم خارجی.

۸. شما در اعتصاب کارگران نفت جنوب نه فقط به کارگران بدبخت ایران و عائله‌های فقیر آن‌ها که از تعدیات کمپانی نفت جنوب از ساده‌لوحی برای درخواست کمک به پایتخت و درگاه تو آمدند کمکی نکردید، بل که به حمایت کمپانی انگلیسی به روی کارگران غیرمسلح ایرانی تیر خالی کردید و جمعی از

آن‌ها را ماه‌ها و سال‌ها محبوس نموده‌اید. آقای رضاخان شما اموال سردار بجنورد و سردار ماکو سردار عشایر و شیخ خزعل و ظفرنظام و داوودخان کلهر و جواهرات خالو قربان و غیره را که خود حاصل دسترنج زارعین سیه‌روز ایرانی بود اخذ کرده به جیب خود ریختید. آیا منکر این حقایق هستید؟ شما تمام دهات اطراف سعدآباد را خشک و لم‌یزرع نموده، آب قنوات را به سعدآباد محل قصر شدادی خود برده‌اید.

۹. شما تمام آثار و بقایای دوره‌ی مشروطیت را در ایران محو و آزادی را کاملاً ممنوع، اجتماعات و اتحادیه‌ها را منحل و ممنوع و دهان تمام جراید را بستید. شما مدیران جراید را برای مجبور کردن به ستایش‌گری از فجایع خود مانند دوره‌ی بربریت زیر چوب و شلاق انداخته و یا حبس و تبعید کردید. شما در عصری که در تمام دنیا آزادی مسافرت و یا تلاش برای ایجاد تسهیلات آن کوشش می‌شود و همه‌ی دولت‌ها برای سهولت تجارت و معاشرت و مسافرت هرگونه قیودات و محدودیت‌ها را حتا در بین ممالک همدیگر مرتفع می‌نمایند، در داخل مملکت ایران بین شهرهای ایران سیستم چرا را برقرار کرده‌اید. **شما ایران را به یک محبس بزرگ و یک مملکت برای جاسوس‌ها مبدل نموده‌اید.** وزیر عدلیه شما با وجود تمام اصلاحات کذایی خود در عدلیه تاکنون یک نفر محبوس سیاسی ایرانی را در محکمه‌ی ایرانی علناً محاکمه نکرده؛ مجازات و محاکمه محبوسین سیاسی را برخلاف نص صریح قانون اساسی به‌عهده‌ی مأمورین تأمینات گذارده است که در شکنجه و عذاب محبوسین سیاسی از هیچ شقاوتی فروگذار نمی‌کنند.

۱۰. آقای رضاخان شما تمام آنگلو فیل‌های معروف را که حتا جرئت ورود به ایران را هم نداشتند دو مرتبه روی کار آوردید. شما تیمورتاش قاتل ۲۰ نفر دهقان بی‌گناه گیلان، طرف‌دار جدی قرارداد [۱۹۱۹]، رشوه‌خور مشهور که رجاله‌ترین

عنصری است که در تاریخ جدید ایران به ظهور رسیده زمامدار مطلق ایران کرده‌اید. آقای رضاخان وزیر دربار شما بر خلاف نص صریح قانون اساسی در آن واحد هم مقام وزارت و هم وکالت را اشغال کرده و در عرض تمام این مدت از هیچ یک از دو شغل استعفا نداده و برای دو مقام حقوق می‌گیرد. تیمورتاش خودش وزیر دربار است و از طرف دیگر، شب‌ها فراکسیون ترقی «مجلس شورای ملی» را اداره می‌کند. دادگر رئیس مجلس به‌فکر شخصی وزیر دربار بود، و تمام مذاکرات و آراء عروسک‌های مقوایی پارلمان ایران یعنی «وکلا» قبلاً از طرف آمر تصویب گردیده است. قالبی و سفارشی بودن وکلای مجلس مسخره‌ی ایران در دوره‌ی حکومت رضاخان مسئله‌ی است که بر تمام ملت ایران واضح بوده و حتا خود آقای تیمورتاش نیز سال گذشته در فراکسیون ترقی (خانه صدرالسلطنه) موقع تعرض به‌توقع ریاست مجلس داشتنِ فهیمی می‌گفت: «اگر برای انتخاب سایر وکلا تلگراف رمز کردیم برای انتخاب آقای فهیمی قشون روانه نمودیم». راجع به رئیس‌الوزراء شما مخبرالسلطنه قاتل خیابانی و احرار آذربایجان راجع به فروغی کاسه‌لیس شما و رؤسای نظمی و امراء لشکر از قبیل محمدخان، احمدخان، کریم آقاخان که هر کدام برای خود صد نایب حسین کاشی هستند دیگر شرح و بسطی نمی‌دهیم. در هویت خود شما هم همین بس که کمپانی انگلیسی نفت تاکنون دو مجسمه برای شما نصب نموده است و این ننگ ارزانی شما و شایسته‌ی شخص شما است. اما ما این نکات و صدها نکات دیگر را در مقابل محکمه عدلیه اظهار داشته و با اسناد و مدارک ثابت می‌نماییم تا دنیای آزادی‌خواه شما و رژیم غارتگری شما را بشناسد.

آقای رضاخان پهلوی، در نظر ملت زحمت‌کش ایران شما مدت‌هاست که محکوم هستید. محاکمه‌ی ما با شما و رجال شما در محکمه‌ی برلین خاتمه نیافته و بل که در آتیه نزدیکی در خود ایران در محکمه‌ی انقلابی رنجبران ایران تجدید

خواهد شد. آن وقت است که شاهد‌های عملیات شما و کارکنان شما بدون هیچ ترس و ملاحظه در محکمه حاضر شده مجال هیچ‌گونه افکار و خلاصی برای جلادان رنجبران باقی نخواهد ماند. آن وقت است که ملت زحمت‌کش ایران با شما و اعوان شما ختم حساب خواهد نمود.

امروز در مقابل محکمه‌ی آلمان، فردا در مقابل محکمه‌ی انقلابی

ایران

فروردین ۱۳۱۱، مارس ۱۹۳۲